

ژاکت برون

# جریانهای بزرگ تاریخ معاصر

جلد اول

عهدنامه ورسای

و ایجاد گروههای سیاسی در اروپا

مهندس رضا منشی





بها: ۱۰۰ ریال



تاریخ عمومی  
جریانهای بزرگ تاریخ معاصر  
(جلد اول)

عهدنامه ورسای  
و  
ایجاد گروههای سیاسی در اروپا

تالیف: ژاک پیرن  
ترجمه: مهندس رضا مشایخی



مؤسسه انتشارات امیر کبیر  
تهران، ۲۵۳۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پیرن ، زاک

جریانهای بزرگ تاریخ معاصر (جلد اول)

ترجمه رضا منایخی

چاپ اول : ۱۳۴۴ کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم : ۲۵۳۷

چاپ : چاپخانه زیبا ، تهران

حق چاپ محفوظ است.

## مقدمه مترجم

تازه ازمرور کتاب مشروح و مستدلی بقلم يك نویسنده نظامی آلمانی راجع بچنگ جهانی دوم فراغت حاصل شده و چون آنرا برای ترجمه و شناساندن بهموطنان مناسب دیدم به آقای ابراهیم رضانی مدیرمؤسسه انتشارات ابن سینا مراجعه ونظرشان را استعلام نمودم.

ایشان که ذوق و فراست را بافعالیت ثمربخش درچاپ وترویج کتابهای مفید توأم دارند ، پارا بالاترنهاده نظر دادند بهتراست تألیفی که حاوی تاریخ عمومی پنجاه ساله اخیرباشد، بدنباله دوره تاریخ عمومی «آلبرماله» که به پایان جنگ بین الملل اول ختم میشود ودرتجدید چاپ است افزوده شود.

چون فکر بسیارخوبی بود واتفاقاً تألیف ذی قیمت «جریانهای بزرگ تاریخی» تألیف «ژاک پیرن» را نیز اخیراً خوانده و برای این منظورمناسب دیدم قرارشد ترجمه آن تهیه وضمیمه دوره تاریخ عمومی بشود .

این کتاب که در هفت مجلد بزرگ و دو جلد اخیرش شامل وقایع دنیا ازعهدنامه ورسای تا ۱۹۵۶ است مورد استفاده قرارگرفت.

کتاب مذکور آنطوریکه عنوانش حاکی است، بر سبک تحریر تاریخهای عمومی تدوین نشده، بلکه رؤس مسائل مهم، جریانهای بزرگ که در تحولات اجتماعی و سیاسی ملل مؤثر است، انتخاب و تأویل نموده یک مجموعه جالب و خواندنی و آموزنده ببار آورده که خواندنش برای همه مفید، بلکه ضروری است.

در واقع نوشتن تاریخ بسبک سابق، کار بسیار طولانی و مفصلی است که عامه مردم همت و وقت مرور بانرا ندارند و ذکر جزئیات و تفصیلات و ارائه مدارک و غیره برای کسانیکه فقط مینخواهند با تحولات و وقایع مهم آشنا شوند شاید ضروری هم نباشد، باید ریشهها و مبادی را بنحوشایسته و با تبحر کامل انتخاب و تحلیل نموده، تسلسل و نتایج حاصله را تفکیک و اتفاقات و جریانهای بزرگ را تشریح و تبیین کرد تا قوف کافی و صحیح از سیر وقایع داشته و آن قوه استنباط و قضاوت روشنی که بخصوص امروزه باید در مردم هر کشور رشد یابد و تقویت شود حاصل گردد - شرح و بسط تفصیلات، نقل ز دو خورد ها و سایر جزئیات و اصطکاکها فرع است، اصل سرچشمه تحولات است که باید از انبوه بسیار مترام اتفاقات، با روشن بینی و احاطه کامل، بدست متخصصین با ذوق و قریحه استخراج و استدلال شود تا واقماً آموزنده و مفید و مؤثر باشد.

روشی که مؤلف بکار برده و این تألیف بزرگ را بوجود آورده باین سیاقست و از این نظر قابل قیاس با تاریخهای عمومی معمولی نیست گویانکه بهیچوجه منظور کاستن ارزش کلاسیک تاریخهایی مانند «کلوتس» و غیره نیست. آنها برای اهل فن و مدرسین، مکتبی است محرز و ذی قیمت در صورتیکه «جریانهای بزرگ تاریخی» مناسب با حال و احوال امروزی است بخصوص که در زبان فارسی هنوز جز معدودی آثار بزرگ ترجمه نشده است.

مطلب دیگری که در کتاب مذکور مورد توجه قرار گرفته تأثیر بسیار عمیق امور و جنبههای اقتصادی در تحولات اجتماعی است و این امر امروزه بیش از سابق مورد توجه است و نقطه اتکاء بسیاری از جریانهای بزرگ است که مؤلف تبیین و تفسیر کرده است.

محسنت و خصوصیات بارز کتاب، از جمله قضاوت بیطرفانه و صراحت گفتار است که با تفسیر بیشتری ضمن مقدمه چاپ وزیر ی تشریح خواهد

شد. عجاله بهمین مختصراکتفا میشود.

برای کسب موافقت مؤلف که صاحب شهرت بین المللی و استاد کرسی تاریخ در دانشگاه های بلژیک و سویس است توسط دوست عزیزم مهندس خسرو هدایت که در آن موقع در مقام سفارت کبری در بروکسل بود اقدام شد و مؤلف با روی خوش موافقت خود را اعلام و از اینکه کتابش بزبان فارسی درآمده (چون گویا تاکنون فقط بزبانهای انگلیسی و آلمانی و اسپانیولی ترجمه شده است) محظوظ و وعده داده است که مقدمه مخصوصی برای چاپ فارسی تهیه نماید. موضوع کتاب به ۱۹۵۶ ختم میشود و امیدوار است دنباله آن پس از انتشار متن فرانسوی، بفارسی تهیه شود چاپ فعلی، بر حسب نظر مدیر مؤسسه چاپ و انتشارات ابن سینا - تهران بقطع جیبی در شش مجلد است و مشغول تهیه چاپ بقطع بزرگتر هستند که با گراور و کاغذ اعلی و مقدمه مؤلف در اختیار خوانندگان محترم گذارده خواهد شد.

۱  
رضا مشایخی ۴۴/۱۲/۱



فهرست فصول و مندرجات کتاب

جریانهای بزرگ تاریخ

قسمت اول

کتاب اول

عهدنامه ورسای و ایجاد گروههای سیاسی

جدید در اروپا

فصل اول

مجمع ملل و عهدنامه ورسای

۱- غرض از تشکیل مجمع ملل برقراری تعادل سیاسی

صفحه ۳

بین ممالک بر اساس اصول پارلمانی بود

۲- میخواستند بکمک عهدنامهها اروپای نوین را روی

» ۶

اصول ملیتها بسازند

## فهرست مندرجات

### فصل دوم

- اول — متفقین در برابر مسئله روس و مسئله ترك  
۱- انتزاع ایالات مختلف از روسیه و تشکیل جمهوری‌های  
(بالت) صفحه ۱۴  
۲- استقرار اصول انقلابی در روسیه » ۱۶  
۳- پیروزی رژیم شوروی در جنگ داخلی » ۱۹  
۴- تقاضای ارضی لهستان » ۲۰  
— دوم — انهدام امپراطوری عثمانی سیاست استعماری  
فاتحین را تحریک کرد » ۲۱

### فصل سوم

- مخالفت امریکا با تصویب عهدنامه صلح و رسای و پایان هم‌آهنگی  
متفقین که منجر به از بین رفتن مقررات پیمان گردید  
اول — مخالفت امریکا با تصویب عهدنامه صلح صفحه ۲۷  
دوم — سایر نتایج حاصله از عقب‌نشینی امریکا  
۱- اختلاف روسیه و لهستان منتهی ب جنگ گردید » ۲۹  
۲- دول جدید اروپای مرکزی اتحادیه صغیر را از بیم  
تجدید قدرت امپراطوریهای سابق تشکیل دادند » ۳۳  
۳- متفقین با انعقاد عهدنامه «سور» امپراطوری عثمانی را  
سرنگون نموده ترکیه جدید را بمنطقه نفوذ تقسیم کردند » ۳۴  
۴- جنگ بین ترکیه و یونان منتهی با اعلام رژیم جمهوری  
در یونان و ترکیه شد » ۳۹

### فصل چهارم

- » ۴۳ اوضاع دنیا پس از عهدنامه ورسای

## کتاب دوم

### بسط تسلط قدرت‌های دریائی

### فصل اول

- ۱- توسعه قدرت ممالک متحده امریکا صفحه ۵۷  
۲- مزایای اقتصادی که از جنگ نصیب ممالک متحده شد  
۳- ممالک متحده در کنفرانس واشنگتن، اولویت دریائی خود را مسلم ساخت  
۴- تغییراتی که در سیاست امریکا نسبت به اروپا داده شد

### فصل دوم

- اوج و بحران امپراطوری انگلستان  
۱- امپراطوری انگلستان بمنتهای وسعت رسید ولی برای حفظ آن مجبور شد از امریکا کمک بطلبد  
۲- تحولات امپراطوری و تشکیل ممالک مشترك المنافع  
۳- انگلستان در برابر ممالک مشترك المنافع

### فصل سوم

- ۱- امپراطوری فرانسه

### فصل چهارم

#### دول مستعمراتی قدر دوم و سوم

- ۱- تسلط دریائی انگلستان سیاست مستعمراتی اسپانی و پرتغال و هلند را تحت الشعاع خود قرار داده بود  
۲- کشور بلژیک نیز تابع سیاست عمومی انگلستان بود  
۳- ایتالیا در تحت رژیم دیکتاتوری

### فصل پنجم

- ... شرق متوسط و نزدیک در برابر قدرتهای مستعمراتی  
۱- رژیم دیکتاتوری اتاتورک  
۲- انگلستان مجبور شد از تسلط خود بر ایران و افغانستان دست بردارد  
۳- شکست اتحاد عرب در قلمرو شرق نزدیک

## فهرست مندرجات

- ۴- سوابق تشکیل دولت یهود در فلسطین بدست  
انگلیسها - صهیونیست  
صفحه ۱۲۷

### فصل ششم

- بسط نفوذ ژاپنیهادر شرق دور ورقابت ممالکمتحده  
۱- امپریالیسم ژاپن » ۱۳۰  
۲- چین در برابر سیاست توسعه طلبی ژاپن » ۱۳۸

## کتاب سوم

### شکست سازمان جدید اروپا مبتنی بر اصول پارلمانی

#### فصل اول

- پس از پایان جنگ، سعی شد سازمان جدیدکشورهای اروپا  
بر اصول پارلمانی مستقر شود  
۱- فقط ممالکی که از قدیم دارای شالوده پارلمانی بودند  
سازمانهای کشوری خود را حفظ کردند » صفحه ۱۴۵  
۲- در کشور آلمان با وجود استقرار جمهوری «ویمار» اصول  
پارلمانی جنبش ملی غلبه کرده بدیکتاتوری منتهی شد » ۱۵۵  
۳- آلمان ومسئله غرامات » ۱۶۲  
۴- اسپانی وپرتغال نتوانستند از رژیم پارلمانی استفاده  
نمایند لذا رژیم دیکتاتوری برقرار شد » ۱۷۷  
۵- هرج ومرج رژیم پارلمانی در ایتالیا سبب شد که  
فاشیستها زمام امور را بدست بگیرند » ۱۷۹

#### فصل دوم

- کوشش در راه تثبیت وضع سیاسی واقتصادی اروپا  
(۱۹۲۵ - ۱۹۲۹)  
۱- پس از عقد پیمان لوکارنو آلمان وارد جرگه قدرتهای  
اروپائی شد » ۲۰۸  
۲- وضع قدرتهای اروپائی پس از پیمان لوکارنو » ۲۱۷  
۳- نقشه یونگ و تخلیه نواحی رنانی » ۲۲۷



# کتاب اول

## هدنامهٔ ورسای و ایجاد گروه های سیاسی جدید در اروپا

### فصل اول

مجمع ملل و عهدنامه ها

۱ - غرض از تشکیل مجمع ملل بر قراری تعادل سیاسی بین  
ممالک بر اساس اصول پارلمانی بود

کنفرانس صلح در تاریخ هیجدهم ژانویه  
۱۹۱۹ در ورسای تشکیل شد.

سی و دو دولت منجمله چهارمستعمره  
انگلیس و هندوستان در آن نماینده داشتند.  
ولی از همان آغاز امر، معلوم شد که دولت  
های بزرگ، مصمم هستند که مانند کنفرانس

چهار «دولت بزرگ»  
برای خود چنین حقی  
قائل شدند که دنیای  
جدیدی بسازند

وین، بنهائی و بین خود مقدرات دنیا را در دست بگیرند، يك شورای ده نفری مرکب از رؤسا و وزرای امور خارجه متفقین یعنی امریکا، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و ژاپن و از میان این شوری يك شوری چهار نفری مرکب از «ویلسن» رئیس جمهور ممالک متحده، کلماتسو نخست وزیر فرانسه، للوید جرج نخست وزیر انگلستان و «اورلاندو» نخست وزیر ایتالی تشکیل و اتخاذ تصمیم نهائی را منحصر بخود نمود. سایر دول بعنوان اینکه منافشان محدود به حدود معینی است فقط وقتی طرف مشورت قرار میگرفتند که مسئله مربوط بآن کشور مورد شور بود. وظیفه شوری چهار نفری بحث اصولی در کلیه امور واتخاذ تصمیم نهائی بود. جهت بحث و مشاوره در امور ۵۲ کمیسیون تخصصی احداث شد که هر يك از دول مسائل خود را در آن مطرح مینمودند. و باز از همان بادی امر معلوم بود که کنفرانس صلح که بر اساس چهارده ماده ویلسن منعقد شده، در تحت تأثیر و نفوذ شخص «ویلسن» قرار دارد. ویلسن که مردی بی نظیر و صاحب افکار دامنه داری بود، نمونه بارزی از صاحب نظران آزاده و آزادی خواه قرن نوزدهم بشمار میرفت و میخواست از مصیبت عظیم جنگ استفاده نموده دنیای نوینی مقرون بخیر و صلاح عامه ملل و خالی از هر نوع غرض و تعصب محلی بنا نهد. ویلسن از روی سادگی معتقد بود اصول و سازمانی که مایه عظمت اروپای غربی و امریکا شده است در تمام دنیا، بغوریت یادر اندک زمانی قابل بسط و گسترش است در صد بود همه اقوام مختلف اصول ملیت، حق انتخاب مقدرات خود، آزادی مبادلات، آزادی فردی و رژیم پارلمانی را قبول و مطاع دارند. بنابراین امریکائی و تعصب در مذهب کالونیست عقیده داشت که استقرار چنین رژیم آزادی در بین ملل جمهوری و یرتستان بمراتب سهل تر است تا رژیم های سلطنتی و کاتولیک. نقشه اش این بود که در دنیا يك دستگاہ بزرگ مرکب از حکومت های فدرال و در صورت امکان بشکل جمهوری، با رژیم پارلمانی تأسیس و در رأس این دستگاہ مؤتلف، يك پارلمان جهانی که «مجمع ملل» باشد برقرار سازد.

در ضمن یکی از اصول «چهارده گانه» فکر تأسیس يك پارلمان عمومی را بدین عبارت تعبیر نموده بود: «باید يك اتحاد عمومی ملل

بر اساس عهد نامه هائی که هدفشان ایجاد تضمین های بین الاثنین است ایجاد شود تا بوسیله آن استقلال سیاسی و تمامیت ارضی همه ممالک، اعم از خرد یا بزرگ تأمین و تضمین شود .

در چنین مجمعی ، همه ملل ، حتی مستعمرات ، مشروط بر اینکه دارای حکومت مرکزی باشند حق عضویت ، بطور تساوی داشته و تصمیمات می بایستی باتفاق آراء صورت بگیرد - مجمع عمومی دارای يك هیئت مدیره یا شوری بود که دول بزرگ در آن عضویت دائمی داشتند بقیه موقه انتخاب میشدند ، علاوه بر این دبیرخانه دائمی است که رئیس آن از بین اعضاء شوری بتصویب مجمع عمومی انتخاب میشود . لئون بورژوا نماینده فرانسه در نظر داشت يك تشکیلات لشکری نیز برای مجمع ملل ایجاد نماید ولی ویلسن و للوید جرج مخالفت نمودند . چون آزادی محدود به امور سیاسی نبود ، بلکه باید شامل آزادی مبادلات و صلح اجتماعی باشد ، لذا مجمع ملل اعلام کرد که تعرفه های گمرکی بین ممالک مختلف باید بتدریج لغو شود و علاوه بر این يك دفتر عمومی کار نیز احداث نمود که همش مصروف به بهبود وضع کارگران و بیمه های اجتماعی و مرکز اطلاعات مربوط به مسائل کارگران باشد .

البته بانیان مجمع اتفاق ملل با حسن نیت فراوانی در احداث يك چنین مرکز عمومی قدم برداشتند ولی بعضی نقاط ضعف وجود داشت که نمیشد بآتیه آن امیدوار بود از جمله اتخاذ تصمیم به اتفاق آراء که در يك چنین مجمع بزرگ ، مرکب از دول مختلف تقریباً محال بود ، يك چنین مجمعی وقتی دارای قدرت نظامی نباشد چگونه ممکن است از تخلفات یا تجاوزات کشوری جلوگیری کند ، ولی ویلسن که در تخیلات خود مستغرق بود نتوانست درك کند که نخست کشور امریکاشانه از تحمل چنین سازمانی خالی کرده و اگر کشورهای بزرگ نیز تمکین میکنند بخاطر اینست که بدین وسیله نفوذ و قدرت خود را در دنیا بسط و توسعه دهند ، و فقط ملل ضعیف و کوچک از چنین سازمانی طرفداری می کنند آنهم بدین امید که استقلال و تمامیت خود را بتوانند مصون نگاهدارند .



## ۲ - میخواستند بکمک عهدنامه ها اروپای نوین را

### روی اصول ملیت‌ها بسازند

کنفرانس پاریس      در همان تاریخی که « ویلسن » با وجود معضلات فراوان، مستغرق در افکار ساختمان دنیای آتی بود ، للوید جرج بسنت سیاسی دیرینه انگلستان ، می‌کوشید منافع کشور خود را تأمین و مانند دورانهای خاتمه جنگهای بزرگ ، از تمرکز قدرت در دست فاتحین دراروپا جلوگیری کند . چون نمی‌خواست قدرت فرانسه در اروپای غربی بسط و توسعه یابد و همچنین از نفوذ روزافزون کمونیسم در آلمان و مجارستان واهمه داشت، لذا از آلمان شکست خورده بانواع وسائل جانب داری می‌نمود و بدین مناسبت علی‌رغم سیاست فرانسه که می‌خواست ناحیه رنان را از آلمان مجزا و به سرزمین خود ملحق بسازد ، قیام کرد و با ایجاد يك لهستان مستقل که متحد فرانسه در مشرق باشد مخالفت می‌ورزید. در صورتیکه سیاست کلمانسو معطوف به اشغال ساحل چپ « رن » و تقاضای غرامات هنگفتی از آلمان بود که همه مسئولیتش را اذعان داشتند .

ایطالی نیز با وجود مخالفت « ویلسن » می‌کوشید بدستیاری متحدینش ، فرانسه و انگلستان . سواحل دالماسی را اشغال کند که نوبت نیافت . بدین قرار از آغاز مذاکرات صلح ، بین دول بزرگ اختلاف نظر فاحش و حتی ضدیت و نقاضت آشکار بود . در يك چنین محیط ناسازگاری، تشکیل اروپای شرقی و مرکزی مطرح شد .

در حین کار زار متفقین و امپراطوری های مرکزی از مسئله ملیت حد اکثر استفاده را برده بودند از جمله استقلال لهستان از هر دو جانب وعده داده شده بود نتیجه این شد که در مذاکرات صلح بالاخره با احیای لهستان بمنوان يك دولت مستقل توافق نظر بممل آمد ولی بحث در حدود و دسترس‌اش به دریای آزاد مورد مذاکرات طولانی و دشواری گردید - مسئله دیگری که بر مشکلات تفکیک و تجزیه امپراطوری اطیش - هنگری می افزود وجود اقلیت های

مختلف در اروپای مرکزی بود که همه دارای زبان و سنن نژادی و مذهبی مختلف بودند و با وجود مخالفت های لهستان و رومانی و چکواسلواکی بین دول مذکور تقسیم شدند .

ولی مسئله تشکیل دول جدید بر اساس ملیت ها در آسیا و افریقا مورد توجه قرار نگرفت و مستعمرات سابق آلمان را بین خود تقسیم کردند و حتی به تقاضای الغاء کاپیتولاسیون از طرف دولت چین که بِنفع متفقین وارد جنگ شده بود روی موافق نشان نداده و با تخلیه ایالت « شانتونگ » که در اشغال ژاپنی ها بود و همچنین بهره برداری از راه آهن شرقی چین موافقت نشد .

دولت ژاپن یا فشاری می کرد که از حقوق ارضی که آلمانها بموجب قرار دادی بچین تحمیل نموده بودند برخوردار شده و ناحیه «کیائو - چئو» را نیز اشغال نماید . امریکائیها مقاومت می کردند زیرا از بسط و توسعه نفوذ ژاپنیها بیمناک بودند و چون دولت ژاپن تهدید می کرد که از کنفرانس صلح خارج شود ، ویلسن علی رغم اصول موضوعه خود، موافقت کرد که ژاپنیها ، ناحیه « تسینگ - تائو » را حفظ کنند ولی دولت چین تمکین ننمود و نماینده خود را از کنفرانس صلح فرا خواند خروج نماینده چین از کنفرانس عواقب وخیمی ببار آورد زیرا بهانه به مخالفین ویلسن داد و سنای امریکا عاقبت سیاست ویلسن را تخطئه نموده ، نه معاهده ورسای را تصویب نمود ، و نه به مجمع اتفاق بلل وارد شد و از همان اوان نائره بحران جدیدی در اروپا شروع شد که بالاخره به جنگ دوم جهانی منتهی گردید .

بزرگترین اختلاف بین دول فرانسه و انگلستان

**عهدنامه ورسای** سرحدات غربی آلمان بود . در الحاق آلزاس

ولورن به خاک فرانسه هیچ مخالفت و اشکالی

وجود نداشت ولی فرانسویان اصرار داشتند که تمهیداتی پیش بینی شود تا از یک حمله مجدد مصون بمانند . روی این اصل ژنرال « فوش » معتقد بود که سرحدات غربی آلمان باید به رود رن محدود شود . ملیون فرانسه حرارتشان بیشتر و تقاضا داشتند چند جمهوری از سرزمین آلمان منتزع و در حوضه «رن» احداث شود . «پوانکاره» از طرفداران جدی این طرح بود . عده دیگر چه در فرانسه و چه در آلمان معتقد بودند

که باید يك جمهوری خودمختار از پروس مجزی و در ناحیه «رنانی» مستقر گردد. از جمله طرفداران این عقیده «آدنائر»<sup>۱</sup> شهردار کلنی بود و باز عقیده دیگری در فرانسه شیوع داشت که باید سرحدات ۱۸۱۴ تجدید و بالتسبیحه قسمتی از ناحیه «سار» بفرانسه ملحق شود. الحاق ناحیه «سار» با ۳۵۰'۰۰۰ نفر نفوس در برابر آنچه که از سرحدات شرقی آلمان منتزع و بمباره اخری به سرحدات ۱۷۹۲ منتهی شده وعده قابل توجهی اقلیت آلمانی نژاد به لهستان و چکو-اسلواکی و رومانی واگذار شد، نمی‌بایستی تا این حد موجب اختلاف نظر انگلوساکسن‌ها شود ولی فرانسویها از آنجائی که هدف جنگی خود را بیشتر معطوف به روسیه نموده بودند نه انگلستان، در ادعای خود نتوانستند فائق آیند بخصوص که «ویلسن» با الحاق و نقل و انتقال سرزمین‌ها اصولاً نظر خوشی نداشته و «للویدجرج» نیز از ناتوان نمودن آلمان احتراز داشت لذا با مسئله الحاق سار موافقت نشد، فقط اجازه داده شد فرانسویها تا مدت پانزده سال سرپرستی نموده در پایان مدت به آراء عمومی مراجعه شود.

و اما ایجاد نوار مرزی خودمختار در حوضه رن با مخالفت شدید انگلستان روبرو شد. انگلوساکسن‌ها می‌خواستند در برابر فرانسه فاتح و قوی، آلمان برپای خود بایستد. و چون نمی‌توانستند با تقاضای تضمین سرحدات شرقی مخالفت کنند لذا حاضر شدند در برابر انصراف فرانسه از الحاق یا استقرار جمهوری خود مختار در حوضه رن، سرحدات شرقی‌اش را تضمین نمایند. کلمانسو این اصل را پذیرفت. پوانکاره که از عاقبت این امر هراسناک بود، درصد برآمد از ریاست جمهوری استعفا دهد. سرانجام توافق شد ناحیه رنانی نیز تا پانزده سال در اشغال فرانسویها بماند. بدین ترتیب يك و جب از سرزمین آلمان بفرانسه واگذار نشد (البته ایالات آلزاس و لرن جزو فرانسه بودند). بلژیک نیز نواحی «مالمدی» که سابقاً متعلق به او بود، بدست آورد. ولی دولت آلمان در سایر سرحداتش مجبور به گذشت‌های

۱- همان‌کس که پس از خاتمه جنگ دوم جهانی بمقام صدارت

آلمان فریبی رسید.

مهمی شد. از جمله در حدود دانمارك، لهستان و چکوسلواکی. ویلسن در ضمن چهارده ماده خود دسترسی لهستان را بدریای آزادپیش‌بینی نموده بود ولی عملاً دچار محظورات فراوانی شدند زیرا در پروس شرقی و داننتریک اکثریت هنکفت با آلمانها بود. عاقبت بنا به پیشنهاد للویدجرج قرار شد يك دالان بمرض ۶۱ کیلومتر که به بندر «داننتریک» منتهی میشود در اختیار لهستان گذارده شود. بندر داننتریک نیز بمنوان بندر آزاد در تحت لوای مجمع اتفاق ملل در آید. ناحیه سیلزی علیا باینکه اکثریت مهمی از آلمانها سکنی داشتند به لهستان واگذار شد. بطور خلاصه  $\frac{1}{4}$  از سرزمین کشور آلمان و  $\frac{1}{10}$  از جمعیتش منتزع و به همسایگانش الحاق شد.

آلمان، علاوه بر این بموجب عهدنامه ورسای مجبور شد تمام استحکامات ساحل‌چپ رود «رن» و در ساحل راست نیز بمرض پنجاه کیلومتر منهدم نماید. خدمت نظام و وظیفه ملنی و مجاز شد که فقط یکصد هزار نفر در تحت سلاح داشته باشد. ساختن اسلحه سنگین ممنوع بحریه اش محدود به ناوگان کوچک ساحلی شده از بحریه جنگی و زیر دریائی محروم شد. ترعه «کیل» برای عبور کلیه کشتی‌ها باز و خطوط بحری داخله کشور نیز بین‌المللی شد.

علاوه بر این آلمان می‌بایستی خود را مسئول جنگ شناخته، کسانی که نائزۀ جنگ را روشن کردند و در رأس آنها گیوم دوم قرار داشت محاکمه کند و بالاخره باید تن به پرداخت غرامات بدهد.

مسئله غرامات در مذاکرات پیمان صلح اهمیت بسزائی گرفت للوید جرج اصرار داشت که علاوه بر سهم شیران از مستعمرات آلمان و ضبط باقیمانده بحریه آن، مخارج جنگی خود را از ملت مغلوب بستاند که بمنزله يك امر نشدنی بود. علاوه بر این می‌خواستند غرامات و بیمه‌کلیه معلولین و کلیه خسارات مادی را از این محل تأمین نمایند. فرانسویها ۱۳۴ میلیارد فرانک طلا و مبلغ ۷۵ میلیارد بابت معلولین و ۱۴۳ میلیارد مخارج جنگی مطالبه می‌نمودند. امریکائیها با واقع‌بینی پیشنهاد نمودند که جمع غرامات بمبلغ ۲۵ میلیارد دلار محدود شود که در ظرف سی سال تأدیه شود ولی متفقین قبول نکردند تا عاقبت کار به کمیسیون غرامات احاله داده شد ولی کلیه مایملک اتباع

آلمان در ممالک فاتح ضبط شد.

آلمانها در حین تسلیم حکومت جمهوری را اعلام داشتند تا از این راه مسئولیت پیش-آمدهای جنگی را بدوش امپراطوری هموار و خود را از عواقب آن محفوظ و صلح‌مآلانی بدست آورند. از آنجائی که متفقین پیشنهاد متارکه و تسلیم را سریعاً قبول کرده و به

عکس‌العمل  
جمهوری آلمان  
در برابر  
عهدنامه صلح

اشغال نواحی رن اکتفا نمودند بدون اینکه وارد داخله کشور شوند، فرصت خوبی بدست ملیون داده شد و در داخله اینطور انتشار دادند که ارتش آلمان شکست نخورده بلکه در میدان سیاست باخته است آلمانها سرگرم این تبلیغات بودند و دستجات ارتش نیز با نظم بداخله مراجعت می‌کردند که ناگاه در هفتم ماه مه ۱۹۱۹ شروط کمرشکن کنفرانس ورسای اعلام گردیده و دستگاه تبلیغات آلمان آنرا طاقت فرسا و دور از مروت و انسانیت اعلام نمود، در واقع چنانچه شروط آنرا با عهدنامه فرانکفورت که پس از سه‌ماه جنگ علاوه بر الحاق دو ایالت آلزاس و لورن مبلغ پنج میلیارد فرانک طلا غرامت بشرط اشغال پاریس و قسمتی از سرزمین فرانسه و همچنین معاهده «برست لیتوسک» باروسیه مغلوب‌مقایسه نمائیم، شروط و مقررات عهدنامه ورسای خارق‌عادت نبود. ولی آلمان چند ماه پس از متارکه جنگ و جمع کردن دست و پای خود، اینطور احساس می‌نمود که واقماً مغلوب نشده زیرا قدرت اقتصادی و احساسات نظامی‌اش دوباره جان‌گرفته بود در صورتی که ممالک متفق به علت اشغال متمادی و تحمل ضربات مخرب جنگ و خسارات عظیم بسیار ضعیف و از نظر اقتصادی ناتوان‌تر بودند. علاوه بر این تشمت آراء و عقاید متفقین نوید می‌داد که ممکن است از فرصت استفاده برند لذا در مقابل شروط بییمان، طرح متقابلی پیشنهاد کردند که الحاق آلزاس و لورن موکول به مراجعه به آراء عمومی بشود، مستعمرات آلمان حفظ و قس علیهذا. متفقین حاضر به

---

۱- یعنی همان سیاستی را پیش گرفتند که تالیران وزیر امور خارجه فرانسه در ۱۸۱۴ در برابر دول فاتح اتخاذ کرد و مسئولیت جنگها و شکست ۱۸۱۴ را بدوش حکومت امپراطوری تحمیل کرد.

شنیدن طرح متقابل نشده و تهدید کردند. در ۲۱ ژوئن دستجات آرتش آلمان در میان بهجت عمومی وارد برلن شده همان روز در پاسالار تیرپتیز هفتاد کشتی جنگی که قرار بود به انگلستان تحویل شود در «اسکاپالو» غرق کرد<sup>۱</sup> و بالاخره روز ۲۲ مجلس ویمار با اکثریت ۳۳۷ رأی در برابر ۱۳۸ رأی به مقررات عهدنامه تمکین و در ۲۸ ژوئیه نمایندگان آلمان آنرا امضا نمودند. همان روز صبح قراردادی بین فرانسه و انگلستان و آمریکا امضا شد که در صورت حمله دشمن کمک نظامی بفرانسه بنمایند.

بموجب عهدنامه ورسای سرزمین‌هایی که پس از فتوحات نظامی به کشور آلمان ضمیمه شده بود منتزع و بمدعیان واگذار شد ولی به تمامیت حوزه اصلی کشور آلمان آسیبی نرسید در صورتی که امپراطوری اطریش-هنگری که يك قرن پیش از این صاحب نفوذ و اقتدار وسیعی در اروپای مرکزی بود از نقشه جغرافیائی اروپا محو و از هم

عهدنامه سن ژرمن  
و «تزیانون» و پایان  
امپراطوری اطریش  
- هنگری . مخالفت با  
آمال سیاسی  
وارضی ایتالیا

پاشیده شد. فاتحین برای جلوگیری از بسط نفوذ آلمان یا روسیه بدین فکر افتادند که بجای امپراطوری سابق اطریش - هنگری اتحادیه از ممالک حوضه دانوب تشکیل داده و با دول غربی سیاست همکاری نزدیکی داشته باشند ولی ایتالی که خود سودای تسلط بر حوضه دانوب و سواحل آدریاتیک را در سر می‌یخت با این طرح مخالفت کرد در عوض سرحد شمالی خود را به «برنر» بسط داده و یکصد و پنجاه هزار نفر اقلیت آلمانی نژاد جزو قلمرو ایتالیا شد. علاوه برین ایالات «ترانت» و «تریست» و چند جزیره از «دالماسی» از اطریش، دشمن دیرینه ایتالی منتزع و به کشور ایتالی ملحق شد. با وجود این ایتالیائی‌ها که توقع داشتند سواحل دالماسی و «فیوم» و جزائر «دودکانز» را تصاحب کنند، از تسلیم متفین در برابر «وتوی» ویلسن بشدت رنجیدند ولی منافع سیاسی

---

۱- بیرقهای فرانسه که در جنگ ۱۸۷۰ آلمانها گرفته بودند و

قرار بود بموجب عهدنامه مسترد شود همین روز آتش زده شد.

انگلیسها و همچنین فرانسویها بیشتر متوجه تقویت صربستان بود. بدین قرار امپراطوری اطریش هنگری، ناگهان پس از جنگ محدود شد به سرزمین جمهوری اطریش با ۶۵ میلیون جمعیت که دو میلیون آن در شهر وین متمرکز بودند، مجارستان نیز به یک کشور هشت میلیونی تبدیل شد. جمهوری اطریش با مشکلات اقتصادی فراوانی مواجه شد و برای حفاظتش مجاز به نگهداری ارتشی با ۳۵۰۰۰ سرباز شد در تاریخ سقوط یک امپراطوری وسیع و تاریخی و مقتدر باین سرعت و شدت کمتر نظیر دارد.

از امپراطوری هابسبورگها علاوه بر اطریش و هنگری، کشور جدیدی ایجاد شد بنام «چکو-اسلوواکی» مجلس مقننه انقلابی شامل ۲۰۱ نماینده از نژاد چک و ۶۹ اسلوواک، خاندان هابسبورگها را منقرض دانسته و پرفسور مازاریک را بسمت رئیس جمهوری کشور جدید انتخاب نمود. نژاد چک از قدیم با مغرب اروپا ارتباط مدنی و علمی و مذهبی فراوان داشت در صورتی که اسلوواکها که قومی زارع بودند، پیروان متعصب مذهب کاتولیک و بزبانی تکلم می کردند که چکها نمی فهمیدند ولی این کشور علاوه بر ۶ میلیون چک و ۳ میلیون اسلوواک شامل سه میلیون اقلیت آلمانی بود که در باریکه بنام سرزمین سودت سکنی داشتند (علاوه بر این ۷۰۰،۰۰۰ نفر مجار ۵۰۰،۰۰۰ نفر اهل «اوکرن» و بالاخره ۲۰۰،۰۰۰ نفر یهودی نیز ساکن بودند). بدین-

قرار از امپراطوری اطریش-هنگری به عنوان اصول ملیت یک کشور غیرمتجانس و مرکب از نژادهای مختلف بوجود آمد که نه دارای وحدت نژادی بود و نه ملیت واحد و نه مذهب مشترکی داشت و نه بزبان واحدی تکلم می کردند.

کشور صربستان قبل از جنگهای بالکان دو  
 یوگوسلاوواکی :  
 ملیون جمعیت داشت ولی در ۱۹۱۳ جمعیتش  
 به چهار ملیون رسیده در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۸  
 شورای ملی «سلوون» و کروآت و صربدر  
 «زاگرب» جمع و کشور یوگوسلاوواکی با  
 ۱۲ ملیون جمعیت و اولین پارلمان دراول

مارس ۱۹۱۹ در بلغراد تشکیل شد. صربها پیروان منهدب ارتودوکس و زراعت پیشه در صورتی که کروآتها و اسلوونها به تعداد ۵۰۵ میلیون کاتولیک و دارای رتبه مدنی بالاتری بودند علاوه بر این ۵۰۰،۰۰۰ مجار ۵۰۰،۰۰۰ آلمانی و ۴۰۰،۰۰۰ ترک و ۲۰۰،۰۰۰ رومانی در واحد جدید داخل بودند و با وجود مجاهدت‌های بزرگ، از بدو تشکیل جوانه ضدیت و عدم تجانس مشهود بود.

جمعیت کشور رومانی پس از جنگ دو برابر و به ۱۷ میلیون نفر رسید و قسمتی از سرزمین مجارستان و بسارابی و ترانسیلوانی و غیره بآن ملحق شد. در این کشور علاوه بر ۱۲۵ میلیون رومنی ۱۳ میلیون مجار ۷۸۰،۰۰۰ یهودی ۷۲۳،۰۰۰ آلمانی و ۴۴۸۰۰۰ اوکرانی ۵۳۸،۰۰۰ بلغار ۳۰۸،۰۰۰ روس و ۵۷،۰۰۰ صرب ساکن هستند که در تشکیلات جدید برای همه این اقلیت‌ها آزادی منهدب و زبان و نژاد پیش‌بینی شده بدین قرار رومانی نیز مانند سایر کشورهایی که از امپراطوری اطریش-هنگری منتزع شد برخلاف اصول ملیت، مجموعه شد از زبانها و نژادها و مذاهب مختلف.

کشور بلغار که در صف متحدین وارد جنگ شده بود، بموجب عهدنامه «نوی» در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ قسمتی از سرزمین خود را به یوگوسلاوی و یونان (قسمتی از ترانس) واگذار نمود و از دست‌یابی به دریای آزاد محروم شد. علاوه بر این ۳۰۰،۰۰۰ نفر بلغار که از یوگوسلاوی کوچ نموده بودند وارد سرزمین بلغار شدند و تحریکات تروریستی دامنه‌داری آغاز شد.

### در کشور رومانی اقلیت‌های مهمی وجود دارد

### کشور بلغارستان بموجب عهدنامه نوی کوچک شد



## فصل دوم

### اول - متفقین در برابر مسئله روس و مسئله ترك

#### ۱- انتزاع ایالات مختلف از روسیه و تشکیل جمهوری‌های «بالت»

در همان اوان که «چهار دولت بزرگ» با عقد فنلاند و ممالک حوضه بالٹیک آزاد شدند قطعه قطعه و کشورهای جدیدی بوجود می‌آوردند ، بعضی جریانات ناگهانی مهم نیز در تغییر نقشه جغرافیائی اروپای شرقی تأثیر بسزائی داشت. انقلاب ۱۹۱۷ قدرت نظامی امپراطوری روسیه را منهدم ساخت و مقارن همان حال در ایالات مختلف ، نهضت‌های محلی مبتنی بر اصل ملیت‌های گوناگون بوقوع پیوست ، از جمله در سرزمین قفقاز سه جمهوری مستقل گرجستان ، ارمنستان ، آذربایجان (آوریل ۱۹۱۸) و در سواحل دریای بالٹیک جمهوری‌های فنلاند ، استونی ، لتونی و لیتوانی بوجود آمد.

در فنلاند از ۵ دسامبر ۱۹۱۷ طرفداران استقلال در تحت رهبری «بارن مانرهیم» علیه قوای سرخ قیام کرده و پس از مبارزات

بسیار سخت فائق آمدند و ژنرال آلمانی «فن درگولتز» را از سرزمین خود اخراج نمود. در ششم آوریل ۱۹۱۹ مجلس ملی و قانون اساسی خود را مطابق اصول ممالک متحده امریکا، با حق مشارکت زنان در انتخابات و انتخاب رئیس جمهوری بوسیله اخذ آراء عمومی اعلام نمودند. جمهوری کوچک فنلاند دارای نه میلیون جمعیت و صاحب وحدت نژادی است. ولی طبقه منورالفکر بزبان سوئدی تکلم میکنند در صورتیکه توده غالب مردم به زبان فنلاندی علاقمند هستند. در ۱۹۲۲ کشور را به مناطق يك زبانی و دو زبانی تقسیم کردند ولی در هلسینکی دانشگاه زبان سوئدی را متروک و تدریس بزبان فنلاندی آغاز شد.

در سرزمین های مجاور دریای بالتیک، با وجود قرنهای تسلط آلمانها و سپس روسها هنوز مانند مردم فنلاند جوش ملیت و وطن پرستی در عروقتان محسوس بود. در ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ شورای ملی در استونی آزادی کشور را اعلام نمود دبری نگذشت که آلمانها که قصد الحاق آنرا بر سرزمین خود داشتند محاصره کردند تا اینکه در نوامبر ۱۹۱۸ پس از شکست مجبور به تخلیه آن شدند و جمهوری استونی دریای تخت «روال» و بنام استونی «تالین» اعلام گردید.

سپس شورویها بآن حمله ور شدند ولی بکمک داوطلبان فنلاندی حمله شان عقیم ماند. آلمانها نیز پس از متارکه جنگ بار دیگر حمله نمودند، که دفع شد تا بالاخره در فوریه ۱۹۲۰ بین شوروی و جمهوری استونی صلح برقرار گردید. اساس این جمهوری بر اصول دموکراسی و تضعیف قدرت بارنهای «بالت» که مبداء آلمانی داشتند بود زیرا قسمتی از اراضی حاصلخیز در تملک آنان قرار داشت. جمهوری کوچک استونی صاحب يك میلیون جمعیت و پس از کسب آزادی در ردیف هواخواهان انگلستان قرار گرفت.

در لتونی نیز مجلس شوری در نوامبر ۱۹۱۸ آزادی کشور را اعلام نمود ولی شورویها متعاقب آلمانها وارد آن شدند و «ریگا» را در ژانویه ۱۹۱۹ متصرف شدند. لتونها بکمک بقایای سربازان آلمانی حمله روسها را دفع نمودند ولی خود در آن سرزمین مستقر شدند تا اینکه پس از امضای عهد نامه صلح «فن درگولتز» را احضار نمودند اما

چون سربازان از اطاعت دستورات برلن سر پیچی نمودند ناچار بزور اسلحه و کشت و کشتار واقعی بالاخره مجبور نمودند که از آن حدود خارج شوند و بالاخره در زویه ۱۹۲۰ قرار صلح با آلمان و درایت ۱۹۲۰ با شوریهامضاء نمودند. بموجب قانون اساسی اصولدموکراسی با حق رأی مرد و زن و انتخابات عمومی و تقسیم املاک بارنهایبالت به خرده مالک ( یکصد هزار خانواده ) در جمهوری لتونی بر قرار شد. جمعیت این جمهوری کوچک ۱٫۵ میلیون و مرکب از ۲۰۰۰۰۰۰ نفر روسی ۱۰۰۰۰۰۰ یهودی ۷۰۰۰۰۰ نفر آلمانی و ۵۰۰۰۰۰ نفر لهستانی است.

در لیتوانی ، مجلس شورای ملی در تحت نظر آلمانهااستقلال کشور را اعلام کرد (فوریه ۱۹۱۸ ) ولی بلافاصله مجبور شد علیه رقبای سرسختی مانند شورویها و لهستانیها که ویلنا رامطالبه میکردند بمبارزه بپردازد . در دسامبر ۱۹۱۹ متفقین مجبور کردند که آلمانها را از لیتوانی اخراج کنند و درین سرزمین نیز جمهوریدموکراتیک ، با حق رأی مرد و زن و انتخابات عمومی و اصلاحات ارضی برقرارشد . شهرویلنا را که لهستانیها قبضه کرده بودند بدست روسها اخراج شدند ولی پس از اندک مدتی دوباره وارد آن شدند. جمعیت جمهوری لیتوانی ۲ میلیون نفر که ۱۵۰۰۰۰۰ نفر یهودی و ۸۰۰۰۰۰ نفر آلمانی و ۷۰۰۰۰۰ نفر لهستانی بود :

## ۲ - استقرار اصول انقلابی در روسیه

پس از انعقاد عهد نامه «برست لیتووسک» دیکتاتوری انقلابی ( بین آلمان و روسیه در نوامبر ۱۹۱۷ ) و در ایامی که دول اروپائی تا آخرین سرحد امکان و توانائی علیه یکدیگر در مبارزه بودند. زعمای انقلابی روسیه فرصت یافتند تا در سرزمین پهناور روسیه به اصول انقلابی خودسر و صورتی داده آنرا متشکل سازند . مفهوم عهد نامه «برست لیتووسک» نیز همین بود ، تسلیم روسیه بدست انقلابیون . انقلابیون که از کلر جنگ فارغ شدند، در همان روز انعقاد عهدنامه (هفتم نوامبر ۱۹۱۷) دستور عمومی صادر کرد که کلیه املاک و مستغلات ، بدون پرداخت

گرامت ، از مالکیت صاحبانشان منتزع و باید بلا درنگ تحویل کمیته‌های فلاحی هر منطقه و شورای نمایندگان هر منطقه (سوویت) شود . چند روز بعد (۱۴ نوامبر) بموجب دستور دیگری کلیه تأسیسات صنعتی و کارخانجات نیز به شورای نمایندگان کارگران واگذار گردید . بالاخره بموجب دستور عمومی سیم ، تبعیضات نژادی ملنی و از آن تاریخ کلیه اقوام سرزمین روسیه در برابر قانون مساوی شناخته شدند .

در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۸ مجلس مؤسسانی که حکومت موقت برقرار ساخته بود منحل و کلیه اختیارات بدست دیکتاتور کلگری افتاد و در ماه مارس همان سال دیکتاتوری کلگری به عنوان «حزب کمونیست روسیه» برقرار و کلیه شوری‌های محلی (سوویت) منضم به حزب اشتراکی شد . دیکتاتور کلگری برای انجام مقاصد خود ، پلیس دولت تزاری را بنام «چکا» با اختیارات فوق‌العاده برقرار نمود ، آرتش و بحریه را در تحت سلطه خود در آورد ، کلیه قروض حکومت تزاری و حکومت موقت را ملنی نموده با ایجاد «شورای عالی اقتصادی» اصول اقتصادی دولتی را ایجاد ، بانکها ، راه آهن ، تجارت خارجی و کلیه صنایع که سرمایه آن از پانصد هزار روبل تجاوز میکرد ملی کرد و حتی تجارت داخلی را نیز بدست خود گرفت (۱ نوامبر ۱۹۱۸) «لنین» که در رأس دیکتاتوری حزب قرار داشت ، مرید کلرل مارکس بود و نفرت خاصی نسبت با اصول دموکراسی و انتخابات عمومی داشت ، لذا با حربه ایجاد وحشت و ترور شالوده و بنیان حکومت سابق را بکلی از هم پاشیده و جامعه جدیدی مبتنی بر اصول اشتراکی ، بدون توجه به منافع خصوصی برقرار ساخت .

دستگاه حکومت جدید میبایستی مشکلات و مسائل بسیاری را در کمال سرعت حل و فصل نماید که از آن جمله بلکه مهمتر از همه سرکوبی مخالفین و تأمین غذای اهالی شهرها و دهات و آرتش بود علاوه بر این میبایستی صنایع را ولو به کمک متخصصین سابق احیاء نماید . دستگاه نظارت صنایع که در تحت نظر «سوویت»های محلی پراکنده بود ، در تحت نظم و نسق وزیر نظر متخصصین امر متمرکز ساخته ، کارگران را بر کار تولیدی وا دار نمود . برای تأمین آذوقه مردم ، گندمها از «کولاک» ها که مالکین و تولید کنندگان ثروتمند

بودند گرفته بدست طبقه زارع فقیر سیردند . این عملیات طبعا مواجه شد با مخالفت شدید حزب سوسیالیست روسیه ، از طرف پنجمین کنگره «پان روس» که قانون اساسی «جمهوری سوسیالیست فدراتیو شوروی روسیه را تصویب می کرد ، مطرود گردید (۱۰ ژویه ۱۹۱۸)

این قانون بضمیمه «اعلامیه حقوق رنجبران و کار گران» در پنجمین کنگره حزبی تصویب و اعلام شد . بموجب قانون بهره برداری شخصی از شخصی دیگر به عنوان مزدور و اجیر ملتی

## قانون اساسی ژویه ۱۹۱۸

گردیده رژیم سوسیالیستی ، بدون تبعیض و طبقه اجتماعی برقرار شد . دولت وسائل کار و تولید را با اختیار مردم گذارده کار و کلگری را در تحت نظم و تنسیق در آورد ، خدمت نظام اجباری را بر قرار کرد ، حق رأی و انتخاب شدن بین مرد و زن علی التساوی و کسانی که غیر از حاصل کار خود ، هایداتی داشته یا در طبقه نجبا ، روحانیون و پلیس تزاری یا از اعضاء خاندان سلطنتی بودند از حق رأی محروم شدند . انتخابات عمومی و در شهرها دو درجه و در دهات سه درجه . جمیع اختیارات در دست «کنگره سوویت پان روس» است که اعضاء آن از طرف سوویت های محلی انتخاب میشود این کنگره باید لااقل دو بار در سال تشکیل و «کنگره اجرائی پان روس» را به تعداد دوست عضو انتخاب می کند «کمیته اجرائی اعضاء شوری کمیسر مردم» را که بمنزله دولت روسیه است تعیین می نماید .

در دوران تشکیل جلسات پنجمین کنگره «پان روس» تزاروزن و فرزندانش در یکتترین یورگک در ۱۷ ژویه ۱۹۱۸ در زیر ضربات هفت تیر قاتلین در زیر زمین قصر کشته شدند . کمی بعد در نتیجه سوء قصدی علیه جان «لنین» رژیم ترور در تحت نظر «کمسیون فوق الماده مبارزه علیه ضد انقلابیون و خرابکاران و تسمیر کنندگان» در تحت نظر یکنفر لهستانی بنام جرجینسکی توسعه فراوانی یافته صدها هزار نفر از افسران ، نجبا ، بورژواها و روحانیون و صاحبان صنایع و غیره معدوم و اموالشان مصادره شد . برنامه بسیار دامنه داری علیه طبقات سابق آغاز و در محو آثار حکومت و رژیم سابق کوشیدند تنها پا در میانی «لو ناچارسکی» وزیر تعلیمات عمومی سبب شد که

آثار تاریخی قدیم و صنایع ظریفه و ثروت هنری از نابودی نجات یافت .

### ۳ - پیروزی رژیم شوروی در جنگ داخلی

بالتویک ها که در رأس کشور مستقر و متفقین ، بدون يك نقشه  
دیکتاتور کارگری را بوجود آورده بودند معین جنگ داخلی  
نسبت به جمعیت گشور عده بسیار محدودی را علیه رژیم شوروی  
بودند ولی بسبب برنامه تقسیم اراضی و اصلاحات فلاحتی عده کثیری هوی خواه و  
طرفدارشان بوده و جبهه واحد و متشکلی

داشتند در صورتیکه مخالفان شان متشتت و هرگروهی از چشمه مخصوصی تقویت می شد ، بدون اینکه يك نقشه جامع و کلی در مبارزه داشته باشند . عده ای از طرف متفقین ، دسته های دیگر از طرف آلمانها تقویت می شدند . برخی در صدد بودند که دستگاه امپراطوری سابق و مالکین بزرگ را دوباره احیا و برخی دیگر معتقد بودند حکومت دموکراسی و مشروطیت را برقرار سازند . طرفداران جمهوری نیز برخی معتقد به استقرار جمهوری پورزووازی و دسته دیگر سودای جمهوری سوسیالیستی را در مخیله خود می پروراندند مهمترین دسته های مبارزان آرتش سابق بودند . همه این دسته های پراکنده طالب عکس العمل شدید در برابر انقلابیون و در اعاده اوضاع سابق متعصب بودند . نتیجه این شد که اکثریت کشاورزان و کارگران با شدت و حرارت بیشتری گرد کمونیستها جمع شده و انقلاب پیروز شد .

در خارج نیز متفقین ، گو اینکه از بسط قدرت اشتراکی بیم داشتند ، باز در طرز اقدام یکدل نبودند . کلمانسو طرفدار تجهیز و اعزام دسته مجهز آرتش به «آرخائزلسک» بود ، ولی لئوید جرج با وجود نگرانی از توسعه آن مخالفت ورزید بالنتیجه اقدام خود را منحصر به طرفداری از «سفیدها» نمودند ، بدون اینکه عملا اقدام مثبت و اثر بخشی بنمایند . از طرف دیگر نقشه متفقین باز متکی بمنافع استعماری شده انگلیسها هواخواه بسط نفوذ خود در مناطق قفقاز (مرکز نفت) و حوضه «دن» و «بالتیک» (مناطق بحری و تجاری)

بود در صورتیکه فرانسویها علاقمند به مناطق اوگرائن و کریمه بودند که سرمایه‌های هنگفتی بکار برده بودند. بالاخره زاپنیا به مناطق شرقی سیبری نظر داشتند. روسیه انقلابی در واقع از چندین جهت محصور شده بود ولی در ژوئن ۱۹۱۸ تروتسکی آرتش انقلابی را تشکیل داد قزاقهای سفید «درکراسنوف» از دست وروشیلوف و در تسارتسین در برابر جبهه که استالین فرماندهی آنرا بعهده داشت شکست سختی خوردند و «تسارتسین» بنام استالین گرامشهور شد.

مقارن این احوال آلمان شکست خورده ستونهای نظامی خود را فرا خواند و روسها قدم بقدم جای آنها را اشغال کردند بنحوی که چهل هزار سرباز که در «اودسا» در تحت فرمان فرانسویها پیاده شدند شکست خوردند.

بدین قرار گر چه آمال انقلابیون روس مبنی بر توسعه و بسط اصول اشتراکی در تمام اروپا مواجه باشکست شد ولی در داخل روسیه همه مدعیان و سران ضد انقلابی یعنی «سفیدها» از قبیل «کولچاک» و «دنیکین» مواجه با شکست شده و در جنگ داخلی و منازعه انقلاب و ضد انقلاب جبهه قرمز و سفید، بنفع صفوف متشکل انقلابیون خاتمه یافت و در ژانویه ۱۹۲۰، حکومت انقلابی در داخل روسیه، تقریباً بلا معارض مستقر شد.

#### ۴ - تقاضای ارضی لهستان

در سیاست خارجی روسها مهمترین مسئله پیلوسودسکی جمهوری لهستان را اعلام کرد استقرار دولت مستقل لهستان بود که پس از یک قرن تسلط، حیات ملی خود را آغاز و مدعی الحاق سرزمین‌های جدیدی ماوراء سرحدات شرقی سابق خود بود. آلمانها پس از تسخیر لهستان یک شوری محلی، در تاریخ هفتم نوامبر ۱۹۱۸ جهت اداره امور کشور مزبور ایجاد نموده و زمام امور لهستان آزاد را بدست مارشال پیلوسودسکی سپردند. پیلوسودسکی در ۲۲ نوامبر استقلال جمهوری لهستان را اعلام نمود. ولی متفقین کمیته ملی لهستان را که در پاریس برقرار شده بود برسمیت می‌شناختند. دولت پیلوسودسکی همان کمیته را

به عنوان نماینده خود تعیین و بدین ترتیب مشکل برطرف شد. دولت لهستان بدون اینکه منتظر تصمیم متفقین شود، آرتشی تشکیل و شروع به تسخیر اراضی نمود که مدعی آن بود و حق خود میدانست از قبیل بیلوروسی و اوکراین و بدین ترتیب در گالیسی و اوکراین نائره جنگ واقعی مشتمل شد تا بالاخره ستونهای لهستانی وارد «لووف» (لمبرگ) شدند در صورتیکه متفقین بموجب عهد نامه «سن زرن» با اطریش - هنگری (سپتامبر ۱۹۱۹) گالیسی را در اختیار خود داشتند تا بنحو دلخواه تقسیم کنند. ادعای لهستانیها منحصر به این منطقه نبود، بلکه «ویلنا» و «پینسک» و «برست لیتووسک» را از شورویها مطالبه میکردند و بیلسودسکی در فوریه ۱۹۱۹ برست لیتو-وسک و در آوریل ویلنا و در ماه اوت همان سال مینسک را متصرف شد. علاوه بر این در ۱۹۱۹ اختلاف نظر شدیدی بین لهستانیها و چکواسلوواکی بظهور رسید و چکها منطقه «تجن» که مورد ادعای لهستانیها بود تصرف کردند.

گذشته از این متفقین موافقت نموده بودند سواحل شرقی ۱۷۹۲ لهستان را از آلمان منتزع و به دولت اخیر واگذار نمایند، ولی لهستانیها «سیلزی» و «پومرانی» و «مازوری» را نیز مطالبه می نمودند تا بالاخره للوید جرج، علی رغم مخالفت شدید لهستانیها، بندردانتزیک را بندر آزاد اعلام نموده و قرار گذاشت تکلیف سیلزی علیا و پروس شرقی با مراجعه به آراء عمومی معین شود.

## دوم - اقدام امپراطوری عثمانی سیاست استعماری

### فاتحین را تعریک نمود

در نتیجه هرج و مرج روسیه و انهدام سیاست استعماری انگلستان میکوشید بر نفت باکو دست یابد از غنی ترین مناطق نفت خیز دنیا در دسترس دول فاتح قرار گیرد. در واقع دست یابی به منابع نفت خیز در اوائل قرن بیستم همان اهمیت را پیدا کرده بود که دول بزرگ صنعتی در قرن نوزدهم برای



ذغال سنگ قائل بودند بخصوص که نفت در بحریه جنگی و ماشین‌های انفجاری دارای مزایای غیر قابل تردید و بسیار مهم نسبت به ذغال سنگ است. و چون انگلستان مدعی بود که تسلط بی‌چون و چرای خود را در طرق ارتباطی دریائی عالم حفظ کند، سعی می‌کرد حداقل در ذخائر نفتی را در اختیار خود قرار دهد. پس از پایان جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ کلیه ذخائر عظیم نفت خاور میانه عملادر ید قدرت انگلستان در آمد و باین هم اکتفا نمود. سودای تسلط بر نفت باکو را در سر می‌پروراند. پس از سقوط رژیم سابق روسیه، مناطق «قارص» و باطوم و بعداً باکو، بدون اشکال بزرگی بدست سربازان عثمانی اشغال شد. در آوریل ۱۹۱۸ اقوام مختلف قفقازی «فدراسیون قفقاز» را تشکیل دادند (گرجستان، ارمنستان، آذربایجان) اما دیری نگذشت که بین گرجستان و دو جمهوری همسایه کلربه منازعه وجدال کشانده شد. گرجستان دولت آلمان را به کمک خود فرا خواند و راه باکو را در مقابلش باز کرد. سربازان آلمانی بگرجستان و مناطق مرزی شمال ایران رسیده و عثمانی‌ها نیز آذربایجان و باکو را اشغال کردند. پس از متارکه عثمانیها مجبور شدند باکو را تخلیه کنند و بلا درنگ قوای انگلیس، بدون سایر متفقین، قفقاز، ایران، عراق و فلسطین را اشغال کردند. در دسامبر ۱۹۱۸ در لندن صحبت از این بود که از این مجموعه بزرگ کشورهای شرق نزدیک يك امپراطوری «هند ثانوی» آماده سازند. ولی دیری نگذشت که ملتفت شدند اینکار خیلی بزرگ تر از آنست که بسهولت عملی شود. لذا پس از اندک مدتی قفقاز را تخلیه و پشت سر آنان قوای داوطلب «دنیکین» و «کولچاک» همه آن مناطق، باستثنای باکو را اشغال کردند. در باکو پادگان مخصوصی از قوای انگلیس باقی ماندند. در اثنای مذاکرات کنفرانس صلح انگلیسها خاطر نشان کردند که بهتر است باطوم دارای استقلال داخلی و تحت قیمومیت مجمع اتفاق ملل در آید ولی محیط مساعدی وجود نداشت و حزب کارگر که نمی‌توانست احساسات روسها را برانگیزاند با این پیشنهاد مخالفت نمود و قوای انگلستان باکو را ترك گفتند.

چون دست انگلیسها از منطقه باکو کوتاه  
 انگلستان و امریکا و شد و اهمیت مناطق نفت خیز خاورمیانه  
 فرانسه نفت خاور نزدیک بیشتر محسوس شد . ولی پر واضح بود که  
 را بین خود تقسیم کردند حریفان سر سخت راضی نخواهند شد که  
 و سهم بزرگ نصیب انگلستان به تنهایی نفوذ خود را مستقر  
 انگلستان شد کند . امریکا و فرانسه نیز طالب سهم  
 خود بودند .

در سال ۱۹۰۱ «ویلیام نوکس» از پادشاه ایران ، ناصرالدین  
 شاه ، امتیاز استخراج نفت مناطق شمال خلیج فارس را تحصیل کرده  
 و در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران- انگلیس روی همین زمینه تأسیس  
 شد . سهام این شرکت بین «شل» و دریا داری انگلستان تقسیم و  
 دولت نیز در شوری شرکت دو نماینده، یکی از طرف دربار سلطنتی  
 و دیگری از طرف بحریه در اختیار داشت . بدین قرار قبل از آغاز  
 جنگ حوزه نفت خیز ایران در تحت استیلای انگلستان در آمده  
 بود .

آلمانها می کوشیدند که در خاور میانه سهمی از نفت بدست  
 آورند و در ۱۹۰۴ شرکت آلمانی راه آهن آناتولی، دست نشاندۀ  
 شرکت «درانگ ناخ اوستن» امتیاز کشف نفت بین النهرین را از باب  
 عالی تحصیل کرد. البته انگلیسها مراقب امر بودند و چون در ۱۹۰۹  
 آلمان بسبب بحرانهای مالی نمی توانست امتیاز خود را بمرحله عمل  
 در آورد «شرکت ترک نفت عراق» تشکیل شد . یک ربع سهام  
 این شرکت به «کمپانی شل» و ربع دیگر به دوچ بانک و ربع سهم در  
 اختیار بانک ملی عثمانی در آمد ولی کمی قبل از آغاز جنگ، انگلیسها  
 سهام عثمانی را نیز بچنگ آوردند و عملاً دست مالکیت بنفست  
 عراق نهادند . پس از پایان جنگ و شکست عثمانی و آلمان، یکبار  
 دیگر موضوع امتیاز نفت بجزریان افتاد . یعنی آلمان از سهام خود  
 محروم شد ، ولی حریف قوی پنجه دیگری و او ، صحنه کار زار شد .  
 ممالک متحده امریکا که طالب تسلط سیاسی و اشغال ارضی در خاور  
 میانه نبودند ، سهم مهمی از نفت این مناطق را مطالبه می کردند .  
 فرانسه نیز ، گر چه از نظر سیاسی بیشتر از مطامع اقتصادی طالب

بسط نفوذ خود بود نیز سهمی از نفت را خواهان بود . روی این جریانات شرکت جدیدی تأسیس شد بنام «شرکت نفت عراق» ۲۳۷۵ در صد سهام نفت این شرکت به دولت انگلستان و ۲۳۷۵ درصد به شرکت شل و ۲۳۷۵ درصد به دولت فرانسه و ۲۳/۷۵ در صده سهام شرکت استاندار اوپل کمپانی و ۵ در صد بقیه به صاحب امتیاز اولی یعنی گلبانکیان واگذار شد . بدین قرار انگلستان اکثریت سهام نفت عراق را تصاحب کرد . گر چه بعدها مجبور شد يك ربع سهام را به فرانسه واگذار کند ولی این گذشت در برابر حکمیتی بود که در کنفرانس «سان رمو» دولت فرانسه سهم نفت موصل متعلق به سوریه ، که در قیمومیتش بود به انگلیسها واگذار نمود و این معامه ، بفتح انگلیسها تمام شد . برای استخراج و بهره برداری نفت عراق دو لوله بزرگ به بندر حیفا و طرابلس کشیده شد و در بنادر مذکور دستگاه تصفیه بزرگ انگلیس احداث شد . حیفا در سرزمین اسرائیل است که دز تحت قیمومیت انگلیسها بود . بدین ترتیب نفت عراق عملاً بدست انگلیسها افتاد و بحریه مدیترانه شرقی از آن استفاده می کرد . در مذاکرات نفتی ، شرکت های انگلیسی «شل» و امریکائی «استاندار اوپل» در ردیف دولت های خود قرار گرفته و موضوع بفتح انگلیسها پایان یافت .

سیاست امریکا در خاور میانه اقتصادی و  
سیاست استعماری موقوف به تحصیل امتیاز نفت بود در  
انگلستان و فرانسه در صورتیکه انگلستان و فرانسه دو حریف  
آسیای غربی و یونان سیاسی بودند که مطامح سیاسی دامنه داری  
دچار اصطکاک شد در این منطقه دنیا داشتند . انگلستان قلمرو  
امپراطوری سابق عثمانی را در تحت اشغال  
نظامی خود داشت در صورتیکه فرانسویها عده قلیلی سرباز مسلح  
دارا بودند . انگلیسها اشغال نظامی سرزمین های عثمانی را زیرکانه  
به عنوان حمایت از اعراب و استقلال اقوام عربی معرفی کردند .  
«لاورنس» نقش اتحاد عربی دامنه داری تهیه کرده بود که مورد  
تصویب مقامات انگلیسی قرار گرفته و بموجب آن قرار بود که  
امیر حسین سلطان حجاز را به عنوان پادشاه انتخاب نمایند گویانکه

امیر حسین عملا به نفع متفقین وارد جنگ نشده بود معذالك فيصل  
 پسر امیر حسین باتفاق لاورنس در ۱۹۱۸ وارد دمشق شده و نماینده‌ای  
 از جانب خود به بیروت اعزام داشت . در ژانویه ۱۹۱۹ پادگان ترک  
 در حجاز تسلیم امیر حسین شده و عملا به عنوان سلطان حجاز نامیده  
 می‌شد . فیصل پس از اینکه باتفاق لاورنس بلندن و از آنجا عازم  
 پاریس شد بدین امید که در کنفرانس صلح سلطنتش در سوریه  
 برسمیت شناخته شود ولی تقاضایش در کنفرانس مورد موافقت قرار  
 نگرفت بلکه کمیسیون مرکب از دو نفر امریکائی مأمور شدند که  
 به سرزمین‌هایی که امیر حسین داعیه سلطنت دارد مسافرت نموده از  
 احساسات مردم استحضار حاصل کنند . ترکها در دمشق شدیداً علیه  
 تجزیه بین‌النهرین و سوریه مخالفت نموده معتقد بودند چنانچه قرار  
 قیمومیتی داده شود، انگلستان و امریکا اولی و احق هستند تا فرانسویها،  
 البته تحریکات انگلیسها بدون دخالت نبود . در هر حال این اختلاف  
 نظرها منتهی به طرفداری اهالی لبنان از قیمومیت فرانسویها شد تا  
 جائی که انگلیسها و امریکائیها حاضر به قیمومیت بر سوریه نشده  
 و بالاخره بین اللویدجرچ و کلمانسو در سپتامبر ۱۹۱۹ موافقت حاصل  
 شد که ستونهای انگلیسی سوریه و سیلیسی را تخلیه و در عوض در  
 موصل باقی بمانند و ایالت سوریه و حمص و حلب در تحت قیمومیت  
 فرانسه درآمد .

ایتالیا بموجب مرافقتی که در لندن شده  
**شورای عالی صلح** بود (چون کنفرانس پاریس تحت نفوذ  
**یونانیها را دعوت کرد** ویلسن مخالفت نموده بود) به سواحل  
 به از میر پیاده شوند آسیای صغیر در «آدالیا» پیاده شدند ولی  
 انگلیسها از پیشروی ایتالیائیها به سمت

از میر سخت در هراس بودند لذا شورای عالی صلح بنا به پیشنهاد و  
 نفوذ اللویدجرچ در ماه مه ۱۹۱۹ از یونانیها دعوت کرد که به از میر  
 قوای نظامی اعزام دارند . در واقع برای جلوگیری از بسط نفوذ  
 ایتالیایها «یونان بزرگ» را اختراع کردند . ولی قوای یونانی در از میر  
 مرتکب افراط کاریهای متعدد شدند و چندین صد نفر از ترکها را کشتند  
 ترکها که به هرج و مرج داخلی زائدا لوصفی گرفتار بودند در تحت

هدایت و راهنمایی مصطفی کمال پاشا به مخالفت برخاستند و بزودی سد مقاوم سختی در برابر پیشرفت یونانیها احداث شد . بمبارت آخری دول فاتح از همه جهة دست اندازی به مرز و بوم عثمانی و تجزیه و تفکیک امپراطوری سابق را آغاز کرده بودند در صورتیکه هنوز هیچگونه معاهده یا قراری منعقد نشده بود . فاتحین میخواستند در مسئله ترك، مانند مسئله روس در برابر يك عمل انجام یافته قرار گرفته باشند.

## فصل سوم

مخالفت امریکا با تصویب عهدنامه صلح ورسای و پایان  
هم آهنگی متفقین که منجر به از بین رفتن مقررات پیمان گردید

### اول - مخالفت امریکا با تصویب عهدنامه صلح

هنوز فصولی از پیمان صلح ورسای پایان نیافته - عهدنامه  
صلح با ترکها و لهستانیها به امضا نرسیده بود که سنای امریکا در  
نوامبر ۱۹۱۹ با لایحه پیشنهادی دولت، حاوی پیمان صلح، مخالفت  
نموده شالوده صلحی که هنوز مشغول تنظیم آن بودند از هم متلاشی  
شد.

درواقع سیاست متفقین، نسبت به عهدنامه که مقررات اصلی  
آنرا ویلسن تعیین نموده بود، قبل از تصویب مقامات قانونی کشور امریکا  
غیر قابل درک است. پیمان صلح ورسای بر دو پایه اصلی استوار بود،  
تشکیل مجمع اتفاق ملل تضمین متقابل امریکا و انگلستان از سرحدات  
شرقی فرانسه ( درازاء موافقت این کشور به عدم انتزاع نواحی «رنانی»  
از آلمان و الحاق آن به کشور خود ) ملت امریکا با مخالفت خود با بنیاد  
مجمع اتفاق ملل و همچنین تضمین سرحدات شرقی فرانسه، تمایل

خود را به کناره‌گیری از سیاست بین‌المللی اعلام داشته ، دنیا را با وضع بسیار نامطبوعی مواجه ساخت. خیلی مستبعد است که چگونه مردان سیاسی متفکرین متوجه این امر نشدند که ویلسن که در حین ورود آمریکا به جنگ از تشکیل دولتی که مورد پشتیبانی هر دو حزب باشد غفلت نموده و فقط با تکیه حزب دموکرات وارد جنگ و اکنون شالوده صلح را تنظیم می‌کند ممکن است در برابر حزب حریف خود موفق شود اکثریت دوثلث آراء سنا را بدست آورد، بخصوص که از نوامبر ۱۹۱۸ جمهوریخواهان اکثریت را برده و در همه جا تمایل عمومی به کناره‌گیری از سیاست بین‌المللی محسوس بود. سیاستمداران متفکرین نه تنها باین امر بسیار حساس توجه ننمودند بلکه با اصرار تمام زاینها را در برابر چینی‌ها تقویت نموده از دعاوی ژاپن، که آمریکائیکها سخت از بسط نفوذشان در خاور دور هراسناک بودند علناً و مصرأ جانب‌داری می‌نمودند در ۱۹۲۰ مجلس آمریکا نیز رئیس جمهوری خود را مطرود و بجای ویلسن هاردینگ را از حزب جمهوریخواه انتخاب نمود. از این تاریخ ببعد سیاست آمریکا، از تحکیم مبانی و شالوده سیاسی با دوام که نظرغائی پیمان ورسای بود عدول نموده و منحصراً به تشییع مزایای اقتصادی که پیروزی در جنگ برای آمریکا فراهم نموده بود کوشید.

از طرف دیگر انگلستان نیز از فرصت استفاده نموده از مسئولیت و تضمین سرحدات شرقی فرانسه شانه تھی کرد بدین‌قرار فرانسه که بار طاقت ورسای جنگ را در مدت چهار سال تحمل نموده و خسارات فراوانی دیده بود در صحنه مبارزه سیاسی تنها ماند و افکار عمومی مردم نه در آمریکا و نه در انگلستان متوجه حساسیت موقعیت فرانسه نشدند، بلکه آمریکائیکها که بیشتر متوجه امکانات توسعه اقتصادی خود بودند بسوی آلمان که دستگاه اقتصادی‌اش پابرجا مانده بود شدند و انگلیسها نیز به تبعیت از سیاست دیرینه حفظ تعادل، چون از بسط قدرت نظامی فرانسه بیم داشتند هم خود را معطوف به آلمان نمودند که ظرفیت اقتصادی‌اش بمراتب از فرانسه مستعدتر بود. لذا از این تاریخ ببعد مبارزه نهانی بین پاریس، که میکوشید پس از شانه‌خالی کردن آمریکا آنچه از پیمان صلح باقی است بموقع اجرا درآورد از یک طرف و لندن که جهد میکرد حتی المقدور بار مسئولیت و تمهدات خود را

سبک کند ، ازسوی دیگر آغازشد .

فرانسویها نتوانستند به خود تحمیل کنند که کارزار واقعی در میدان جنگ پایان نیافته ، بلکه باید با سرسختی و پشت کار فراوان بکوشند تا از مزایای آن بهره مند شوند ، بلکه سرگرم مناقشات داخلی شدند و در انتخابات ژانویه ۱۹۲۰ کسی که تمام قوای ملی را در برابر خصم نیرومند متحد و احیا نموده و در میدان جنگ پیروز شده بود مطرود و کلمانسورا از صحنه سیاست دور نمودند . قضایای این دوران بخوبی مدلل ساخت که آن ایدال تشدید سازمان سیاسی که ویلسن آرزومند بود از بین رفته متفقین پس از پایان جنگ از هم جدا شدند و برای آلمان فرصتی بیش آمد که آنچه را که در میدان کارزار نظامی نتوانست بدست آورد از راه های سیاسی بهره مند شود .

## دوم - سایر نتایج حاصله از عقب نشینی امریکا

### ۱ - اختلافات روسیه و لهستان منتهی به جنگ شد

در تاریخی که دولت آمریکا تصمیم به رد حمله لهستانیها به روسها عهدنامه ورسای گرفت ، جنگ داخلی روسیه هنوز سامانی نیافته بود روسها مقارن ایامی که قوای سفید را در چندین جبهه شکست دادند ( دسامبر ۱۹۱۹ ) با لهستانیها که برست لیتوسک و مینسک را اشغال نموده بودند قرار متارکه منعقد ساختند . متفقین نیز ( شورای عالی بین المللی ) برای پایان دادن اختلافات سرحدی بین روسیه و لهستان پیشنهاد نمودند که خط «کورزن» سرحد قطعی دولت اخیر شناخته شود . این خط از شهرهای «سواالکی» «گردنو» برست لیتوسک عبور نموده به مشرق پوزن میس منتهی می شد . ولی وضع روسها پس از شکست قوای سفید اکنون بمراتب بهتر شده بود و در فوریه ۱۹۲۰ شهر اودسارا اشغال نمودند از نظر سیاست خارجی نیز لیتوینوف در پاریس و در آوریل سال ۱۹۲۰ کراسین در لندن قرارداد هائی منعقد نموده باکو پس از چند ماه از قوای انگلیسی تخلیه شده و بدست روسها افتاد .

معدالت آثار جنگ داخلی هنوز باقی بود . یعنی «دنیکن» پس از



شکست فرماندهی قوای سفید جنوبی را به ژنرال «ورانگل» تفویض نمود و این فرمانده در آوریل ۱۹۲۰ در ناحیه دونیتس حمله عمومی آغاز کرد. لهستانها از فرصت استفاده کرده بسوی کیف حمله کردند و در ماهه ۱۹۲۰ آنرا اشغال نمودند. ولی روسها بایک عکس العمل شدید علیه قوای مهاجم به حمله پرداختند و ورشو در معرض قوای سرخ قرار گرفت و چکواسلوواکی، آلمان و اطریش که مخالف احیای قدرت لهستان بودند بی طرفی خود را اعلام داشته و از عبور دادن مهمات جنگی بعنوان لهستان معانعت بعمل آوردند. روسها که وضعیت را مناسب با پیش روی بیشتری نمی دانستند حاضر به مصالحه شدند و در نظر داشتند که با استقرار رژیم کمونیستی در لهستان، رابطه بین رژیم داخلی خود با عناصر اشتراکی که در آلمان نفع گرفته بود برقرار سازند. لئوید جرج توصیه میکرد که لهستانها شروط روسها را بپذیرند ولی فرانسویها مخالفت نموده ژنرال ویگان را با اعتبارات و مهمات کافی سریعا به لهستان اعزام داشتند. «ویگان» در نتیجه پیروزی درخشان در نبرد «ورشو» در اوت ۱۹۲۰ ستونهای مقدم روسها را تارومار و قوای روس را چهارصد کیلومتر عقب راند. تا بالاخره در اکتبر همین سال روسها مجبور شدند با لهستانها عهدنامه «ریگا» را منعقد سازند. بموجب این قرارداد خط مرزی لهستان ۱۵۰ کیلومتر در مشرق «خط کورزن» تعیین شده ایالات «گالیسی» و قسمت مهمی از «بلوروسی» با ۱۱ میلیون جمعیت ضمیمه لهستان شد.

این وقایع بمنزله شکست سختی برای روسها بود ولی از طرف دیگر مقارن شد با پیروزی قطعی عناصر انقلابی علیه قوای سفید در جنوب کشور. «ورانگل» بطرف اسلامبول فرار کرد، جمهوریهای گرجستان، آذربایجان و ارمنستان با اشغال قوای سرخ درآمد. در نواحی شمال نیز انگلیسها ارخانزلسک را تخلیه نمودند. بدین قرار رژیم انقلابی روسیه همه جا مخالفین خود را سرکوب نموده بود فقط نواحی شرقی سیبری باقی مانده بود. در ولادیوستوک در ژانویه ۱۹۲۰ یک حکومت سوسیالیستی و با وجود اشغال ژاپونیا، جمهوری شرق دور «متمایل» به مسکو تشکیل شده بود منتها بین این جمهوری و مرکز مسکو، هنوز عناصر ضد انقلابی در تحت ریاست «سترنبرگ» مانع کارشان بود تا

اینکه در ژوئن ۱۹۲۰ استربرگ دستگیر و تیرباران شد و افراد چک متواری و سپاه سرخ به سواحل اقیانوس کبیر رسیدند زاینها چون نمیخواستند با عناصر انقلابی سرخ بمخاصمت برخیزند ، ولادیوستک را تخلیه نموده قوای روس در تمام سواحل سیبری مستقر شدند . در اکتبر ۱۹۲۲ خانان بخارا ، خیوه ، ترکستان و عشق آباد که انگلیسها علیه رژیم انقلابی تحریک میکردند جمعاً بدست روسها منکوب و پس از خونریزیهای هولناک کلیه عناصر ضد انقلابی مغلوب شدند ، فقط جزیره ساخالین مدتی در اشغال زاینها بود که بعدها در سال ۱۹۲۵ تسلیم نمودند .

بدین قرار در طول سال ۱۹۲۲ رژیم انقلابی در سراسر کشور پهناور روسیه مستقر شده بود . منتها ازمساحت قبل از جنگ بینالمللی ۷۷۰'۰۰۰ کیلومتر مربع با نفوسی در حدود ۲۸۵ میلیون کسر شده بود که عمده آن عبارت بود از جمهوری های حوضه بالتیک ( که روسیه را از سواحل دریای منکور محروم نمود ) بسارایی که از رومانی منتزع و دوباره بدست کشور منکور افتاد و ولایات قارص ، اردهان که به ترکیه واگذار و نواحی واگذاری به لهستان . گرچه روسیه در استقرار رژیم جدید پیروز شده بود ولی این پیروزی به بهای گزافی تحصیل گردیده ، فلاکت و فقر و هرج و مرج در سراسر کشور حکمفرما بود . همه جا رعایا سرزمین های زراعتی را تملک نموده عملاً مالکیت های بزرگ منسوخ ولی هنوز اصولی که بهره برداری نوع جدید مالکیت را منظم نماید تحصیل نشده بود ، صنایع ، بانکها ، تجارت هممملی شده بود بدون اینکه روش جدید هنوز روشن شود و تنسیق یابد . واحد پول سقوط کرده و نرخ اجباری اوراق بهادار منتشره تجارت را فلج ساخته بود . باوجود همه این مشکلات ، رژیم جدید اجتماعی روز بروز نضج بیشتری می یافت . از یک طرف شورای عالی ملی اقتصاد ، کلیه شئون اقتصادی کشور را در دست خود گرفته و از طرف دیگر کشت و کشتار عمومی و فلاکت عمومی و تسری امراض گوناگون بیش از هفت میلیون تلفات داده بود معذالک جمهوری فدرال شوروی شامل چهار جمهوری سوسیالیستی بزرگ ، روسیه ، اوکراین ، بیلوروسی و ماوراء قفقاز واقفیت یافته و در ۱۹۲۴ از بکستان و ترکمنستان و در ۱۹۲۹ تاجیکستان

نیز ضمیمه آن شد. در زمینه سیاست خارجی نیز موفقیت های شایان نصیب رژیم جدید شد. در سال ۱۹۲۱ با جمهوری های استونی، لتونی، لیتوانی و فنلاند و در ۱۹۲۱ با ایران و افغانستان (فوریه) و در ماه مارس همان سال با ترکیه قراردادهای مودت و شناسائی رسمی منعقد و همان ماه انگلستان نیز عهدنامه تجارتی منعقد و دوافکتو رژیم جدید را شناخت. در ماه مه با آلمان و در سپتامبر بانروز و درسامبر ۱۹۲۱ با ایتالی قرارداد دوستی امضا و هیئت های نمایندگی تجاری روس به چکواسلوواکی، سوئد، چین و غیره، عزیمت نموده روسیه جدید مقام بین المللی خود را بازیافت.

شورویها در ۱۸ مارس ۱۹۲۱ عهدنامه ریگارا لهستان بصورت قدرت طوعا و کرها تصویب نمودند. بدین قرار لهستان زمینی مهمی در آمد بصورت يك قدرت مهم زمینی در مشرق اروپا در آمد. مسئله سرحدات مشترک چکواسلوواکی و سیلزی آلمان هنوز حل نشده بود. ناحیه تجن به حکمیت مجمع انفاق ملل احاله شد و مجمع مذکور حوزه ذغال سنگ را به چکواسلوواکی واگذار نمود اختلاف بر سر سیلزی علیا و پروس شرقی نیز در تحت نظارت مجمع انفاق ملل به آراء عمومی مراجعه شد (ژویه ۱۹۲۰ یعنی تاریخی که لهستان در معرض تهدید روسها بود) نتیجه مراجعه بنفع آلمانیها بود و لئوید جرج نیز موافقت داشت که سرزمین های مذکور جزو آلمان باقی بماند. مقارن همین ایام اغتشاشی در سیلزی علیا رخ داد و لهستانیها مناطق صنعتی را اشغال و مجمع انفاق ملل که در برابر عمل انجام یافته قرار گرفته بود آنرا تصویب کرد و بدین ترتیب حوزه ذغال خیز سیلزی به لهستان ملحق شد. ناحیه ویلنا که مورد اختلاف لیتوانی و لهستان بود نیز با اشغال نظامی لهستانیها يك طرفه حل شد. لیتوانی در ازاء این فداکاری ناحیه ممل را تصاحب کرد و متفقین با وجود اعتراض شدید آلمانیها عمل لیتوانی را تأیید نمودند. گذشته از این راهروی دانتزیک بمرض ۶۱ کیلومتر پروس را به دو منطقه تقسیم نموده و در اختیار لهستان گذارده شد که آلمانیها هرگز قبول نکردند زیرا علاوه بر اینکه يك ملیون آلمانی در تحت رقیب لهستان در آمد، ناحیه شرقی پروس تقسیم می شد، کما اینکه در نتیجه

عهدنامه ریکا چهار میلیون از اهالی اوکراین و یک میلیون روس سفید بزوردر تحت اختیار لهستانها گذارده شد ، بدین قرار در برابر ۱۹ میلیون لهستانی ۹ میلیون اقلیت‌های مختلف بکشورمذکور ضمیمه شد و مسئله ایجاد لهستان بشرحی که گذشت بصورت یکی از معضلات ارضی و سیاسی و نژادی مشرق اروپا درآمد .

## ۲ - دول جدید اروپای مرکزی اتحادیه صغیر را ازیم تجدید قدرت امپراطوری‌های سابق تشکیل دادند

از بین دولی که از امپراطوری سابق اطریش—  
**دول چکواسلوواکی**      هنگری بوجود آمد، مجارستان یگانه‌کشوری  
**یوگواسلاوی و**      بود که مقررات عهدنامه‌های جدید را بملت انتزاع  
**رومانی اتحادیه**      قسمتی از اراضی امپراطوری سابق «سنت‌اتین»  
**صغیر را تشکیل دادند**      قبول نکرد و احساسات عمومی مردم سبب  
 گردید که در کشور مزبور «دریاسالارهورتی»

علی‌رغم موج انقلاب اشتراکی که در رومانی و چکواسلوواکی توسعه می‌یافت ، باتکاء مجمع عمومی زانویه ۱۹۲۰ ، زمینه یک حکومت مشروطه سلطنتی را بنیاد نهاده خود بمنوان نایب‌السلطنه زمام امور را بدست بگیرد . عکس‌العمل پیش‌آمد مذکور در کشورهای یوگواسلوواکی و چکواسلوواکی این شد که در ۱۴ آوریل ۱۹۲۰ ، در بلگراد ائتلافی بین دو جمهوری بمنظور جلوگیری از اعاده دستگاه حکومت سلطنتی بوجود آید . در مارس ۱۹۲۱ همین ائتلاف بین چکواسلوواکی و رومانی و در ماهه ۱۹۲۲ بین رومانی و یوگواسلوواکی و بالاخره همین سال قرارداد مودتی بین جمهوری اطریش و چکواسلوواکی بامضاء رسید و باز در ماه مارس ۱۹۲۱ یعنی پس از قرارداد ریکا عهد نامه اتحادی بین رومانی و لهستان انعقاد یافت .

بدین ترتیب «اتحاد صغیر» بمنظور جلوگیری از رجعت اوضاع سابق و مقابله با تجاوز سلطه شوروی در اروپای مرکزی بین چکواسلوواکی و یوگواسلوواکی و رومانی تشکیل شد که بوسیله چکواسلوواکی با اطریش و بوسیله رومانی با لهستان پیوستگی یافت ضمناً از پیش آمدهائی شبیه به آنچه در مجارستان وقوع یافته بود جلوگیری بعمل آمد .

نتیجه اتحاد صغیر<sup>۱</sup> این شد که چون شارل خواست بر سریر سلطنت مجارستان جلوس کند، دو جمهوری یوگوسلاوواکی و چکوسلاوواکی تجهیزات عمومی را اعلان نمودند و حتی در اواخر سال ۱۹۲۱ که باز زمزمه اعاده سلطنت آغاز شد، مجدداً جلوگیری بعمل آمد و باین کشمکش و ماجرا پایان داده شد، و کشتی انگلیسی، داوطلب مذکور را به جزایر مادر انتقال داد و همانجا حیات را بدرود گفت.

۳ - متفقین با انعقاد عهدنامه سه ر<sup>۲</sup> امپراطوری عثمانی را سرنگون نموده ترکیه جدید را بمنطقه نفوذ تقسیم کردند

بطوریکه تنکر داده شد در تاریخی که امریکا پای خود را از عهدنامه ورسای کنار کشید و وحدت نظر متفقین از بین رفت مسئله دشوار تقسیم امپراطوری سابق عثمانی هنوز لاینحل مانده بود. نفوذ انگلستان در خاور نزدیک بحدا علی رسیده فرانسه علاوه بر تسلط بر سوریه در صدد اشغال سیلیسی بود. امریکا به بسط نفوذ اقتصادی قناعت کرده سهم مهمی از نفت را مطالبه می کرد. یونان به تحریک انگلیس ها از میر را اشغال نموده خود راهبها می کرد بقلب آسیای صغیر پیشروی نموده با ایجاد «یونان بزرگ» کلیه اتباع یونانی را گرد خود جمع کند. ایتالی می کوشید باتکاء قرارداد لندن که مورد تأیید امریکا قرار نگرفته بود پایگاهی در سواحل آسیای صغیر بمنظور توسعه و رخنه بعدی بدست آورد.

متفقین سابق، در یک مسئله توافق نظر داشتند که همانا خلع سلاح تنکه بسفور و داردانل، موضع سوق الجیشی و حیاتی این ناحیه بود.

سیاست استعماری متفقین نمی توانست

احساسات ملی اعراب که بدست لاورنس و

بهدایت انگلستان مشتمل شده بود نادیده

بگیرند. انگلستان با مهارت تمام از این

فرصت استفاده نموده به عنوان حامی و ناچی

احساسات ملی اعراب هر روز بر توسعه قدرت

خود در خاور نزدیک می افزود. دومهره مهم این سیاست، فیصل و

فیصل به عنوان

ملک سوریه و عبدالله

به عنوان پادشاه عراق

اعلام شدند

برادرش عبدالله بودند .  
 فیصل علی رغم توافق قبلی که بین فرانسه و انگلستان در موضوع سوریه صورت گرفته بود ، در دمشق ، کنگره از نواب محلی تشکیل و در مارس ۱۹۲۰ خود را پادشاه سوریه اعلام نمود . در همان تاریخ برادرش عبدالله بدستاری انگلیسها خود را شاه عراق خواند . بنابراین جریانات دومی سیاسی روشن در شرق نزدیک ، در افق هویدا شد ، قیومیت فرانسه و انگلستان و ایجاد دولتهای محلی ، در سرزمینهایی که وقتی جزو امپراطوری عثمانی بود . این دو سیاست که بظاهر متضاد بودند ، در معنی بدست انگلستان هدایت می شد و فقط پافشاری فرانسویها نسبت به استقرار حکومت دموکراتیک در سوریه قسمتی از آنرا عقیم گذاشت تا اینکه در آوریل ۱۹۲۰ ، در کنفرانس «سان رمو» بین دو طرف توافق حاصل شد که فرانسویها در سوریه مستقر شده عراق و بین النهرین و فلسطین در قلمرو انگلستان باقی بماند .

اما این قرارداد با تمهیدات انگلستان در برابر امیر حسین جور در نمی آمد . لذا فیصل (پسر امیر حسین) هنوز خود را شاه سوریه می خواند . مسئله غامض این بود که آیا فرانسویها حاضر خواهند شد که با وجود فیصل ، قیومیت سوریه را بعهده بگیرند (مانند انگلیسها در عراق) یا خیر . بزودی ژنرال «گورو» با التوماتوم شدیدی فیصل را تهدید کرد که بیدرتنگ خاک سوریه را ترك کند و چون فیصل حاضر نشد دستجات فرانسوی طرفداران مسلح فیصل را از سوریه رانده و خود او نیز مجبوراً به عراق به انگلیسها پناهنده شد . در واقع سیاست دوجانبه که در این منطقه جریان داشت یعنی ، لاورانس که می کوشید فیصل را در سوریه مستقر ساخته و دولت انگلستان که بموجب عهدنامه سوریه را به فرانسویها واگذار کرده بود غیر قابل فهم است ولی جریان امور بنحوی است که ذکر شده .

مقارن این احوال در ترکیه ، موج احساسات ملی ، بهدایت مصطفی کمال پاشا روز بروز تقویت می شد در آوریل ۱۹۲۰ در آنکارا مجلس ملی تشکیل یافته و خلع محمدشاه

مصطفی کمال پاشا  
 بانی ترکیه جدید

را اعلام نمود. محمد ششم که در زویه ۱۹۱۸ جانسین محمد پنجم بود اقدام کمال پاشا را غیر قانونی اعلام نموده و بدستکاری انگلیسها اسلامبول را بدون در دسر اشغال کرد. در مقابل این اقدام مجلس ملی سقوط آل عثمان را اعلام نموده و در دهم اوت ۱۹۲۰ عهدنامه «سور» را امضاء نمودند.

بدین قرار انهدام سه امپراطوری بزرگ در اروپا مصادف شد با واژگون شدن امپراطوری آل عثمان در آسیای صغیر که قرنها به عنوان دولت مقتدر و مخوفی محسوب می شد، بموجب عهدنامه «سور» عربستان، فلسطین، سوریه، بین النهرین از امپراطوری عثمانی مجزا و دولت ترک جدید منحصر شد به آسیای صغیر در آسیا و حدود اسلامبول در قلمرو اروپا.

هدف اصلی روسیه در حین دخول در صحنه کلرزار که از طرف فرانسه و انگلستان مورد قبول واقع شده بود، عملی شدن آرزوی دیرینه روسیه، یعنی دسترسی به بنازها بود ولی چون پای امپراطوری روسیه از بین رفت، توافق عملی بین فرانسویها و انگلیسها نسبت به اشغال بنازها صورت نگرفت ناچار از امریکا استمداد نمودند که قیومیت اسلامبول و بنازها را قبول کند و چون امریکا حاضر به چنین تعهدی نشد، لذا منطقه اسلامبول و بنازها را به خود ترکها واگذار نمودند مشروط بر اینکه آن مناطق را خلع سلاح کامل بنماید.

در عهدنامه سور مقرر بود که ایالات شرقی قارص، اردهان و ارز روم از ترکیه منتزع و جمهوری مستقل ارمنستان تشکیل شود همچنین پیش بینی شده بود که سرزمینهای کردنشین جنوب ارمنستان بصورت خود مختار، شامل سواحل شرقی دجله نیز تشکیل شود. یونان نیز در اروپا «تراس» شرقی و گالیپولی و آندرینوپل و در آسیای صغیر از میر و مغرب اناتولی، مشروط به مراجعه به آراء عمومی در ظرف ۵ سال تفویض شد.

آنچه که برای ترکیه باقی می ماند نیز بمناطق نفوذ تقسیم می شد منطقه نفوذ فرانسه شامل ایالات سیلیسی و سیوا و دیار بکر و مناطق آدالیا و جنوب غربی اناتولی تا خط «پروس» «قیصریه» و جزایر دودکانز جزو منطقه ایتالیا شد.

علاوه بر این بموجب قرارداد «سور» بنغازها باید در ایام صلح و جنگ دائماً آزاد باشد. اصول کابینه تولا سیون باید مجرا مانده، امور اقتصادی گمرک، پلیس و مدارس در تحت نظارت کمیسیون متفقین درآمد. ارتش بکلی ملغی و بجای آن تشکیلات مختصر ژاندارمری تأسیس شود. بنادر، کانالها، راه آهن باید به شرکت های قبل از جنگ واگذار شود. ولی مصطفی کمال پاشا در اوت ۱۹۲۰ شروط و مقررات عهدنامه سور را قبول نکرده مردم را به جهاد عمومی دعوت کرد و دولت نجات ملی تشکیل داده در ماه سپتامبر با ارتش مختصری که در اختیار داشت بسراغ ارمنیها شتافت.

جمهوری جدیدالتأسیس ارمنستان وسائل دفاع از حیات خود را در دست نداشت. سربازان ترک بلا مانع وارد سرزمین های آنان شده با قساوت فوق العاده قتل عام کردند تا بالاخره بموجب قرارداد «گومرو» ایالات شرقی ترکیه یعنی قارص «اردهان» «ارتون» به ترکها اعاده شد. (اکتبر ۱۹۲۰)

البته روسها نظر خوشی نسبت به ایجاد جمهوری ارمنستان نداشته و از این راهمه داشتند که این جمهوری پس از ضبط ایالات ترک، باکو و باطوم را که مدعی بود از روسیه مجزا نموده و آلت دست متفقین و مزاحم آنان باشند لذا بهمان روش ترکها آنها نیز قتل عام مخوفی نموده، سرزمین های روسیه را بخود ملحق و بدین قرار پس از چند صباحی، جمهوری ارمنستان پس از قتل یک میلیون از آرامنه، از صفحه روزگار محو شد، بدون اینکه متفقین که این بساط را برپا ساخته بودند جزئی اقدامی در حمایت از مخلوق خود بنمایند.

تقسیم سرزمین جمهوری ارمنستان بموجب تشییید روابط همجواری و دوستی شوروی و دولت جدیدالتأسیس ترک شد. روسها مهمات فراوانی به مصطفی کمال تفویض نموده، او را به مبارزه علیه متفقین که فاجعه ارمنستان، عدم توانائی آنها را در محترم شمردن تصمیماتشان بشبوت رسانیده بود تشویق نمودند.

کمال پاشا پس از یک طرفه ساختن مسئله ارمنستان متوجه ناحیه گردنشین شد که باز متفقین وعده خود مختاری داده بودند. مقاومت کردها در خاک و خون در هم شکسته شد و در ظرف چند هفته سرزمین



خودمختارکردستان به دولت ترکیه الحاق شد. پس از فراغت از نواحی شرقی نوبت فرانسوها فرا رسید. کمال پاشا با جسارت و سرعت فوق العاده به نواحی سیلیسی تاخته پادگان فرانسوی را قتل عام و فرانسویها را مجبور کرد که از قسمت اعظم سیلیسی عقب نشینی نمایند. در ضمن نفوذ به مناطق فرانسوی، قسمتی که در قلمرو ایتالی قرار گرفته بود بدست عساکر ترك بهسولت مسخر شد بنحوی که در اندك مدت پس از قیام کمال پاشا فقط یونانیها در تراس و از میر و پادگان مختصر استانبول باقی ماند. در این مورد هم کمال پاشا بدون اندك تردید حمله را آغاز نمود، متفقین بعلمت عدم قوای نظامی کافی از اجرای عهدنامه «سور» که مخلوق خودشان بود، بکلی عاجز ماندند و اسلامبول نیز بدست کمال پاشا افتاد. اما یونانیها ۲۰۰،۰۰۰ نفر و با سرسختی قصد داشتند در برابر ترکها مقاومت کنند. و نیز لوس صدراعظم یونان داوطلبانه حاضر شد در برابر بعضی مزایای ارضی در سواحل آسیای صغیر که دریای اژه را يك دریای منحصر یونانی نماید، دماراز روزگار مصطفی کمال و آرتش جسور در آورد. «سه دولت بزرگ» متفق در ظرف ۴۸ ساعت معامله را انجام و با امید ایجاد «یونان بزرگ» منتظر نشستند.

بیروزیهای سریع کمال پاشا، افکار و آمال دامنه دار انگلیسها را در تسلط بر خاور نزدیک و ازگون ساخت. عهدنامه محرمانه بین لندن و اسلامبول منمقد شده بود که باقیمانده سرزمینهای ترك، پس از اجرای عهدنامه «سور» در تحت قیمومیت انگلستان در آمده و ترکیه جدید پایگاه اصلی سیاسی انگلستان

### اختلاف نظر

فرانسویها و انگلیسها  
در شرق نزدیک و  
مبارزه یونانیها علیه  
کمال پاشا

در خاور نزدیک باشد. فرانسویها که خود را حریف و رقیب انگلیسها در خاور نزدیک میدانستند بمحض اطلاع از ماجرا ب فکر نفوذ در این منطقه، از راه تقویت یونانیها افتاده «ونیزلوس» را که نماینده افکار آزادی طلب بود به پیش راندند. بدین قرار پیشنهاد ونیزلوس در سرکوبی کمال پاشا هم مورد موافقت فرانسویها بود و هم با سیاست انگلستان جور در می آمد. این شد که در اواخر اکتبر، آرتش یونان، با يك دنیا امید و آرزو بحرکت در آمد. آرتش «تراس» آندری نوپل را مسخر و کلیه

واحدهای ترك که در قلمرو اروپا بودند خلع سلاح نمود. از ازمیر دو ستون مهم بحرکت درآمد، يك ستون در طول سواحل بسوی اسلامبول حرکت کرد تا تأسیسات ساحلی کمالیست ها را نابود کند، ستون دوم سمت آنکارا، وارد داخله سرزمین ترکیه شد. مقارن این حرکت مهم آرتشی در داخله کشوریونان اوضاع سیاسی قابل دقتی صورت می گرفت در نتیجه پیش آمدهای جنگ سالونیک متفقین کنستانتین پادشاه یونان را در ژوئن ۱۹۱۷ مجبور بکناره گیری برفع پسرش الکساندر نمودند. بلافاصله پس از پایان جنگ، یونان نیز مانند سایر ممالک بالکانی بهوای سیاست مستعمراتی و توسعه افتاده در ۱۹۲۰ ایالت آلبانی را مطالبه نمود ولی مجمع اتفاق ملل رسماً مخالفت کرد. معذالک سربازان یونانی و یوگو-اسلوواکی در آلبانی که گرفتار هرج و مرج شدید بود توقف نمودند. در این اثنا، الکساندر در اکتبر ۱۹۲۰ در نتیجه حادثه بدرود حیات گفت برادوش «پول» که سلطنت راحق پدر خویش می دانست از جلوس به تخت سلطنت امتناع ورزید و مملکت دچار کشمکش داخلی شد تا اینکه در انتخابات ۱۹۲۰ جمهوری خواهان بکلی عقب زده طرفداران «کنستانتین» فائق شدند. ولی فرانسویها با احیای سلطنت موافقت نداشتند لذا اقرار شد به آراء عمومی مراجعه نمایند. مردم عموماً کنستانتین را قهرمان شکست ترکها دانسته و پیروزی سالونیک را مرهون او و او را بمنزله قائد استقلال و عظمت یونان می شناختند. در نتیجه مراجعه بآراء عمومی کنستانتین وارد کشور شده بناچار ونیز لوس کشور را ترك نمود. این پیش-آمد بمنزله شکست فاحش فرانسه بود که از ونیز لوس طرفداری می نمود.

#### ۴ - جنگ بین ترکیه و یونان منتهی به اعلام

#### رژیم جمهوری در یونان و ترکیه شد

تا این تاریخ نبرد سیاسی دو حریف یعنی انگلستان و فرانسه در شرق نزدیک باین نتیجه منتهی شد که فرانسویها در سوریه مستقر و انگلیسها پایه نفوذ خود را در سرزمینهای عربستان و بین النهرین تثبیت نمودند یونانیها در نتیجه حملات اولیه خود بسواحل آسیای صغیر اندرینوپل را در تراس و ناحیه

جنگ یونان و ترکیه  
موجب اختلافی نظر  
شدید فرانسه و انگلیس  
و شکست فاحش یونانی  
ها منتهی شد

«پروس» را در آسیای صغیر اشغال کرده در سواحل دریای سیاه يك جمهورى به عنوان «پنت» ایجاد نمودند. انگلیسها بمنظور تقویت و تأمین پیشرفت یونانیها يك ارتش چهار هزار نفری در ساحل دریای مرمره پیاده نموده و فرانسویان در مقابل با اهدای مقادیر مهمی اسلحه به ترکها، بی طرفی آنان را در نواحی سیلیسی و خطوط مرزی سوریه تأمین نمودند. ترکها علاوه بر روابط مفید و نیک با فرانسویان، با شورویها نیز نزدیک شدند زیرا شورویها بیم داشتند که ترکها به متفقین رو آورده آنان را تهدید نمایند. بدین قرار ترکها بحد امکان وضع ارتش خود را از همه جهه مستحکم نمودند. در ژانویه ۱۹۲۱ که کارزار بین دو حریف آغاز شد، یونانیها در «اینونو» متحمل شکست فاحشی شدند مگر اینها، چندماه بعد از این شکست توانستند دامنه پیشرفت خود را به صد کیلومتری آنکارا بسط دهند. ترکها که در صدد تحکیم روابط دوستانه خود با شورویها بودند در مارس ۱۹۲۱ قرارداد مودت «علیه تجاوز امپریالیستها» با مضا رساندند. روسها بموجب این معاهده قسمتی از گرجستان را به ترکها واگذار کردند. بالاخره در ژوئیه همان سال با ایتالیائیها کنار آمده و موافقت حاصل شد که ایتالیائیها ناحیه «آدالیا» را تخلیه نموده به اشغال جزائر دودکانز که از ۱۹۱۱ در دست داشتند اکتفا نمایند.

یونانیها که از طرف فرانسویها و ایتالیائیها رها شده بودند در سپتامبر ۱۹۲۱ در «ساکاریا» شکست مجددی متحمل شدند. فرانسویها با وجود اعتراض سخت انگلیسها ناحیه سیلیسی را کلاً تخلیه و تحویل حکومت آنکارا نمودند و به قیومیت سوریه اکتفا کردند روسها و فرانسویان علناً مهمات فراوانی به ترکها رسانده و با وجود مخالفت لندن، حکومت کمال پاشا را «دوفاکتو» شناختند. ترکها که در نتیجه پیشرفت های سیاسی و بیرونیهای میدان جنگ قدرتی بدست آورده بودند در اوت ۱۹۲۲ ارتش یونان را بگلی منکوب ساخته و در سپتامبر از میر را به تصرف خود درآوردند. یونانیها مجبور شدند تمام آسیای صغیر، اندرینوپل، تراس شرقی را بمجمله تخلیه کنند. ترکها چندین ده هزار نفر یونانی که در سواحل دریا سرگردان بودند کلاً قتل عام نمودند. کنستانتین پادشاه یونان در برابر این ناکلمیها به نفع پسرش ژرژاز سلطنت استعفا داده انگلیسها عبت از فرانسه، ایتالی، یوگوسلاوی و رومانی و

مستعمرات خود، برای سرکوبی ترکها استمداد جستند ولی نه تنها نتیجه بدست نیاوردند، بلکه در یونان کمیته انقلابی پنج نفر از وزراء و رؤساء و فرماندهان جنگ‌های آسیای صغیر را تیرباران کردند. مقارن این احوال فرانسویها و ایتالیاییها آخرین نفرات ارتشهای خود را از سواحل داردانل احضار نمودند. انگلیسها که با وجود وعده‌های مکرر حاضر نشدند عملاً به حمایت یونانیها وارد کار زار شده و کمک نظامی بنمایند، با جاروجنجال فراوان اقدام فرانسویان را خیانت در دوستی و اتفاقوانمود کردند. بالاخره در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۲ قرار متارکه بین ترکها و یونانیها امضا شد. در اول نوامبر مجلس مقننه ملی ترك اساس امپراطوری را ملغی و خلافت را منحصر به امور مذهبی اعلام نمودند (عبدالمجید پسر عبدالعزیز، متوفی در ۱۸۷۶). کمال پاشا حکومت دیکتاتوری را با حزب خلق که یگانه حزب سیاسی بریاست خود او بود به ترکها تحمیل نمود. بالاخره در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ جمهوری ترك، بریاست کمال پاشا اعلام گردید.

یونانیها نمی‌توانستند در برابر اتفاقات نامیمون فوق‌سرتمکین فرود آورند ولی بموجب عهد نامه لوزان که جانشین قرار «سور» شد، از میر و تراس شرقی از آن کشور منزع شد. این پیش‌آمد یک پیروزی سیاسی برای فرانسه و شکست سخت انگلستان محسوب می‌شد. انگلیسها در برابر این پیش‌آمد، موصل

پیمان لوزان دست  
یونانیها را از سواحل  
آسیای صغیر بکلی  
قطع نموده جمهوری  
یونان را اعلام نمود

را بکلی از سوره مجزی و ضمیمه عراق نمودند در عهدنامه لوزان، برای جلوگیری از قتل‌عام یونانیها قرارداد چهارصد هزار ترك که در قلمرو خاک یونان مستقر بودند به اناطولی انتقال داده و ۱۱ میلیون یونانی که در آسیای صغیر متوطن بودند به یونان کوچ دهند. بعبارة آخری سرزمین «ایونی» که مدت دو هزار و پانصد سال مهد مدنیت یونانی محسوب و افکار فلسفی و ابداعات هنری دامنه‌داری از آنجا سرچشمه گرفته بود، ایونی که از قرن‌ها محل فعالیت فکری و هنری یونان محسوب می‌شد، از نژاد یونانی تخلیه گردید. آخرین افراد اروپائی از صفحه آسیای صغیر، در همان اوان که فرانسه و انگلیس می‌کوشیدند قیومیت خود را

در منطقه آسیای غربی مستحکم نمایند ، اخراج شدند .  
 اما انتقال يك ميليون و چهارصد هزار يونانی از آسيا ، كه اكثرأ  
 ارباب حرف و هنرمندان شايسته بودند ، موجب تقويت اقتصادي و هنري  
 يونانیان شده آن زمان را ديگر راه تعالی پیش گرفت . بمبارة اخري ، يونان  
 كه بصورت ظاهر متحمل شكست های فراوان شده بود ، معناً تعالی یافت  
 و از ایام قبل از جنگ قوی تر شد . این حوادث اساس سلطنت را بکلی  
 در سرزمین يونان و ازگون ساخته و «ونیزلوس» در انتخابات ۱۹۲۳ با  
 اکثریت قاطعی از طرف ملت يونان برگزیده شد ولی چون مريض بود  
 به نفع «پاپاناستاریو» کناره گیری کرد . اصول جمهوری باتفاق آراء در  
 پارلمان اعلام و پس از مراجعه به آراء عمومی ۷۵۰،۰۰۰ نفر از  
 ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر رأی دهنده تصویب شد . جمهوری يونان ، روابط خود  
 را با فرانسه که در نتیجه روی کار آمدن کنستانتین دچار بحران شده بود  
 تحکیم کرد . شکست يونان ، گرچه بمنزله شکست سیاسی انگلستان  
 در آسیای صغیر بود ولی سبب شد که کار قيمومیت بين النهرين یکسره  
 شود . بدین معنی که امیر فيصل که از طرف فرانسویان از سوریه رانده  
 شده بود پادشاه عراق و عبدالله بسمت امیر اردن منصوب گردیدند .  
 دوحریف ، شرق نزدیک را بين خود تقسیم کردند ، بدون اینکه  
 اختلاف نظر فاحشی که در سیاستشان بظهور رسیده فیصله یابد . شرق  
 نزدیک ، صحنه مبارزه سیاسی دو متفق قدیمی باقی ماند .

## فصل چهارم

### اوضاع دنیا پس از همدناهای صلح

دنیای ۱۹۱۴ دیگر وجود نداشت . آنچه  
که بیش از همه محسوس بود کشت و کشتار  
عظیمی بود که دول اروپائی در طی جنگ  
خونین چهارساله بر یکدیگر وارد  
ساخته بودند. در واقع تلفات جنگی آلمان  
۱۷۰۰۰۰۰ نفر و فرانسه ۱۳۰۰۰۰۰ و  
انگلستان ۷۴۰۰۰۰ ایتالی ۴۶۰۰۰۰ و  
صربى ۳۰۰۰۰۰ و بلژیک ۴۴۰۰۰۰ کشته دادند. یعنی جمعاً ۸ میلیون  
نفر از نفوس اروپا در میدانهای کاززار تلف شده و چندین میلیون نفر نیز  
مملول و ناقص شدند. در تاریخ تا آن روز يك چنین قتل و اتلاف نفوس  
سابقه نداشت.

ولی نتیجه جنگ خانمانسوز منحصراً به نابودی يك چنین عده  
كثيرى نبود، بلکه تعادل سیاسى و اجتماعى قاره اروپا نیز بلكه برهم

خورد. قبل از جنگ بین الملل، تعادل قاره اروپا بر سه پایه مهم مستقر بود: در مغرب جمهوری فرانسه، در مرکز دو امپراطوری و در مشرق امپراطوری روسیه. مبارزه امپراطوریهای مرکزی که بسبب اتحاد فرانکو-روس به مناطق غربی کشانده شد، موجب انهدام امپراطوریهای بزرگ و محو خاندانهای سلطنتی قدیمی اروپا گردید.

روسیه که مستغرق در انقلاب کمونیستی بود موقه در تعادل اروپا مشارکت نداشت، بلکه بداخله خود مشغول و سرگرم آزمایشهای متعدد در استقرار دولتی بر اساس مارکسیسم بود. بدین قرار دنیای جدیدی بکلی غیر آنچه که تاریخ و گذشته اروپا بدان خو گرفته بود بظهور رسید. مطلب دیگر اینست که بلافاصله پس از خاتمه جنگ، در اروپا، انقلاب روسیه آنطور که باید و شاید مورد توجه و دقت دول دیگر قرار نگرفت، آنرا يك وضع ناهنجار و هرج و مرج ناشی از جنگ دانسته و نکته قابل تعجب اینست که مدت‌ها، ارکان سیاسی جهان سرزمین پهناور روسیه را نادیده گرفته و بآن توجهی نداشتند. همین مطلب یعنی عدم درك انقلاب و اتخاذ سیاست روشن در برابر تشنجات انقلابی روسیه یکی از نکات مهم و معماهای تاریک بعد از جنگ است. پیمان صلح را روی اصول ملیت، و بر اساس حکومت‌های دمو-کراسی و پارلمانتاریسم، بدون اینکه اندك توجهی بوجود روسیه، گوا اینکه موقه از گردونه سیاسی بین‌المللی خارج شده بود، بنمایند. مثل آنکه چنین کشور پهناوری اصلا در صفحه روزگار وجود ندارد. حتی قسمت‌های مهمی از اراضی آنرا منتزع و دولت‌های جدیدی برپا ساختند بدون اینکه فکر کنند بجه و سائلی، وجود این دولت‌های جدیدالتاسیس را در آتیه تأمین خواهند کرد.

و اما در مرکز اروپا، امپراطوری قدیمی هابسبورگ‌ها، که در طی قرون متمادی، یکی از پایه‌های تعادل اروپا بود، روی اصول ملیت‌ها منهدم و متلاشی شد بدون اینکه این موضوع پیچیده روشن و تصفیه شود. زیرا فقط دول اطریش و هنگری که دو

انهدام امپراطوری  
اطریش-هنگری  
مسئله ملیت‌ها را  
حل نکرد

هسته اصلی امپراطوری محسوب بودند، دارای وضع روشنی از نظر

ملیت شدند در صورتیکه چهار دولت دیگری که از قطعات مختلف و ملیت‌های متباین تشکیل یافت، بکلی از مزایای وحدت اجتماعی و هم‌آهنگی بین عناصر تشکیل دهنده محروم بودند و حتی اقوام و نژادهای مختلف که رویهم انباشته بودند بدرجه قابل توجهی در زبانها و مذاهب و خصوصیات نژادی متمصب بودند و هر آن صلح و آرامش را تهدید می‌کردند. البته سه دولت بلغارستان، یونان و ترکیه با مبادله قسمتی از اقلیت‌های خود دارای تعادل‌نسبه پایداری شدند در صورتی‌که در شمال جمهوری‌های بالتیک زبان عمومی که روسی بود فراموش کرده به لهجه‌های بومی و محلی خود اکتفا کردند.

سرنوشت امپراطوری دوم اروپای مرکزی در مقایسه با شبکه درهم و برهم نژادی که از تجزیه امپراطوری اطریش بوجود آمد تا اندازه‌ای روشن‌تر و متحدالشکل‌تر گردید تا جایی‌که بعد از جنگ، با وجود شکست نظامی، باز بزرگترین و تنها قدرت متشکل اروپای مرکزی شد. قطعاتی که از کشور قدیمی آلمان منتزع شد اکثراً غیر آلمانی و در احیا و ادامه حیات اقتصادی‌اش تأثیر غیر قابل جبرانی نداشت نتیجه این شد که بلافاصله پس از خاتمه دوران جنگ، در حالی‌که سایرین گرفتار بحران‌های شدید اقتصادی بودند، قدرت تولیدی و ظرفیت اقتصادی آلمان بنحو قابل حیرتی توسعه و تحکیم یافت. دولت ایتالی گرچه به بعضی دعاوی ارضی خود، از قبیل تریست و دست‌یافتن به دریای آدریاتیک و حوضه دانوب رسیده بود ولی چون فاقد منابع بحد کافی بود، بهیچوجه قادر نبود در برابر توسعه و وحدت آلمان بعد از جنگ، وزنه قابل توجهی باشد. بخصوص که روسیه که وزنه اساسی‌جهت خنثی نمودن نفوذ آلمان بود از گردونه خارج گردیده بود. دولت آلمان می‌توانست امیدوار شود که در وضع فعلی، یکی از آرمانهای قدیمی خود را که اتحاد با اطریش و ایجاد «آلمان بزرگ» است و فقط تنسیقات پیمان‌نامه‌ها مانع اجرای آن بود سهلتر و سریعتر عملی شود.

و اما جمهوری فرانسه که پایه اصلی تعادل سیاسی اروپا در مغرب قاره بود، با ۱۳۰۰۰۰۰۰۰ کشته و خسارات و ویرانیهای فراوان بیش از سایرین از جنگ آسیب دید در عوض بعضی دول بی‌طرف



مانند آسیانی، سویس، اسکانندیناوی منافع سرشاری بردند در صورتی که در بلژیک نیز مسئله زبان و تصبی که فلاماندها و والن‌ها بخرج دادند مزید بر خساراتی شد که در این جنگ متحمل شده بود.

در اروپای بعد از جنگ سیاست داخلی مانند سازمان‌های ملی دچار تغییرات فاحش شد و فقط ممالک اروپای غربی، منجمله ایتالیا که دارای سازمان پارلمانی بودند، وضعیت خود را حفظ کردند. بطوریکه تذکر داده شد در اروپای مرکزی امپراطوریهای مرکزی متلاشی شده در روسیه دیکتاتوری سوسیالیستی کلگری بوجود آمد در ممالک جدید و آلمان شالوده‌ظاهری اصول پارلمانی سرعت چیده شد. در واقع مبارزه طولانی و کهن که بین دو ایدآل مختلف حکومتی که

**در نتیجه جنگ ،  
فقط ممالکی که  
دارای تشکیلات  
پارلمانی بودند  
سازمان کشوری  
خود را حفظ کردند  
در سایر ممالک  
بهرانه‌های بین‌المللی  
پدیدار شد**

سالیان دراز در اروپا وجود داشت، پایدار و حتی تشدید شد. ایدآل حکومت آزاد در اروپای غربی (لیبرال)، طرز حکومت دیکتاتوری در اروپای شرقی. در اروپای غربی که طی سالیان دراز، بتدریج حکومت‌های آزاد بوجود آمد، در نتیجه جنگ متحمل تغییرات فاحش نشدند، یعنی نه سرحداتشان تغییر کرد و نه تشکیلات سیاسی و اجتماعی. شان در صورتی که هر چه به مشرق اروپا نزدیک شویم تغییرات مرزی، سیاسی و اجتماعی شدیدتر است و همه جا در اروپای شرقی مسئله رژیم داخلی و طرز حکومت پایدار و قطعی بمنزله مسئله حیاتی روزانه است و تحولات اجتماعی بملت جنگ، از حالت رکود خارج و یک جنبه غلیان و آنی و ناگهانی یافت و تشکیلات پارلمانی مغرب که در نتیجه جنگ پیروز شده بود، در ممالک اروپای شرقی، با استثنای شوروی، سرمشق و ایدآل حکومتی شد و همه مایل بودند از آن سرمشق گرفته، از اصول پارلمانی و آزادی تبعیت نمایند. همه جا زمزمه و تمایل حکومت پارلمانی مشهود بود، همه سعی می‌کردند با اصلاحات اجتماعی و ارضی زمینه رژیم سیاسی که فقط در مغرب پایدار مانده بود برای خود کسب نمایند. بدین قرار علاوه بر جنبش ملیت‌ها که منجر بانهدام امپراطوری

های اروپای مرکزی شه ، يك جنبش دیگری که جنبش دموکراسی و حکومت پارلمانی باشد ، در افق اروپا محسوس و موجب تشدید وضع نا پایدار و در هم اروپای بعد از جنگ شده در واقع رژیم های قبلی از هم متلاشی و رژیم قطعی و ثابت جدیدی فراهم نشد .

نتیجه این شد که وضع اروپای شرقی که بر اساس ملیتها ایجاد گردید ، تعادل اجتماعی که لازمه تثبیت رژیم های جدید است بدست نیامد . يك مجموعه از ممالک درجه دوم بوجود آمد که همین دو قدرت عظیم ، روسیه که هجالتاً از صحنه سیاست بین المللی خارج شده بود و قدرت آلمان که در شرف تکوین بود ، مورد تهدید قرار گرفتند ، بمباره اخیری دول جدیدالتأسیس ۱۹۱۸ ، در برابر قدرت روسیه و آلمان دارای سامان سیاسی و اجتماعی و بهم پیوستگی که اساس تعادل پایداری است نبودند و نمی توانستند حیات خود را بین این دو حریف پر زور و توانا حفظ نمایند بلکه بشرطی میتوانستند موجودیت خود را حفظ کنند که سیستم همکاری بین المللی که در مخیله ویلسن بود بصورت يك واقعت قطعی درآید .

انگلستان، در برابر يك چنین مجموعه بی-

آهنك و بی تعادل و قطعه قطعه اروپا که	<b>جنگ موجب شده که</b>
هر آن در معرض تهدید بحران های بزرگ	<b>قدرت استعماری</b>
اجتماعی قرار گرفته بود، صاحب قدرت وسیع	<b>انگلستان بسط و</b>
و امپراطوری عظیم که در پنج قطعه عالم منبسط	<b>توسعه یابد</b>
بود گردید. درست است که تسلط دریائی-	

اش، که یکی از علل اصلی ورود در جنگ بود، در برابر حریف توانا و جدید یعنی ممالک متحده امریکا از بین رفته بود، ولی از نظر تصاحب مستعمرات جدید، قلمرو امپراطوی اش وسعت فراوانی یافت . گرچه ایرلند جنوبی از حیثه تصرفش خارج شده بود ولی این تجزیه از قدرتش چیز مهمی نکاست چه صاحب بلا معارض مستعمرات سابق آلمان در اقیانوس کبیر و افریقا شده و سهم کلانی از امپراطوری عثمانی بدست آورده بود .

ولی مسئله بسط امپراطوری مستعمراتی، اختلاف نظر انگلستان و فرانسه را تشدید کرد و بطوریکه تذکر داده شد این اختلاف نظر

درسوریه بنحو محسوسی ظهور کرده و ادامه خواهد یافت .  
 از طرف دیگر ابطالی نیز دعای ارضی را با سماجت فراوان تعقیب  
 می کرد و تونس و حبشه را حق خود میدانست

باینکه قلمرو امپراطوری انگلستان از حیث  
 وسعت و جهت توسعه یافت موجبات متعددی او  
 را در معرض تهدید بحران های عظیم اجتماعی  
 و اقتصادی و سیاسی قرارداد . از دست دادن  
 اولویت بلا معارض دریائی، مبارزه حریفان  
 سرسخت مستعمراتی از یک طرف، احیای احساسات ملی در هندوستان،  
 بیرمانی ، هندوچین ، اندونزی و زمزمه که روز بروز در نهاد اعراب  
 مشتعل می شد ، از طرف دیگر امپراطوری اش تهدید می کردند چنانکه  
 در مصر و آفریقای شمالی ، دولتهای فرانسه و انگلستان دچار مشکلات  
 خطیر شدند بطوریکه در پشت پرده امپراطوری های عظیم ، تجزیه و  
 اضمحلال قطعی محسوس بود . يك مطلب دیگر که شایان توجه است  
 اینست که امپراطوری انگلستان متکی به قدرت اقتصادی انگلیس  
 بود و چون در نتیجه جنگ طونزی ، اولویت وسلطه اقتصادی انگلستان  
 به دست حریف توانایش ، ممالک متحده امریکا انتقال یافته بود ،  
 لذا دیگر آن توانائی اصلی از او سلب شده بود ، بمباره آخری اوج  
 وعظمت امپراطوری انگلستان مقارن بود با زوال و تجزیه غیر قابل  
 علاج آن .

در واقع انگلستان در ۱۹۱۸ دیگر قدرت اول

دنیا محسوب نمی شد ، بلکه جای خود را  
 به امریکا داد . گرچه امریکا در نتیجه جنگ  
 با استثنای چند پایگاه دریائی در اقیانوس  
 کبیر صاحب ارضی نشد ، ولی یگانه قدرتی

ممالک متحده  
 امریکا اولویت را  
 بدست آوردند

بود که بعد اعلی از جنگ بین المللی منتفع شد . زیرا از نظر قدرت  
 دریائی، رقیب انگلستان شد و از حیث قدرت اقتصادی، ناگهان بر همه عالم  
 استیلا یافت . نیویورک بجای لندن اولین مرکز بزرگ اقتصادی شده قدرت  
 صنعتی اش اوج یافته و در ردیف اول قرار گرفت و بهمان قرار که هلند  
 پس از جنگ های سی ساله و انگلستان پس از دوران امپراطوری ناپلئون

تسلط اقتصادی خود را در همه جا تثبیت نمودند ، امریکا نیز بعد از پایان جنگ بین المللی از منافع و مزایای مالی جنگ بنحوشگفت آوری برخوردار و اولویت مالی و اقتصادی را از جنگ انگلستان خارج و برای خود احراز نمود .

نکته شایان توجه در تحولات جنگی نه تنها انتقال مرکز ثقل اقتصادی عمومی از اروپا با امریکا و اولویت ممالک متحده در قدرت اقتصادی دریائی بود، بلکه در صفحه بزرگ آسیا، قدرت ژاپن با وج عظمت خود رسید و

**ژاپن وارد جرگه  
قدرت های طراز  
اول شد**

در اقیانوس کبیر معارض جدی ممالک متحده و انگلستان شد. متحد دیروز، حریف پرزور در قدرت دریائی شد. یکی از اسباب این بسط قدرت ، تعویضاتی بود که متفقین در عهدنامه ورسای ، بضرر چین بنفع ژاپن قائل شدند . گرچه ژاپن در کنفرانس واشنگتن طوعاً و کرهاً حدودی که مدعیان در تناسب قدرت دریائی قائل بودند شناخت و تمکین نمود ولی پرواضح بود که در مقابل قدرت دریائی امریکا و انگلستان حریف سرسختی بوجود آمده است . احیای احساسات ملی در چین و هند و همچنین در خاور نزدیک در ترکیه و ایران و مصر و عربستان بسیار محسوس شد . با این تفاوت که دولت جدید التأسیس ترکیه ، برای اینکه بمدنیّت مغرب زمینی درآید به معتقدات مذهبی و یادگارهای مدنی قدیمی و آسیائی خود پشت پا زد در صورتیکه در ایران و مصر و غیره در تحت تأثیر احساسات ملی، علیه تضییقات سیاسی ممالک مغرب زمین جنبش دامنه داری آغاز شده و با کسب مدنیّت مغرب زمین، اصول مدنی قدیمی و همچنین اعتقادات مذهبی خویش را محفوظ نگاه داشتند . بدین قرار ساختمان اجتماعی دنیا که در قرن

**وضع جدید عالم** نوزدهم اولویت اروپا را در رأس مدنیّت مسلم و محرز ساخته بود قواره و وضع تعادل جدیدی

بخود گرفت . امریکا که از آغاز قرن نوزدهم وارد جرگه اجتماعی مغرب زمین شده بود ، رفته رفته قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی فراوانی تحصیل کرده و زنه مهمی شد که بالاخره پس از پایان جنگ بین المللی ، کفه تعادل عمومی را بسوی خود منحرف ساخت . منتها در

ممالک متحده امریکا همان نژاد سفید و همان اصول مذهبی یعنی مسیحیت غلبه دارد ، بمبارة اخري اولويت مدني در دست نژاد سفید باقي ماند الا اینکه مرکز نقل انتقال یافت در صورتیکه از اوائل قرن ۲۰ در شرق دور ، ژاپن و پشت سراوساير ممالک آسیائی که در اروپا به کسب معلومات علمی و اقتصادی مغرب زمین توفیق یافته ، سر بلند نموده ، يك جریان قوی و دامنه داری بوجود آورده اند که نقطه غائی و هدف آن ، ایدآل آزادی مغرب زمین نیست ، بلکه مرکب از مجموعه متشتملی از یادگارهای گذشته و اصول مکتسبه از مدنیت مغرب زمین و همچنین خصوصیات محلی و بومی است که دولت شوروی استفاده کرده خود را حامی احیای احساسات ملی در آسیا معرفی نموده است .

بنابراین در برابر قدرت قدیمی مغرب زمین که بر اساس اولویت دریائی مستقر بود ، جریان جدیدی بوجود آمد که هیچگونه موانست نژادی و قرابت مذهبی و انبساط اجتماعی و سیاسی با غرب ندارد ؛ کشور پهناور روسیه که نیمی از آن اروپائی و نیمی دیگر در مشرق زمین گسترده شده ، اصول اشتراکی را قبول نموده ، شرق دور و متوسط با علاقمندی فراوان نسبت به اصول مدنی و قدیمی خود برپا ایستاده و بالاخره ممالک شرق نزدیک ، با حفظ یادگارها و سنن قدیمی ، مدنی و مذهبی خود قیام نموده شالوده دنیای جدیدی ریخته شد که نه تنها از نظر ساسی ، بلکه بلحاظ معتقدات معنوی و اجتماعی با دنیای قبل از جنگ متفاوت است . بمبارة اخري ممالک جدید که روشهای علمی ، نظامی و اجتماعی را در مکاتب اروپا فرا گرفته اند ، در صدد برآمده اند همان روشها را بکار برند تا از زیر بار مریدان خود رهائی یابند .

اروپا در مقابل جنبش دامنه دار این انبوه **شکست مجمع اتفاق ملل** متراکم آسیا ، بجای اینکه وضع متحدی بخود بگيرد بيك عده دولتهای جدید تقسیم شد

و دولت های جدید التأسيس که مخلوق ملیت های مختلف اند به تبعیت از احساسات متناقض و مخالف ، علیه یکدیگر به صف آرائی پرداخته و بجای اینکه واحدهای مقتدر و متحدی تشکیل دهند ، دسته های مخالف و متناقضی بوجود آمد .

اروپا می بایست و شاید می توانست برای مقابله با وضع جدید ،

مانند ممالک متحده امریکا ، يك اتحاديه اروپائی بوجود آورد و طرح هائی نیز در این زمینه ريخته شد . اما يك چنین اتحادی ، برای اینکه مستقر بماند ، باید بر اساسی بنا شود که مورد قبول همه اعضا و منطبق با منافع کلیه واحدهای تشکیل دهنده آن باشد . ولی اروپای غربی صاحب مدنیتی است که بر اساس آزادی فردی بتدریج صورت تکامل بخود گرفته در صورتیکه در اروپای مرکزی ، منجمله در آلمان ایدآلهای نژادی و حکومتهای مقتدر محلی با اختیارات استبدادی اصولاً متباین آمال اجتماعی و مدنی اروپای غربی است این اختلاف سلیقه که موجب بحران های دائمی و جنگهای دامنه داری شده ، پس از پایان جنگ بین المللی نیز بشدت خود باقی ماند و کسی ب فکر نیفتاد اسبابی فراهم سازد که از شدت آن بکاهد و حتی افکاری که عهد نامه ورسای را بوجود آورد تا اندازه ای به تشدید آن کمک کرد و بمبارة اخیری آتش را دامن زد زیرا فکرایجاد مجمع اتفاق ملل مبتنی بر جمع کردن کلیه دول واحداث يك پارلمان دنیائی بود ، در صورتی که اتحاد ممالکی که دزرای وحدت منافع اقتصادی و ایدآل اجتماعی و تشکیلات مشابه بودند ، گرچه کوچکتر بود . عملی تر و مفیدتر و مؤثرتر بود . فکر ویلسن در ایجاد مجمع اتفاق ملل ، ایجاد يك پارلمان دنیائی بود ، این فکر که زائیده استنباط دموکراسی پارلمانی بود ، فقط در اروپای غربی رشد و سابقه توسعه کامل داشته در صورتیکه در سایر ممالک چنین استنباطی یا اصلاً وجود نداشت یا تازه در شرف تکوین بود تازه همین تشکیلات نیمه جان ، در بدو تکوین ، مصادف شد بامخالفت ملت آمریکا که رئیس جمهور خود را که بانی و مؤسس آن بود مطرود ساخته ، پای خود را کنار کشید . از طرف دیگر روسیه و آلمان که دو قدرت مهم اروپا بودند در آن مشارکت نداشتند بنابراین در نظر عامه ، مجمع اتفاق ملل اسباب و وسیله ای بود که در دست انگلستان و فرانسه برای پیشرفت نظرات سیاسی خود بکار خواهند برد و همین امر کافی بود که حیات آنرا دچار شکست کند . و عملاً نیز در موارد چندی که بوسیله «کنفرانس سفرا» در اختلافات مرزی حکمیت کرد ، منافع دول بزرگ را مقدم بر مصالح عمومی دانست بطوریکه در ۱۹۲۴ مجمع اتفاق ملل تقریباً شخصیت و حرمت اخلاقی

خود را از دست داده وسیله‌ای در دست ملل مقتدر شد برای انجام مقاصد سیاسی خود .

جنگ ۱۹۱۴ بسبب تباہی که بین دو جریان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی موجود بود بروز کرد . در واقع توسعه و رشد اقتصادی روی زمینه بین‌المللی بود در صورتیکه تحولات سیاسی به تقویت و احیای احساسات ملی و محلی سوق می‌یافت . ویلسن متوجه این امر بود و میخواست برای جلوگیری از جنگ جدیدی ، علل و مبانی آن را از بین ببرد لذا شالودهٔ سلح جدید را بر ایجاد مجمع اتفاق ملل قرارداد و میخواست بدین وسیله از تناقضات و تعریکاتی که منجر به بسط و تشدید احساسات ملی و تجاوزات ارضی میشود جلوگیری کرده و اقتصاد جدید را بر اساس آزادی معاملات و حذف تعرفه‌های گمرکی مستقر سازد . ممکن نبود اساس پیمان صلح را بر آزادی معاملات و اتحاد گمرکی و تبادل سرمایه و تأسیسات اقتصادی بین چند مملکت محدود سازند و زمینه محکم اقتصادی را که یگانه ضامن اصلاح وضع عمومی دنیا بود بناحیه مخصوصی محدود ساخته و واقعاً عملی کنند . اما برای عملی ساختن چنین طرحی ، می‌بایستی دول شرکت کننده و من جمله خود امریکا که از جنگ منافع سرشاری بدست آورده بود ، از خود گذشت‌نشان داده ، اصول حمایت از تعرفه‌ها<sup>۱</sup> که مایه ثروتمندی آنان و افلاس دیگران بود رها سازند . ولی هیچیک حاضر بچنین فداکاری نشدند . و باز به احتمال قوی ، اگر در پیمان صلح هم خود را محدود و مصروف به حل مسائلی از جمله خلع سلاح و تعیین مبلغ غرامات جنگی و تعیین حدود و قروضی که دول محارب به امریکاداشتند می‌نمودند باز بیشتر و بهتر به نتیجه می‌رسیدند ، بعبارة آخری اهتمام خود را مصروف بمسائل سیاسی و اقتصادی کرده از تحریک مسائل اجتماع در ربع مسکون احتراز می‌نمودند .

مردان سیاسی آن عصر متوجه این مسائل بودند ، در کمیسیونها و کنفرانسها که مسائل مربوط به غرامات و آزادی معاملات و غیره تشکیل می‌شد ، مطرح می‌شد . اما همینکه در کنفرانسهای بزرگ‌تر

مواجهه با مسائل ملیت‌ها و اصول اجتماعی می‌گردید دچار وقفه و بالمآل گرفتار شکست می‌شد. باید گفت که مردان سیاسی، حتی ویلسن نیز متوجه رئوس مسائل بودند اما از پیدا کردن راه حل قطعی و مؤثر عاجز ماندند و علت غائی آن نیز معلوم است، حل مسائل مالی و اقتصادی محتاج به گذشت و فدا کردن منافع خصوصی بود و دول بزرگ و دولت امریکا در درجه اول حاضر بچنین گذشت‌هایی نبودند.

در دوران‌های تاریخی در هیچ جنگی مانند اروپا اولویت اقتصادی را از دست داد

جنگ ۱۹۱۴ مسائل مالی و اقتصادی باین درجه کسب اهمیت ننموده و در هیچیک از ادوار تاریخی، مسائل مذکور، دچار تحولات

عمیق و مهم نشد. محاصره اقتصادی آلمان از طرف متفقین و جوابی که آلمان با اعلام نبرد زیردریائی داد، جریان تجاری دنیا را دگرگون ساخت. کلیه صنایع دول محارب بضرورت‌های جنگی اختصاص یافته مشتریان سابق یا رو به امریکا و ژاپن آورده، یا سعی کردند در داخله خود آنچه که سابقاً وارد می‌کردند بسازند. گذشته از این، طول مدت جنگ، دولت‌ها را مجبور کرد که صنایع را بدست خود بگیرند لذا همه جا سیستم اقتصادی اجباری<sup>۱</sup> شیوع یافت.

علاوه بر مسئله تولید مسئله پرداخت مخارج عظیم جنگ نیز کسب اهمیت مخصوصی نموده بود. در واقع هزینه جنگ به مبالغی رسید که تا آن تاریخ تصور انسان از آن قاصر بود. در انگلستان هزینه جنگ به ۴۴ میلیارد دلار یعنی بیش از کلیه سرمایه‌های دنیا شد که در مرکز و کشورهای مستملکه در صنایع بکار رفته بود، در فرانسه بمبلغ خطیر ۲۵ میلیارد دلار و در آلمان به ۴۰ میلیارد دلار سرزد. این مبالغ خطیر از راه قرضه و مالیات‌های جدید تحصیل می‌شد. نتیجه این شد که کلیه ملل وارد در جنگ مقروض شدند. در آلمان قروض عمومی کشوری از ۲۵۰ میلیارد فرانک در انگلستان از ۱۷۰ به ۱۹۷ میلیارد در فرانسه از ۳۳۰ به ۲۱۹ میلیارد. در ایتالیا از ۱۵۰ به ۹۴ میلیارد رسیده البته مبالغی از این قروض در داخل کشور مصرف می‌شد بنابراین دین



واقعی که مایه فقر و موجب مشکلات عمده میشد، همان مبالغی بود که از خارجه قرض میکردند. کشور آلمان از این حیث موقعیت مناسب خاصی داشت زیرا قروض خارجی اش از ۴۵ میلیارد فرانک تجاوز نمیکرد، در صورتیکه قروض خارجی فرانسه به ۳۳ میلیارد ایتالی به ۲۲ میلیارد و در انگلستان، برای اولین بار در تاریخ، موجودی بانک مرکزی تکافوی ضروریات خود را ننموده ۳۱ میلیارد از خارج قرض کرد. قروض خارجی موجب افلاس و مایه تنزل سریع واحد پول بود، برای جلوگیری از سقوط آن به نرخ اجباری توسل جستند از طرف دیگر، هرچه دامنه قروض و گرفتاریهای مالی ملل محارب بزیاد میشد، دول بی طرف منافع سرشاری بدست می آوردند و سپس طلا در انبارهای ذخیره بانکهایشان انباشته میشد. در ۱۹۱۲ تجارت اروپا با ممالک متحده و کانادا و آرژانتین به مبلغ ۱۵ میلیارد فرانک محدود بود از ۱۹۱۴ تا پایان ۱۹۱۸ همین مبلغ به ۴۱۹ میلیارد رسید

ممالک اروپائی مجبور شدند قسمت اعظم دارائی خود را در خارجه از دست بدهند. دولی که همیشه در مبادلات طلبکار بودند، اکنون بشدت مقروض شدند.

بطوریکه ذکر شد، اروپا علاوه از مبالغ خطیری قرض، اولویت صنعتی خود را از دست داد و بیاری از محصولات صنعتی در امریکا و ژاپن آماده شد، یک بحریه بزرگ تجارتنی نیز علی رغم بحریه تجارتنی انگلستان که تاکنون مقام اول را حائز بود بوجود آمد. سیل مبادلات و معاملات و گردش سرمایه هاروبه نیویورک متوجه شده، مرکز جدید اقتصادی عالم در نیویورک مستقر شد. بدین قرار اروپا در صف دوم قرار گرفت و اولویت اقتصادی و مالی خود را از دست داد. محصول گندمش یک پنجم کسر شد. در صورتیکه در امریکا و کانادا دو برابر شد. محصول قند چغندر که اختراع اروپائی بود از ۹ میلیون تن به ۳۰۳۰۰۰۰۰ تن رسید. قند نی شکر که در خارج از اروپا توسعه یافته بود از ۹ میلیون به ۱۳ میلیون ترقی کرد. محصول ذغال سنگ پنجاه درصد در اروپا نکت یافت و حال آنکه در امریکا بالا رفت

یعنی از ۴۳ درصد قبل از جنگ به ۵۱ درصد کل محصول عالم در ۱۹۲۰ رسید. همچنین فولاد از ۴۲ درصد به ۶۱ درصد رسید بطور خلاصه ضریب محصولات و استخراجات نسبت به رقم صد قبل از جنگ ، در اروپا به ۶۰ درصد و در آمریکا به ۱۰۸ درصد ارتقاء یافت .

قدر مالی منحصر به کثرت مخارج و تأمین ضروریات خارق العاده جنگی نبود، بلکه انهدام صنایع و مسکن و کارخانجات شمال فرانسه و بلژیک بدست آلمان برای توسعه و ترویج صنایع داخلی اش معد بر مشکلات مالی شد . در فرانسه ۲۹۸،۰۰۰ خانه منهدم و ۳ میلیون هکتار زمین زراعتی از حیز انتفاع ساقط شد که برای تجدید قابلیت زراعتی مجبور شدند دو برابر ارزش آن خرج کنند ۱۳۰ میلیارد صرف تجدید ساختمان راه آهن، پل ها و راه ها شد ، در بلژیک جمع خسارات به ۳۰ میلیارد و در ایتالیا به ۲۱ میلیارد رسید همچنین در صربستان و رومانی و لهستان خسارات هنگفتی وارد شد بین ملل اروپائی فقط انگلستان و آلمان از انهدام و تحمل خسارات فوق العاده مصون ماندند .

احیای اقتصادی و صنعتی اروپا، در چنین کیفیتی مستلزم این بود که ۲۹ دولت سازمان جدید دست بدست یکدیگر داده دولی که روی خرابه های امپراطوری اطیش - هنگری تأسیس یافته بود ، از راه اتحاد، خرابی ها را مرمت نمایند ولی دول جدید مرکب از ملیت های مختلف بنفرض احساسات ملی در صفوف متقابل ، علیه یکدیگر قیام کرده ضعف اجتماعی باضعف مالی و اقتصادی جمع شد. اروپا منظره کشوری بخود گرفت که در حال سقوط و تجزیه ، کلیه منابع حیاتی خود را منهدم نموده حاصل و دسترنج رعایای زحمت کش خود را بر باد داده و در همه جا نفاق و کینه توزی را تقویت نموده بیکر ناتوان خود را ضعیف تر و زبون تر می سازد<sup>۱</sup>.

اروپای غربی در نتیجه تلاش فوق العاده ای که

اروپا از نظر اجتماعی و معنوی نیز دچار تغییرات مهمی شد در دوران چهار ساله جنگ بکار برد، گرچه تشکیلات اجتماعی اش کم و بیش مصون ماند، تعادل طبقاتی اش بکلی منقلب شد . زیرا مالیاتهای جنگی شامل طبقات مرفه، صاحبان

سرمایه و صنایع می‌شد در صورتیکه کارگران نه تنها مالیاتی نمی‌پرداختند از بسیاری از مزایای کمک‌های اجتماعی بهره‌مند شده، منجمله از خدمات تحت‌الصلاح معاف شدند. مالیات‌های جنگی گرچه به کلیه معاملات تعلق می‌گرفت معذالک یک طبقه تازه بدوران رسیده که منافع سرشاری در معاملات برده بودند بوجود آمد در صورتیکه بورژوازی یعنی طبقه متوسط بکلی مفلوک شده علاوه بر این قانون تعدیل مال‌الاجاره، طبقه مالکین خرد را از یا در آورد. از طرف در بیکر زارعین و خرده‌مالک‌ها، گویانکه بانثار خون خود، فداکاری فراوانی در میدان کلزار نموده بودند ولی چون نرخ محصولات فلاحی ترقی بسزائی یافت، از نظر مادی منتفع شدند بدین ترتیب اگر خلل مهمی به اساس حکومت‌های پارلمانی وارد نشد و سازمان خود را حفظ کرد طبقات اجتماعی و توزیع ثروت بکلی تغییر یافت طبقه کارگر و زارع رو آمدند و حال آنکه طبقه متوسط و سرمایه داران بزرگ بسیار ضعیف و ناتوان شدند از نظر اخلاقی و معنوی نیز آثار مخرب جنگ بسیار مهم بود. علاقه بمادیات، حرص تمتع و استفاده از فرصت، خشونت و بی‌اعتنائی به مبادی اخلاقی و حیات آدمی که زائیده جنگ بود تقویت یافت. انحطاط موازین اخلاقی و ملکات انسانی شامل فاتح و مغلوب شد و ضربه مهمی بر بیکر ناتوان اروپا که در ظرف چهار سال در انهدام و امحاء یکدیگر می‌کوشیدند وارد ساخت. صفحه اروپا از قبرستانهای متعدد پوشیده شده و آنچه باقی مانده بود از نظر مادی و اخلاقی و معنوی دچار رکود و انحطاط شد.

## کتاب دوم

### بسط تسلط قدرت‌های دریائی

#### فصل اول

#### ۱- توسعه قدرت ممالک متحده امریکا

سیاست ممالک متحده  
قبل از ۱۹۱۳ معطوف  
باقیانوس کبیر بود

سیاست عمومی ممالک متحده، قبل از جنگ  
علیه اسپانی، محدود به دو قاره امریکای شمالی  
و جنوبی بود ولی پس از پیروزی و تسلط بر  
دریای آنتیل (کوبا و غیره) متوجه اقیانوس  
کبیر شده و بعد از تصرف جزائر فیلیپین،  
نفوذ مسلم و توسعه فراوانی یافت. سیاست امریکا نسبت به اروپا، قبل از  
جنگ بین‌المللی اول آمیخته به احتیاط بود و عملاً از مقاصد مستعمراتی  
دول غربی دوری می‌جست در صورتیکه در اقیانوس کبیر، بعکس مترصد  
بود که نفوذ و تسلط خود را توسعه داده و تسخیر فیلیپین نشانه بارزی بود  
از مقاصد دامنه‌دارش.

ولی در این صحنه کارزار مواجهه با دو حریف زورمند بود، انگلستان و ژاپن. در برابر پایگاه مهم و مسلح سنکاپور، پایگاه دریائی عظیم «پرل هاربر» را در جزیره «اوآهو» یکی از جزایر هاوایی احداث کرده آنرا مرکز تجمع بحریه خود نموده از «پرل هاربر» و فیلیپین، کلیه راههای دریائی که به شرق دور منتهی میشد، عملاً در تحت نظارت خود درآورد.

وقتی نائره جنگ در اروپا آغاز شد سیاست تسلط اقتصادی امریکا دولت امریکا، در تحت هدایت ویلسن تحول مهمی یافت زیرا قدرت اقتصادی دول

محارب بهمان درجه مهم بود که توانائی نظامی شان، امریکا با عظمت تولیدی صنایع سنگین، طبیعتاً صاحب مقام حکمیت بین محاربین یافت و مشارکت نظامی اش در ۱۹۱۷ هنگامی صورت گرفت که اروپا از همه جهت ناتوان و امریکا منافع سرشار و فوق العاده بدست آورده بود.

ثروت سرشار امریکا که مقارن و معلول فلاکت و ورشکستگی دنیای قدیم بود، کفهای تعادل سیاست جهانی را برهم زده وضع جدیدی آغاز شد. دول اروپائی، مخصوصاً دولی که بدست آلمانها اشغال شده یا مرصه کارزار طولانی شده بود، بیش از نیمی از مواد حیاتی خود را از دست داده بودند که قسمت اعظم آن عاید امریکا شده و مراکز ثقل اقتصاد عمومی و قدرت سیاسی که غیر قابل تفکیک است به امریکا انتقال یافت. شاهد این تحول و انتقال شکر ف است که دارائی عمومی امریکا که در ۱۹۱۲ معادل با ۱۸۷ میلیارد دلار بود در ۱۹۲۲ به ۳۲۱ میلیارد و در ۱۹۲۹ به ۴۵۰ میلیارد دلار ترقی یافت که بیش از دو برابر ثروت ملی انگلستان، فرانسه و ایتالی است.

امریکا در ۱۹۱۴ بیش از دو میلیارد دلار به ممالک خارجی مقروض بود در صورتیکه در ۱۹۲۵ ممالک خارجی با ویش از ۲۵ میلیارد دلار مقروض شدند. ذخیره طلای امریکا در ۱۹۱۴ حدود ۱۸۰۰ میلیون دلار و در ۱۹۲۵ به رقم شگفت آور ۴۵۰۰ میلیارد دلار ترقی کرد، یعنی معادل نصف کل ذخیره طلائی که عموم ممالک دنیا جمعاً در اختیار داشتند.

تولیدات صنعتی امریکا در ۱۹۱۳ برابر با جمیع صنایع آلمان و انگلستان بود ولی بیشتر برای احتیاجات داخلی اش بود زیرا فقط

ده درصد آن وارد تجارت عمومی عالم بود در آن سال امریکا ۳۶ میلیارد دلار واردات و فقط ۳۳ میلیارد صادرات داشت ولی در دوران جنگ که تنها بانکدار دول محارب شد ، بلکه کارگاه‌هایش باندازه مجهز شده و توسعه یافت که مرکز رزادخانه دنیا شده و پس از خاتمه جنگ نیز ضرورت تجدید ساختمان اروپا ، کفه تجارت خارجی را بنفع امریکا بحد اعلی بالا برد بطوریکه در ۱۹۲۹ امریکه به تنهایی ۵۰ تا ۸۰ درصد کل محصول تولیدی عالم را مصرف می‌کرد در صورتیکه جمعیتش فقط ۶ درصد جمعیت دنیا بود . در همین سال امریکا سی درصد بیشتر از ۱۹۱۳ تولید کرد. زیرا ۵۵۲ میلیون تن ذغال ۱۳۳ میلیون تن نفت ۳۷ میلیون تن آهن و ۵۷ میلیون تن فولاد تولید نمود. علاوه بر این محصول کشاورزی اش از دوران قبل از جنگ ۲۰ میلیون تن ترقی کرد ، مقارن از دیاد تولید ، بحریه تجارتی اش نیز توسعه یافت و در اندک مدت برابر با تناژ تجاری انگلستان شد که رتبه اول را داشت . بیلان تجاری امریکا در ظرف ۴ سال جنگ ۵۵ میلیارد فرانک نفع نشان می‌دهد . این منافع سرشار امریکا را قادر ساخت که بیش از ۱۵ میلیارد سرمایه در ممالک خارجه تودیع نموده و بیش از نیمی از قروضی که ممالک خارجی تحصیل نموده بودند بردارد . البته امریکه برای کمک به دول محارب قرضه‌های مهمی نمود بطوریکه قرض دولت در ۱۹۱۸ به ۱۲۰ میلیارد فرانک رسید ولی کلیه قرضه‌ها داخلی بود و در توسعه و نفوذ اقتصادی اش تأثیر نداشت . بخصوص که قرضه داخلی دولت مقارن بود با مطالبات هنگفتی که از دول خارجی داشت . انگلستان ۲۰۵ میلیارد و فرانسه ۱۵ میلیارد و ایتالیا ۸۵ میلیارد فرانک ، پس از خاتمه جنگ مقروض بودند .

سود امریکا از جنگ محدود به این ارقام نبود زیرا بازارها و اقتصاد اروپا را در چین و امریکای جنوبی و استرالی نیز بدست آورده تازه پس از خاتمه جنگ ، دستگاه مجهز و کران صنعتی اش به اروپای فقیر و ناتوان مبالغ مهمی محصولات صنعتی و سرمایه داد . امریکا در برابر منافع سرشاری که تحصیل کرد فقط ۱۲۰،۰۰۰ نفر کشته در میدانهای جنگ داد و این اتلاف در برابر ۷ میلیون نفر که به قلمرو ش اضافه شد ، نسبت ناچیزی دارد . قدرت اقتصادی و ثروت عظیم امریکا سبب شد که پس از جنگ نه تنها در قلمرو خود تسلط بلامعارضی بدست آورد ، بلکه در

اروپا نیز بنظر می‌رسید که سلطه و اقتدار فوق‌العاده تحصیل خواهند نمود. ولی بزرگترین مانع تسلط عمومی و سیاسی سیاست عمومی آمریکا آمریکا در دنیا همانا قدرت و توسعه دول مستملکاتی بود (آمریکا که دیرتر از حریفان وارد صحنه سیاسی شده بود، مستملکه نداشت و حتی به فلیپین که پس از شکست اسپانیایی نصیبش شده بود، پس از سرکوبی طغیان آزادی خواهی، در اثنای جنگ و وعده خود مختاری داد و بالاخره با حفظ پایگاه دریائی آزادی داد) لذا ویلسن، طرح جدیدی اعلام کرد که صلح آتی نباید متکی به قدرت و تسلط مستعمراتی باشد، بلکه يك سیستم بین‌المللی باید بوجود آید تا آزادی و حرمت و حقوق کلیه دول محترم شناخته شود و کلید این سیستم بین‌المللی در دست آمریکا بود یعنی نهاده شود. روی این اصل ۱۴ ماده مشهور خود را اعلام و آنرا مبنا و اساس سیاست عمومی قرار داده ببار باره آخری آمریکا که از نظر قدرت اقتصادی و تولیدی و تجاری سرآمد دول عالم شده بود از اینراه می‌خواست نفوذ اخلاقی و معنوی خاصی نیز برای سیاست آتی خود تحصیل کند. باید اذعان کرد که در این طریق، با وعده خود مختاری به یگانه مستملکه‌اش، فلیپین، سر مشق عملی به سایرین داد الا اینکه، پایگاه نظامی و دریائی برای خود نگه داشت و تقریباً نوع از مستعمره که استفاده از پایگاه نظامی است ایجاد نمود. سیاست ضد استعمار آمریکا در برابر دول مستعمراتی بزرگ، مواجه باشکست شد و بطوریکه ملاحظه شد، ژاپن تهدیدکنان قسمتی از سواحل چین و پایگاه های آلمان را بدست آورده سایر دول مستعمراتی یعنی انگلستان و فرانسه، طرح قیمومیت‌ها را پیش کشیدند و در واقع، فورم جدیدی از امپریالیسم بوجود آمد.

گذشته از این «ویلسن» که خود شخصاً در رأس هیئت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح مشارکت می‌کرد متوجه تحولات جدیدی که پس از جنگ در مبارزه حزبی و توسعه روز افزون جمهوری خواهان یعنی حزب رقیب صورت گرفته بود نشده و بطوریکه دیدیم در ۱۹ مارس ۱۹۲۰ طرح پیمان صلح و ایجاد مجمع اتفاق ملل در سنای مردود و چون باز شخصاً می‌خواست در برابر ملت آمریکا طرح‌های خود را بقبولاند اجل مهلتش نداد در ۲۵ دسامبر همان سال بدرود حیات گفت.

در انتخابات ریاست جمهور ، مردم که لحن و روش دیکتاتور مآب ویلسن را نمی‌پسندیدند، فرصتی بدست جمهوری خواهان افتاد . شمار حزب رقیب این بود که می‌خواهند دنیای نوینی بسازند «اما این دنیای نوین باید باراده و قضاوت ملت امریکا باشد تا عدالت و صلح همه جا مستقر و پایدار بماند» در صورتیکه دموکراتها طالب تصویب پیمان صلح بودند . بالاخره پس از مبارزات شدید انتخاباتی که برای اولین بار زنها نیز حق رأی بدست آورده بودند ، هاردینگ با ۶۰ درصد مجموع آراء به مقام ریاست جمهور انتخاب شد در صورتیکه کوکس حریف دموکراتش فقط ۳۵ درصد از آراء را بدست آورده بود .

هاردینگ، رئیس جدید اشخاص قدر اول ، از قبیل کولج ، هوگس هور که شایستگی خود را در زمان جنگ نشان داده بودند «وملن» سرمایه دار مقتدر را به همکاری خود برگزید و اولین اقدامش ، انعقاد صلح جداگانه با آلمان بود که ویلسن زیر بار نمی‌رفت، بموجب پیمان ، آلمان پس از پرداخت غراماتی که مبلغ آن مهم نبود و مربوط به خسارت زیر دریائی‌ها بود سرمایه‌هایی که در امریکا راکد شده بود آزاد شد .

بدین قرار ایدآلی که ویلسن در سیاست بین‌المللی هواخواهی می‌نمود و می‌خواست از طریق مجمع اتفاق ملل سیستم اجتماعی و سیاسی جدیدی برپا سازد ، در اندک مدت فرو ریخت . امریکا دوباره به سیاست کناره‌گیری قبل از جنگ تمایل یافته به تشدید و تحکیم و توسعه نفوذ دریائی خویش در اقیانوس کبیر پرداخت .

## ۲ - مزایای اقتصادی که از جنگ نصیب ممالک متحده شد

### اورا به سیاست انزوای معامیل ساخت

رونق و تکثیر سریع و بی‌مانند ثروت در امریکا  
 در مدت جنگ ، نتایج اقتصادی و اجتماعی  
 مهمی در برداشت . اولین تأثیرش ترقی  
 فوق‌العاده زندگانی شد که از ۱۹۱۳ و ۱۴ تقریباً  
 ۷۰ درصد بالا رفت . از طرف دیگر ، دولت  
 بمنظور تکثیر و توسعه فوق‌العاده محصولات جنگی مجبور شد تشکیلات



کارگری را تقویت نموده حتی نماینده آنانرا به «کمیته صنایع جنگی» دعوت نماید. بالنتیجه مزد عمومی کارگر ترقی سریع یافت و تعداد تشکیلات مختلف کارگری بحد اعلی رسید و رکن مؤثر و با نفوذ کشور شد.

ولی با وجود تقاضای روز افزون به کارگران مختلف، چون مهاجرت را محدود نموده بودند مجبور شدند از کارگران سیاه پوست جنوب، در نواحی صنعتی شمال کشور استفاده نمایند لذا تراکم جمعیت در نواحی فلز سازی و صنعتی شمالی از قبیل «کلیولاند» «دترویت» «اکرون» به حدود ۳۰۰ تا ۸۰۰ درصد رسید. در دوران جنگ عده کثیری مزارع و قراء را ترك نموده به مراکز تولیدی هجوم آوردند و باینکه تولیدات کشاورزی بحد اکثر فعالیت رسیده بود. تراکم مراکز صنعتی نیز فوق العاده ترقی یافت. عده سرمایه داران ملیونر از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ از ۱۶،۰۰۰ به ۲۰،۰۰۰ نفر رسید.

این ترقی و توسعه سریع و فوق العاده موجب رونق بازار سفته بازی و انتقال سرمایه شد. ولع ثروتمند شدن باندازه ای رواج یافت که هرکس طالب بود از راهی نفعی ببرد، بالنتیجه حرمت و قیود اخلاقی سست و طالبان ثروت بهر وسیله برای نیل به هدف خود متشبث شدند، فساد رواج یافت و افتضاحات مالی فراوان و مهم مکرر اتفاق افتاد.

یکی از عکس العمل های عامه مردم در برابر این وقایع تصویب و اجراء قانون «ولستد»<sup>۱</sup> است که همان تحریم مشروبات الکلی است. نظیر این قانون در ۱۸۶۴ در ایالت «من» اجرا شده بود قانون ولستد تحریم را در کلیه ممالک متحده عمومیت داد. نتیجه این شد که قاچاق توسعه یافت. در ایالات جنوبی پرستنانها طرفداران رژیم «خشک» ولی در شمال که اکثریت باکاتولیکها بود، بآن شدت جانبداری نمی نمودند و با آن نفرت و کینه تسوزی علیه خارجیان که در جنوب شیوع داشت موافق نبوده از مهاجرت اتباع خارجی جانب داری می نمودند. و همچنین فرقه «کو - کلو - کلان» که در حین جنگهای سسیون (شمال علیه جنوب) در ۱۸۶۶ بوجود آمده و به عنوان حفظ تقوا و حرمت اخلاقی یکنوع امر بمعروف و نهی از منکر را علناً مجری داشته، زنان و مردان خطاکار را تنبیه، سیاه پوستان را زجر و عقوبت میدادند و باندازه ای

مرتکب شتت عمل شدند که در ۱۹۲۳ در ایالت «اوکلاهوما» وضع غیرعادی اعلام شد. نعب «پوریتانیتسم» پرستانها حتی علیه توسعه فکری و هنری و نظری نیز قیام کرد تا جائیکه در ۱۹۲۵، دادگاه «دیتون» استاد دانشگاه را که قضیه «تحول خلقت» داروین را تدریس می کرد، به عنوان اینکه مخالف مسطورات تورات است محکوم نمود. معذالك تأثیر این جریان باندازه ای نبود که جلوی ترقیات شگرف علمی را سد کند، بلکه دانشگاهها و لابراتوارهای ممالک متحده در این دوران تعالی ثروت رو به تکامل رفته، جنبش علمی هم رریف نهضت صنعتی ترقی فوق العاده یافت.

جنبش عظیم تشکیلات کارگری دردوران جنگ نتایج اجتماعی مهمی نیز دربر داشت. کارگران پس از پایان جنگ خواستار روزی هشت ساعت کار بودند. کارگران سیاه پوست نیز تقاضا داشتند، از نظر حقوق اجتماعی برابر سفیدپوستان باشند. در ۱۹۱۹ اعتصابات بزرگ شروع شد که جماعات کارگری و تندرو از آن حمایت می کردند. در نوامبر همین سال اعتصاب ۵۰۰'۰۰۰ نفر کارگر امور تولیدی را فلج ساخت. عده از کارگران توقیف و به شوروی تبعید شدند و نقشه کمونیستها عقیم ماند. «ویلسن» به طرفداری از تشکیلات آزاد، نه تنها معادن را در تحت کنترل دولت در آورد. بلکه در کنفرانس دسامبر ۱۹۱۹ کمیته مخصوص «حسن تفاهم و داوری» را ایجاد نموده. با پادرمیانی سرمایه دار معروف «رکفلر» اصلاحات مهم در تشکیلات کارگری داده شد که بسیار مؤثر واقع شد. مقارن این ایام، تنسیقاتی که در مدت جنگ وضع شده بود نیز ملفی راه آهنها به اختیار شرکت های خصوصی گذاشته شد و دولت فقط در تعرفه حمل و نقل نظارت کرد و بموجب قانون جدید کشتی هائی که در زمان جنگ و برای احتیاجات جنگی ساخته شده بود بمزائده گذارده شد.

معذالك سیستم «اقتصاد صلح» که بلافاصله پس از پایان جنگ اجباراً عملی شد، مشکلات چندی فراهم ساخت. عده بسیاری کارگر بیکار و ذخائر عظیم از محصولات صنعتی باقی ماند. بمباره آخری بیکاری و اعتصاب موجب بحران اقتصادی شدیدی شد. دولت در برابر این پیش آمد که انتظار آن میرفت، عکس العمل

شدیدی نشان داده قبل از همه چیز به تقلیل مخارج خود پرداخت یعنی بودجه متعادل ، که در دوران ویلسن ، وجود نداشت ، توسط دفتر خصوصی که در وزارت دارائی تأسیس شد ، بوجود آورده در رأس آن یکی از بانکداران معروف بنام «دیویس» را برگزید . «دیویس» با مسائل مهم و بفرنج مواجه بود . قبل از همه ، برای حمایت تولید کنندگان محصولات فلاحتی که بیش از ۲۰ نفر از سناتورها و یکصد نفر از وکلای مجلس در آن ذی نفوذ بودند ، ترفه های مهم برای جلوگیری از ورود گندم ، گوشت ، پشم ، قند و سایر تولیدات کشاورزی برقرار ساخت .

ولی تعارض بین مسائل صنعتی و کشاورزی هنوز از بین نرفته بود . بیکاری و اعتصاب ( ۴۰۰ هزار نفر کارگران راه آهن ) در ۱۹۲۲ تهدید می کرد . تا اینکه بموجب رأی دیوان عالی . اعتصاب شکسته شد . مقارن این احوال در ۱۹۲۳ ، افتضاحات مالی مهمی کشف شد که موجب عدم رضایت عامه مردم شد . از قبیل اعطای امتیاز نفت «ویومینگ»<sup>۱</sup> که بدست یاری وزیر کشور فال نسبت بدوست صمیمی اش سینگلر اخاذی و دلالی مهمی صورت گرفته بود . «فال» مجبور به استعفا شد و متعاقب او رئیس دیوان عالی (وزیر دادگستری) نیز برکنار شد . کمی بعد کشف شد که سرهنگ فوریس دوست صمیمی هاردینگ ، ذخائر مهمی را بابیست در سند قیمت فروخته است بمبارة آخری وقایع پس از جنگ «سیون» و ژنرال گرانت تجدید شد . مقارن این ایام ، دار دسته جنگجویان دوباره بفعالیت افتاده ، تقاضای مزایای مهمی می نمودند کنگره بنفع انتخابات جدید الوقوع موافقت کرد . ولی پرداخت وجوه هنگفتی به این عنوان ، بار طاقت فرسائی برای خزانه داری بود لذا هاردینگ مخالفت کرد . کنگره با وجود مخالفت رئیس جمهوری دستور اجرای آنرا داد . تا اینکه در دوم اوت ۱۹۲۳ ، هاردینگ ففلاً بدرود حیات گفت و معاونش «کولیح» بریاست جمهور رسید . کولیح سیاست اقتصادی جدیدی پیش گرفت و در دورانی که اروپای محنت زده زیر بار عوارض مالیاتی فوق العاده رنج میبرد ، پیشنهاد حذف

۳۶۰ میلیون دلار از عوارض مالیاتی داد .

چون انتخابات ۱۹۲۴ نزدیک میشد ، هیجان احزاب بمنتهای درجه شدت رسید. عده‌ای ازدست‌چی‌های جمهوریخواهان و دموکرات، باتفاق سندیکا‌های کارگری، حزب جدیدی بوجود آورده و ترقیخواهان نامیده شدند (پروگرسست) مرام «پروگرسست» ها حمایت دولت از صاحبان تولیدات فلاحتی، ملی‌کردن راه‌آهن و اختیاری بود برای مجلس در نقض تصمیمات دیوان عالی . این برنامه از طرف سوسیالیست‌ها و فدراسیون کارگران نیز موردقبول قرار گرفت . یعنی کلیه هواخواهان شدت عمل از این برنامه جانب‌داری می‌کردند و معتقد بودند باید دولت نظارت بیشتری در امور داشته‌باشد (انانیست) کولیج بمبارزه برخواست در انتخابات جمهوریخواهان فائق آمدند یعنی ۳۸۲ رأی نصیب کولیج رقیب دموکراتش ۱۳۶ رأی و «فولست» لیدر بزرگسیت ها ۱۳ رأی بدست آورد . ولی این ۱۳ رأی نماینده ۵ میلیون رأی‌دهنده و بیشتر از ده درصد انتخاب‌کنندگان بود و بدین‌قرار مسئله جدید اجتماعی، دخالت دولت در امور اقتصادی ( بجای آزادی نامحدود سابق ) مطرح شد .

سیاست اقتصادی امریکا در داخله هواخواه آزادی ولی دربرابر خارجه سیستم حمایت محصولات داخلی را پیش گرفت و این امر نه تنها در مورد صنایع و محصولات کشاورزی بود ، بلکه تشکیلات کارگری نیز پافشاری می‌کردند که مهاجرت خارجیان بحداقل تنزل یابد . تا جائیکه در ۱۹۲۴ ، بموجب قانون «جانسن» حداکثر تعداد مهاجرین را به دو درصد ملل مهاجر در ۱۸۹۰ تقلیل داد. نتیجه این شد که مهاجرت اتباع ایتالیائی و اسلاو عملا از بین رفته ، بعکس آلمانی ، انگلیسی و اسکاندیناوی رونق یافت (از ۱۹۰۰۰۰۰ نفر مهاجر ۳۸۴۵ ایتالیائی و ۳۰۸۶ فرانسوی و ۵۱۲۲۲۷ نفر آلمانی مجاز به مهاجرت شدند و در ۱۹۲۰ بتناسب ۱۸۹۰ بموجب قانون جانسن عده مهاجر به ۱۹۴۰۰۰۰ نفر رسید. مهاجرت سایر ملل از قبیل چینی، ژاپنی و هندو به‌عنوان اینکه غیر قابل ادغام با نژاد سفید هستند بموجب قانونی در ۱۹۲۴ ، بکلی منع شد .

### ۳- ممالک متحده در کنفرانس واشینگتن، اولويت

#### دریائی خود را مسلم ساخت

امتناع دولت امریکا در مشارکت در سیاست همکاری با سایر دول بمنظور تحکیم مبانی صلح عمومی مصادف بود با اهتمام کلی در حفظ منافع مخصوص اقتصادی مردم امریکا که با تعقیب سیاست حمایت تجارتي و محدود نمودن مهاجرت، مانع مبادلات تجاری عادی بین المللی شده و قرینه مسلمی است که مردم آمریکا تمایل شدیدی به سلطه اقتصادی و تسلط بر دریاهای، بخصوص در منطقه اقیانوس کبیر دارند. کنگره به رئیس جمهور فشار می آورد که جهت تثبیت اصل تساوی قوای دریائی با انگلستان و احراز اولویت امریکا در برابر ژاپن يك کنفرانس بین المللی بمنظور تحدید سلاح تشکیل دهد کنفرانس مزبور در ۱۲ نوامبر ۱۹۲۱ در واشنگتن تشکیل شد و علاوه بر انگلستان و ژاپن فرانسه و ایتالی و چین و بلژیک و هلند و پرتغال که در شرق دور منافعی داشتند نیز دعوت شدند. کنفرانس واشنگتن، در منطقه اقیانوس کبیر از آزادی بنادر چین (که ژاپن آنها را نموده بود) حمایت نموده و همه شرکت کنندگان متعهد شدند استقلال چین را محترم بشمارند. علاوه بر این چهار دولت انگلستان، فرانسه، ممالک متحده و ژاپن متعهد شدند که مستملکات یکدیگر را در اقیانوس کبیر محترم بشمرند. نظر امریکا حفاظت فیلپین در برابر دعاوی ژاپن بود.

موضوع محدود ساختن تسلیحات دریائی باین منتهی شد که جمیع قوای دریائی ممالک متحده و انگلستان (که باهم برابرند) باید از جمع قوای سایر ممالک زیادتر باشد. برای تحصیل این منظور تناسب ذیل مورد موافقت قرار گرفت. جمع قوای ممالک متحده و انگلستان (هریک ۵۲۵۰۰۰۰ تن) رقم پنج، ژاپن با ۳۱۵۰۰۰۰ تن ۳۰٪ ایتالی و فرانسه (هریک ۱۷۰۰۰۰۰ تن) ۱۶٪. این تناسب در محنه اقیانوس کبیر بمنزله جلوگیری از ترقی و تکثیر «تنازع» قوای بحری ژاپن و در اروپا، احراز حق تقدم و اولویت انگلستان نسبت به دو کشور فرانسه و ایتالی بود که به درجه دوم تنزل داده شدند. نسبت به تحدید «تنازع» زیر دریائی نیز مذاکرات مفصل شد ولی فرانسه زیر بار نرفت لذا در این مورد کنفرانس به تحریم جنگ زیر دریائی

وگازهای سمی اکتفا کرد. مسئله تحدید تسلیحات زمینی مورد مذاکره قرار نگرفت ولی دول متحده پس از تحکیم موقعیت خود در قوای دریائی، مترصد بود که در قاره اروپا نیز علی‌رغم فرانسه که بزرگ‌ترین قوای مسلح زمینی را در اختیار داشت نیز، اولویت خود را محرز نمایند. کنفرانس واشنگتن یکبار دیگر بی‌اعتنائی امریکا را نسبت به سرنوشته اروپا مسلم کرد. در واقع وضع تهدیدآمیز آلمان اورا نگران نمی‌کرد، بلکه محدود نمودن قوای حریف اصلی اش، ژاپن بیشتر مورد توجه او بود لذا با تعقیب هدف سوم کنفرانس که جلوگیری از اتحاد انگلستان و ژاپن بود پرداخته و انگلستان متعهد شد که پس از پایان دوران اتحاد منقده در سال ۱۹۲۲ دیگر قرارداد خود را تجدید ننماید. بالاخره هدف دیگر سیاستمداران امریکائی تقویت چین در برابر سلطه روزافزون ژاپن بود لذا کوشیدند که ملل ذینفع از حقوق کاپیتو- لاسیون خود در چین صرف‌نظر نموده قوای نظامی خود را فراخوانند (که در کنفرانس ورسای توافق نشده بود) فرانسه قبول این اصل را موقوف باین امر نمود که چین قروض خود را بفرانک طلا بپردازد و به همین دلیل مذاکرات به نتیجه اصلی منتهی نشد (تا سال ۱۹۲۵).

کنفرانس واشنگتن آغاز برتری سیاسی امریکا است در عالم. زیرا حریف دیرین خود انگلستان را وادار کرد اصل برابری قوای بحری را پذیرفته ضمناً از اتحاد با ژاپن چشم پوشیده و در واقع با امریکا دست اتحاد و همکاری دراز کند. زیرا امپراطوری انگلستان در خاور دور، پس از نقض اتحاد با ژاپن، بدون کمک و اتحاد با امریکا برقرار نبود در صورتیکه عکس قضیه صدق نمی‌کرد یعنی امریکا با استفاده از کانال پاناما و تصرف پایگاههای مهم در اقیانوس کبیر در برابر ژاپنها بآن درجه بکمک انگلستان احتیاج نداشت.

نتیجه دیگر کنفرانس اختلاف نظر وسیع‌تر بین انگلستان و فرانسه بود، زیرا اتحاد انگلوساکسن در احراز اولویت دریائی فرانسه را از نظر قوای بحری در درجه دوم قرار داد.

بالاخره امریکا توانست با اتحاد انگلوساکسن و آزاد ساختن چین، از بسط تسلط و نفوذ روزافزون ژاپن در شرق دور جلوگیری نموده تسلط دریائی را بخصوص در شرق دور برای خود محرز سازد

و حریف راعقب راند . عملاً نیز در سال ۱۹۲۷ ، وقتی ژاپنی‌ها قوای خود را در شانگهای پیاده کردند ، اقدام مؤثر و سریع امریکا ، از آن جلوگیری کرد .

در سال ۱۹۳۰ در کنفرانس لندن ، امریکا که قدرت کشتیهای بزرگ را در کنفرانس واشنگتن برای ژاپن محدود نموده بود «تناز» زیر- دریائی‌ها و کشتی‌های کوچک را نیز برای انگلستان و ژاپن محدود نموده ، اولویت خود را از هر جهت محرز نمود .

#### ۴ - تغییراتی که در سیاست امریکا نسبت به اروپا داده شد

بطوریکه ذکر شد عهدنامه «ورسای» و تشکیل مجمع اتفاق ملل که زائیده فکر وایدنولوزی «ویلسن» بود از طرف امریکا مردود واقع شده دول اروپا ، منجمله فرانسه پیمان را بشرط تضمین سرحد های شرقی فرانسه از طرف امریکا و انگلستان پذیرفتند . این پیمان ، با آنکه از طرف امریکا رد شد ، ناچار منورده قبول دول اروپائی قرار گرفت . امریکا بلافاصله پس از پایان جنگ اراده خود را مبنی بر عدم مداخله سیاسی و همکاری بین المللی اعلام داشته به تشدید مبانی اقتصادی و تحکیم موقعیت سیاسی خود پرداخت . در ۱۹۲۰ دول انگلیس و فرانسه پیشنهاد نمودند که باتفاق اسلامبول را اشغال نمایند . چون امریکا از دخالت در این امر خود داری کرد ، دول فرانسه و انگلستان نیز پای خود را بکنار کشیده و اسلامبول در دست ترکها باقی ماند .

ولی وضع عمومی روز بروز در تغییر بود . دولت امریکا با وجود پافشاری ( مدت شش ماه به کلیه مکاتبات مجمع اتفاق ملل پاسخ نداد ) پس از اینکه با بحران مالی ۱۹۲۰ مواجه شد مجدداً در رأی خود تجدید نظر نمود . زیرا در مجمع که در آن ایام چهل و چهار دولت مشارکت داشتند ۱۷ جمهوری امریکای جنوبی شرکت می نمودند و امریکا نمی توانست این مطلب را ندیده بگیرد . لذا بدون اینکه از سیاست خود مبنی بر عدم قبول هیچگونه تعهدی در برابر سایر دول تغییر اساسی بدهد ، قبول کرد که ناظرینی به مجمع اعزام نمایند تا در جلساتی که موضوعهای مورد اهمیت ممالک متحده مطرح است مشارکت کنند . بدین طریق در کمیته‌های بهداشت ، تجارت تریاک ، مبادلات اسلحه ،

مقررات گمرکی، وسائط نقلیه و ترانزیت و منع برده فروشی، نمایندگان امریکاشرکتجسته‌واز مزایای مجمع‌اتفاق برخوردار شدند بدون اینکه نسبت به تعهدات آن تمکین نمایند. بعبارة آخری مشارکت ممالک متحده منحصر آبیایک‌عده متخصص حقوقی، مالی و ژورنیست صورت گرفت.

سیاست نزدیکی و نیمه‌همکاری ممالک متحده با اروپا، پس از انتخاب کولیج بریاست جمهور تغییر کرد. در واقع در آغاز دوران قدرت کولیج بحران اقتصادی که امریکا را تهدید می‌نمود تا اندازه‌ای مرتفع شده و یکبار دیگر سیاست امریکاطور و ضوح تمایل به کناره‌گیری و عدم مداخله در امور اروپا شد سیاستمداران امریکائی می‌گفتند، توانائی اقتصادی کشور باندازه‌ایست که میتواند آزادی عمل خود را حفظ نماید و هیچ احتیاجی نیست که وارد صحنه نبرد دائمی اروپا شوند. امریکائیه که مطالبات و غرامات جنگی خود را از مصادره اموال آلمان تأمین نموده بودند به دعاوی فرانسه که مایل بود خسارات و غرامات خود را نیز از آلمان وصول کند وقعی نمی‌نهادند. روش انگلستان نیز با قدری اختلاف مبتنی‌بهمین اصل بود. برلن نیز مانند سابق از این اختلاف نظر و منافع استفاده کرده حداکثر کوشش را بکار می‌برد که شانه‌از زیر بار پرداخت غرامات و خسارات خالی‌کند. نتیجه این شد که وضع اروپا روز بروز بحرانی‌تر می‌شد تا عاقبت ناحیه روهر از طرف قوای فرانسه و بلژیک اشغال شد و در دسامبر ۱۹۲۲ وزیر امور خارجه امریکا، «هوکس» پیشنهاد نمود کمیسیونی مرکب از متخصصین مالی فرانسه و انگلستان تعیین و درجه توانائی و قدرت پرداخت آلمان را تعیین نمایند. در اواخر سال ۱۹۲۳ یعنی در ایامی که خواه‌ناخواه اشغال ناحیه روهر به بن‌بست افتاد، فرانسه و انگلستان مجبور شدند ناحیه مذکور را تخلیه نمایند. پواتکاره رئیس جمهور فرانسه به پیشنهاد امریکا تمکین نمود. کمیسیون در تحت ریاست «دیویس» یکی از بانکداران معروف امریکائی بود تشکیل شد.

از این تاریخ دیویس، در ۱۹۲۳ و بعدها «یونگ» در ۱۹۲۹ در واقع مقام داوری را در موضوع غرامات احراز نمودند و فرانسه مجبور شد در برابر تصمیم آنان تسلیم شود.



کمیسیون «یونگ» رفته رفته از حدود مالی خارج و یک اهمیت بین‌المللی بخود گرفت تا جایی که علاوه بر تأدیه غرامات که بموجب اصل مسئولیت آغاز جنگ بر ذمه آلمان بود، ناحیه رناتی را پنج سال قبل از موعد امر به تخلیه داده و در اصل پیمان صلح تغییرات مهمی داد. بمباره آخری کمیسیون غرامات همان عملی را انجام داد که در اختیار و قدرت مجمع اتفاق ملل بود.

مقارن ایامی که متخصصین مالی امریکا در اروپا مسائل غرامات را داوری و جرح و تعدیل می‌کردند در واشنگتن از ملل اروپائی، باستثنای انگلستان که مسئله قروض خود را در ۱۹۲۴ روشن نموده و دولت شوروی که هنوز از طرف امریکا برسئیت شناخته نشده بود، دعوت شد که نمایندگان خود را برای رسیدگی و حل و فصل قروضشان اعزام دارند. پس از مذاکرات مفصل در ضمن سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ یک رشته موافقت‌هایی بین دول متحده و دول اروپائی نسبت به مسئله قروض حاصل شد و امریکا حاضر شد مبلغی از میزان قروض را بترتیب ذیل کسر نماید. انگلستان ۲۶/۵۰٪، بلژیک ۵۴٪، ایتالی ۶۸٪ و فرانسه ۱۲۰/۵۰ (موافقت‌نامه ملون - برانزه مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۲۶ که در ۱۹۲۹ بتصویب مجلس رسید). مقارن همین ایام مسئله غرامات نیز مطرح و تخفیف‌های مهمی در تحت نظر متخصصین امریکائی داده شد. دول اروپائی عقیده داشتند که موضوع غرامات و قروض جنگی باید توأماً مورد توجه قرار گرفته بمباره آخری بیکدیگر مربوط باشند ولی دول متحده مسئله قروض را بکلی مستقل از مناقشات غرامات می‌دانستند نتیجه این اختلاف نظر این شد که موافقت‌هایی که راجع به قروض صورت گرفته بود دچار کشمکش طولانی شده و مدت‌ها سیاست اروپائی ممالک متحده را در تحت نفوذ قرار داده به اختلاف نظر ممالک اروپائی، بخصوص فرانسه، که ضربه سنگین جنگ را متحمل شده بود، با امریکا روز بروز زیادتر می‌شد، تا جایی که امریکا از مشارکت در دیوان جنائی لاهه استنکاف نموده، عدم تفاهم بین امریکا از یک طرف و مجمع اتفاق ملل و ممالک اروپائی شدت یافت و دولت امریکا، در تحت فشار سناروز بروز به سیاست انزوا و عدم توجه بمسائل اروپائی که بخصوص بعلمت مسئله قروض تشدید یافته بود، متمایل می‌شد.

در اروپا « بریان » وزیر مشهور امور خارجه فرانسه از مدتی سیاست نزدیکی و سازش با آلمان را تمقیب می نمود و این سیاست در امریکا باحسن قبول تلقی شه. « بریان » از فرصت استفاده کرد و با تفاق کلوگ، وزیر امور خارجه امریکا موافقتنامه ای امضا نمودند مبنی بر تحریم جنگ. گرچه اصل مطلب، پایه و اساسی نداشت و جز حرف و خوش بینی مفرط چیز دیگری نبود ولی محیط مساعدی در اروپا و امریکا بوجود آورد، و متعاقب آن يك رشته قراردادهای داوری دوجانبه بین امریکا و فرانسه، آلمان، ایتالیا و هلند امضا شد و بنظر می رسد « سازش بین الملل جهت استقرار صلح در عالم » بمرحله مفیدی نزدیک میشود. ولی مقارن همین ایام، خودداری سنا از مشارکت در دیوان داوری لاهه، مسلم ساخت که هنوز امریکا از سیاست انزوا و عدم توجه بمسائل اروپائی منصرف نشده است

تا اینکه مبارزات انتخاباتی شروع شد و احزاب جمهوری خواه و دموکرات مشترکاً اعلام نمودند که در سیاست خارجی هر دو حزب از يك مرام پیروی می کنند که نکات برجسته آن عبارت از، تخفیف بمیزان حداقل فراماتی که آلمان بایستی بپردازد، پرداخت کامل قروض ممالک اروپائی به دولت امریکا، عدم مشارکت امریکا در مجمع اتفاق ملل و قبول مسئولیت و تعهدات در سیاست بین الملل، ادامه حمایت تعرفه های گمرکی. بعبارة اخری کاندید جدید ریاست جمهور « هربرت هورر » نماینده جمهوری خواهان، مرد مشهور و فعال و پیر سابقه، دارای افکار آزادی خواه، طرفدار رژیم تحریم مواد الکلی، مخالف سرسخت اصل سوسیالیسم، بارئیس سابق، کولیج، تفاوت فاحشی ندارد. رقیب هورر، اسمیت، از حزب دموکرات، همان عقاید سیاسی را دارا بود با این تفاوت که مخالف رژیم تحریم الکل بود البته دموکراتها بر گهای برنده مهمی در دست داشتند، در ظرف چهار سال ریاست جمهوری کولیج، تهدیدات بحران اقتصادی مرتفع شده، قروض دولت بمردم شش میلیارد دلار کاهش یافته دستمزدها ترقی نموده بود بدون اینکه شاخص زندگانی بالا رفته باشد، روی هم رفته امریکا در اوج قدرت و تسلط اقتصادی قرار داشت. معذالک شخصیت اسمیت موجب شکستش شد. متمصبین امریکائی حاضر نشدند به یکنفر کاتولیک رأی بدهند و هورر با

بیست و دومیلیون رأی در مقابل ۱۵ میلیون بریاست جمهور انتخاب شد. سوسیالیست‌ها فقط ۳۰۰.۰۰۰ رأی در جمع ۳۷ میلیون رأی دهنده داشتند. حزب « پروگرسیت » در ظرف چهار سال قدرت دموکراتها و رونق و اولویت اقتصادی، از هم پاشیده شد و ملت امریکا نشان داد که حاضر نیست از اولویت و تمالی اقتصادی که بدست آورده، منصرف شود. « هوور » ، « ستیمن » را بجای کلوك بوزارت امور خارجه بر-گزید و معلوم شد که توجهی به توسعه و استحکام سیاست سازش بین‌المللی ندارد. در داخله به تقویت بنیه اقتصادی و حمایت از صنایع و بخصوص توسعه محصولات فلاحتی پرداخت. در واقع کارگران کشاورزی، نسبت به کارگران تنصمی صنعتی اجرت کمتری داشتند ( ۷۳۰ دلار در برابر ۱۲۵۰ دلار) علاوه بر این مخارج تولیدات فلاحتی ۳۰۰ درصد اضافه شده بود در صورتیکه قیمت فروش فقط ۱۴۰٪ بالا رفته بود. دولت از طریق تنزل دادن هزینه‌های تولیدکنندگان، جنبش عظیمی در امور فلاحتی بوجود آورد. در ۱۹۱۸ در قلمرو امریکا ۸۰۰۰۰ تراکتور کار می‌کرد، یکسال پس از ریاست جمهوری « هوور » در ۱۹۲۸، این رقم به ۸۵۰۰۰۰ رسید. مسئله تولید فلاحتی در زمره اموری قرار گرفت که با سرمایه‌های مهم اداره می‌شد. شرکت‌های سهامی در هر گوشه تشکیل و تولیدات کشاورزی بصورت مکانیزه و واقماً يك امر صنعتی و پر رونقی شد. برای جلوگیری از تنزل قیمت‌ها « فدرل فارم بورد » با سرمایه ۵۰۰ میلیون دلار تشکیل شده علاوه بر صنعتی کردن فلاحت، تعدیل قیمت‌ها عملیات عظیم آبیاری در حوضه می‌سی‌سی‌پی و سن‌لوران انجام شد.

توسعه عظیم کشاورزی و اقتصادی، یکبار دیگر، مایه رواج بازار فساد شد « هوور »، با درس عبرتی که از زمان « هاردینگ » گرفته بود، دست بکار مبارزه دامنه داری در ادارات دولتی شد ولی رواج قاچاق مواد الکلی که بسبب قانون تحریم توسعه فوق‌العاده یافته بود. کار مبارزه را بسیار دشوار ساخت.

بطور خلاصه، توسعه خارق‌العاده قدرت اقتصادی امریکا در دوران بعد از جنگ تا ۱۹۲۹، موجب کسب شهرت و اعتبار فراوانی شد و چون خالی از هرگونه سیاست استعماری و نفوذ و غلبه نظامی و مستملکاتی بود مایه احترام همه ملل بود، گویانکه، عدم توجه و

همکاری امریکا نسبت بمللی که صاحب‌وضعیت و استعداد ارضی کمتری بودند، يك نوع احساس نا رضایتی و ناخشنودی در همه جا ایجاد کرده بود . امریکا علاوه بر بسط قدرت اقتصادی مایل بود اولویت دریائی خود را احراز کند و در این امر نیز توفیق یافت ، قدرت حریفان را محدود نمود . معذالك، آهنگ‌سازش و نوید همکاری بین‌المللی که «ویلسن» بدنیاء اعلام کرد و همه آزادی خواهان را مفتون خود و بد آتیه امیدوار ساخته بود، در برابر اراده امریکائیهها که اولویت اقتصادی و منافع اختصاصی خود را مرجح دانستند کاملاً از بین نرفته ولی بیش از پیش به «اید آلیسم» غیرمادی و امید بخش «ویلسن» تأسف می‌خوردند .

## فصل دوم

### اوج و بحران امپراطوری انگلستان

۱- امپراطوری انگلستان بمنتهای وسعت رسید  
ولی برای حفظ آن مجبور شد از امریکا کمک بگیرد

انگلستان مابین ممالک اروپائی فاتح واقعی  
جنگ بین‌المللی اول بود. زیرا حریف  
پر زور خود را که در قدرت اقتصادی و  
دریائی کوس رقابت می‌نواخت از پای در آورده  
و بروسعت مستملکات خود افزود. بمبارة اخیری آلمان که پس از آسیانی  
و فرانسه، مستملکات خود را در ماوراء دریاها بانگلستان واگذار کرد  
قدرتش در اقیانوس کبیر، در جنوب خط استوا بلامعارض بود ولی در  
شمال خط استوا با دو حریف قوی پنجه رو برو شد، ممالک متحده  
و ژاپن و بطوریکه تذکر داده شد، بلافاصله پس از پایان جنگ، با  
ژاپن اتحادی منمقد نمود که بعدها مجبور شد از آن صرف نظر کند.

البته قدرت مستملکاتی دیگری در مجمع الجزائر اندونزی وجود داشت که هلند بود ولی بهیچوجه رقیب و حریف خطرناکی محسوب نمی‌شد. در قاره افریقا، آمال دیرینه «سیسل‌رود» عملی شد، از کاب تا قاهره، تقریباً در تحت سلطه انگلستان درآمد. در قاره آسیا، قطعاتی که از امپراطوری عثمانی مجزا شده بود در تحت نفوذ انگلستان قرار گرفت، عراق و اردن و فلسطین مستقیماً تحت‌الحمايه انگلستان و در ایران، سلسله پهلوی از سیاست نزدیکی با روسیه روبرگردانده، سد راه نفوذش به سرزمین هند شد. علاوه بر این راه دیگر نفوذ به هندوستان که از کابل و هرات و قندهار و گردنه خیبر عبور می‌کرد نیز در دست انگلیسها بود. از طرف مشرق نیز جاده‌های آسام و بirmانی و «یوننان» تحت نظر امپراطوری انگلستان درآمد. پایگاه مهم سنگاپور کلیه ارتباط اقیانوس هند بسوی شرق دور و هنگ‌کنگ تا دروازه‌های چین در دست انگلیسها قرار گرفت.

پس از جنگ، دو میلیون کیلومتر مربع با نه میلیون جمعیت به امپراطوری‌اش اضافه شده و سمت امپراطوری انگلستان به ۳۳ میلیون کیلومتر مربع با پانصد میلیون جمعیت، یعنی ربع جمعیت مسکون رسیده. مدار سیاست انگلستان معطوف به حفظ و اداره این امپراطوری عظیم شد. بسط فوق‌العاده امپراطوری انگلستان پس از پایان جنگ علی‌رغم سیاست ضد استعمار «ویلسن» و نظرات سیاسی فرانسه و ایتالیا عملی شد و نکته دیگری که شایان توجه است، وسعت و پراکندگی امپراطوری است در تمام قاره‌ها و برای اینکه انگلستان بتواند سلطه اقتصادی و سیاسی خود را در سراسر مستملکات خود حفظ کند ناچار بایستی تسلط بلا معارضی بر عموم راه‌های دریائی داشته، نقاط مهم سوقه الجیشی از قبیل سوئز، عدن، سنگاپور و غیره را مانند سابق در دست داشته باشد.

ولی بطوریکه تذکر داده شد پس از پایان جنگ، حریف زور-مندی، داعیه تسلط بر اقیانوسها را اساس سیاست خارجی خود قرار داده حاضر نبود در صحنه جهانی، رقیبی در قدرت دریائی بی‌ذبرد نناهر این، درست است که جنگ بین‌المللی اول وسعت امپراطوری انگلستان را باوج خود رساند اما مجبور شد اولویت قدرت دریائی حریف را

شناخته و در تشکیلات نگرهداری امپراطوری و تأمین مرادوات و نگرهداری آن، تغییرات اساسی بدهد. زیرا قبل از ۱۹۱۴ تسلط انگلستان بر دریاهای جهان امری بود مسلم و بی معارض. قدرت دریائی انگلستان، از مجموع دو قدرت دریائی امریکا و ژاپن متجاوز بود. پس از جنگ این تعادل بکلی برهم خورد. قدرت دریائی امریکا به تنهائی برابر انگلستان شد و انگلستان با وجود در دست داشتن کلیدهای دریائی مهم، از حراست و نگرهداری امپراطوری اش عاجز شد. زیرا در اقیانوس کبیر اولویت امریکا و در شرق دور تسلط روزافزون ژاپن، مایه تهدید بود. درست است که تسلط انگلستان در اقیانوس هند بلا معارض بود و بحریه مستقر در استرالیا و زلاند جدید بقوت خود باقی ماند ولی سنگاپور به تنهائی، با وجود حریفان زورمند برای تأمین تسلط بحری کافی نبود.

اما بین این حریفان زورمند اتفاق سیاست بحری وجود نداشت. انگلستان پس از جنگ با ژاپن اتحاد دریائی منعقد نمود ولی باز بطوری که خاطر نشان شد، در ۱۹۲۲ مجبوراً از تجدید پیمان بحری خود-داری نموده، با امریکا متحد شد. بمباره آخری انگلستان مجبور شد برای حراست امپراطوری خود از امریکا استمداد نماید. انگلستان در برابر این گذشت، تقاضا داشت که لاقدر در اروپا اولویت دریائی خود را حفظ کند و مجموع قدرت دریائی اش در اروپا از جمع قدرت دریائی فرانسه و ایتالیا بالاتر باشد. (۵۲۵۰۰۰۰ تن در برابر ۳۰۰۰۰۰۰ تن) اما این تناسب برای حفظ اولویت در دریاهای شمال و مدیترانه کافی بنظر نمی رسید (اسکاپالو، دور، در دریای شمال و بالتیک، سوئز و جبل الطارق در مدیترانه) ولی ایسن تحولات مقارن بود با يك سلسله تحولات اجتماعی در داخله مستملکات که از نظر اهمیت شایان کمال توجه است.

## ۲ - تحولات امپراطوری و تشکیل ممالک

### مشترك المنافع (کومون ولز)

در واقع انگلستان جهت ادامه جنگ مجبور شد از مستملکات خود، به حد اعلاى توانائی آنان کمک مالی و مزایای اقتصادی مطالبه

کند و چون با همه کمک‌ها، باز دستگاه عظیم جنگ احتیاج به کمک مالی داشت، برای اولین بار در تاریخ حیات خود، مجبور شد از خارجه یعنی امریکا استقراض نماید. گذشته از این عده از مستملکات که سابق بر این در مدار اقتصادی لندن قرار گرفته بودند رفته رفته از آن خارج شده، صنایع جدید بوجود آمد، اکثر مشتریهای ثابت، بازارهای دیگری یافتند. بنابراین در همان اوان که انگلستان قدرت دریائی خود را از دست داد، سلطه اقتصادی‌اش نیز مورد تهدید واقعی قرار گرفت. علاوه بر این تحولات اجتماعی مهمی در مستملکات روز بروز بر اهمیت خود می‌افزود. در هندوستان و مصر افکار آزادی‌خواهی ترقی فراوانی یافته، ایرلند جنوبی، صریحاً جدائی خود را مطالبه می‌کرد. انگلستان مجبور شد، در سازمان مستملکاتی خود تجدید نظر سریع بنماید. ریشه این تحولات در قرن نوزدهم نضج گرفته بود، در ۱۸۸۳ لرد «روزبری» در استرالیا اعلام داشت: «دیگر مستملکه به مفهوم سابق وجود ندارد. من معتقدم در این قاره ملتی بوجود آمده است... اما آیا این ملت، هرچه مقتدر باشد باید از امپراطوری جدا شود؟ من معترفم که چنین ضرورتی در بین نیست زیرا انگلستان یک مجموعه ایست از ملل مختلف»<sup>۱</sup> این فورمول، اساس امپراطوری آتیه انگلستان قرار گرفت.

باز در ۱۹۱۰ عده از مستملکات سابق، در سازمان‌های سیاسی و اقتصادی خود، بر اساس آزادی داخلی، تغییراتی را خواستار شدند و عنوان مستملکه، بدل شد به «دومینیون» یعنی ممالکی که حاکمیت انگلستان را محترم شمرده ولی در امور داخلی خود استقلال داشته در ایام جنگ همکاری بسیار نزدیک و دامنه‌دار «دومی‌نیونها» با انگلستان مایه قوام سازمان جدید گردیده، سیاست مستعمره «دیزرائیلی» رفته رفته مبدل شد به سیاست اشتراک منافع، مبتنی بر اساس آزادی و حرمت فردی که کلاستون لیدر حزب آزادی‌خواه رواج داد. بعدها هیلرود و «لرد میلز» آنرا تقویت نمودند یعنی: «نباید مستعمرهای جوان بمانند اطفال خرد، در اطراف مادر خود، انگلستان جمع شوند،



بلکه باید وحدتی بر اساس مساوات و برخورداری از حقوق حقه بوجود آید. در ۱۹۱۱، در کنفرانس لندن، ادوارگری وزیر امور خارجه، با نخست‌وزیران دومینیون‌ها به عنوان همکار با حقوق مساوی رفتار نمود و در مدت جنگ نیز، نخست‌وزیران در کابینه جنگی مانند سایر وزیران مشارکت داشتند و بعد از پایان جنگ نیز نمایندگان دومینیونها با حقوق مساوی چه در کنفرانس صلح و چه در مجمع اتفاق ملل شرکت نمودند و از همان مزایایی برخوردار شدند که نمایندگان ملل مستقل در ۱۹۲۵ در لندن «وزارت دومی‌نیون‌ها» احداث شد که مسائل مهم ممالک مختلف را طرف شور و مشورت قرار می‌دادند و بالاخره در ۱۹۲۶ در کنفرانس امپراطوری، برای دومینیون‌ها شخصیت حقوقی و مستقل و بین‌المللی، دارای حق حاکمیت، قائل شدند. یگانه عامل ارتباط دومی‌نیونها با مرکز امپراطوری، شخص پادشاه بود، یعنی ممالک مذکور پادشاه انگلستان را به عنوان پادشاه خود شناختند، «پادشاه بریتانیای کبیر و دومی‌نیونهای ماوراء بحار، مدافع ایمان و امپراطور هندوستان».

در کنفرانس ۱۹۳۱ (۱۱ دسامبر) بموجب طرح معروف به «مستمنستر عنوان امپراطوری بدل شد به عنوان «ممالک مشترک المنافع».

معدنك قانون «مستمنستر» که یکی از شالوده‌های قانونی مهم در تاریخ انگلستان است، کلیه مسائل مربوط به امپراطوری عظیم را روشن نکرده بود، منجمله هندوستان که کلید امپراطوری محسوب می‌شد هنوز وضع اجتماعی قطعی نداشت زیرا نه دومینیون محسوب می‌شد نه یک مستعمره. در عرف معمولی، مستعمره به سرزمین‌هایی اطلاق می‌شد که در مناطق حاره یا پایگاه‌های دریائی است ولو اینکه مانند جزیره قبرس و مالت و جبل الطارق مرکز نژادهای اروپائی باشد. در سرزمین‌های تحت‌الحمایه یا ممالکی که بموجب عهدنامه در قیمومیت انگلستان در آمده بودند، بتوسط یک «اتحاد» با لندن مرتبط بودند. این ممالک مستعمره، یعنی امپراطوری و مستعمره، مستقیماً در تحت لوای پارلمان لندن بود بودجه سالیانه‌شان باید بتصویب پارلمان برسد. از نظر تشکیلاتی نیز تابع «وزارت مستعمرات» (کولونیان آفیس)

در لندن بودند. در بعضی از نقاط، يك شورای مقننه به انتخاب متصدیان انگلیسی وجود داشت مانند «اوگاندا» در جبل الطارق، چنین شورائی وجود نداشت. بعكس در گویان و سیلان عده‌ای از اعضای شورای مقننه از طرف بومیان انتخاب می‌شدند. در صورتیکه در «کنیا» و «زامبیک»، اکثریت اعضاء شورای کارمندان و مأموران انگلیسی بودند در باهاما و برمودا اعضاء شورای از طرف پادشاه برگزیده می‌شدند در «رودزی» جنوبی حکومت خود مختاری تشکیل شده بود که بعدها به «اتحاد افریقای جنوبی» تبدیل شد. وزارت مستعمرات اداره قسمتی از امور داخلی را پادشاهان بومی محلی محول می‌ساخت.

بدین قرار فقط مستملکاتی که مهاجرین انگلیسی، از چند قرن قبل کوچ کرده و نژاد انگلوساکسن اکثریت قاطع داشت از مزایای دول مشترك المنافع برخوردار شدند در صورتیکه در سرزمین‌های پراکنده که نژاد بومی والوان اکثریت داشتند، مسئله بطور وضوح حل نشده و بعدها مشکلات بزرگی فراهم خواهد شد.

در امپراطوری انگلستان علاوه بر انواع مختلف که خلاصه آن بیان شد، ممالک تحت الحمايه و تحت قیمومیت نیز وجود داشت از جمله مصر که از ۱۹۲۴ در تأمین آزادی خود پافشاری می‌کرد تا بالاخره در ۱۹۳۶ انگلستان استقلال آنرا بر سمیت شناخت ولی عنوان تحت الحمايه را به يك نوع «اتحاد» تبدیل کرد که آنهم بعدها لغو شد. در عراق و اردن و یمن و حجاز نیز همان سیاست «اتحاد» اجباراً توسعه یافت. علاوه بر این مناطق نفوذی نیز وجود داشت که انگلستان میکوشید به انواع وسائل اولویت سیاسی خود را تأمین نماید.

### ۳ - انگلستان در برابر ممالک مشترك المنافع

این تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که از نیم قرن قبل آغاز شده بود و در دوران جنگ، کمک مؤثر و دامنه‌داری برای انگلستان بود، پس از پایان جنگ ادامه یافته تا رفته رفته بصورت قطعی و متبادل درآمد. بطوریکه ذکر شد حکومت انگلستان با واقع بینی کامل به خواسته‌های مستملکات سابق خود پی برده. بملل جدید الاحداث که از نژاد انگلوساکسن بودند، آزادی داخلی، تشکیلات اجتماعی و

بالاخره استقلال کامل اعطا شد .

در رأس این ملل جدید انگلیسی نژاد کانادا قرار دارد. در اولین تشکیلات مستعمراتی کانادا ، استقلال داخلی اش محرز شده بود و پس از اینکه در دوران جنگ ، همکاری بسیار مفیدی نمود ، پس از پایان آن استقلال خارجی اش نیز بر سمیت شناخته شد بشکل دولت مستقل در آمد جمعیت کانادا از ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۱ از ۵،۳۰۰،۰۰۰ نفر به ۱۰،۳۷۵،۰۰۰ ترقی کرد و قدرت صنعتی و معدنی اش فوق العاده وسعت یافت .

در استرالیا و زلاند جدید نیز قانون و ستمینستر استقلال و حق حاکمیت را تجویز نمود و پس از پایان جنگ آنها نیز بصورت دول مستقل و متحد درآمدند. در این ممالک که اکثریت نژادی شان انگلوساکسن است بموجب قوانین حمایت نژادی از مهاجرت ژاپنی ها و هندیها مانع بعمل آمد ، و هر دو ، در اقیانوس محیط ، دو مرکز بسیار مهم و دو عامل ابقای نفوذ سیاسی انگلستان در قاره آسیا باقی ماندند .

ایرلند شمالی نیز بالاخره پس از کشمکش های فراوان در ۱۹۲۳ بصورت دولت مستقل و منفک از انگلستان درآمد . ولی در افریقای جنوبی بوئر ها که پیوسته با سلطه و بسط نفوذ انگلیسها مخالف بودند پایداری می کردند و در ۱۹۱۸ استقلال کامل خود را درخواست نمودند . مشکل دیگری در افریقای جنوبی وجود دارد که اکثریت هنگفت سیاه پوستان است ( چهار برابر انگلوساکسن ها و بوئر ها ) تا بالاخره در ۱۹۲۴ اتحاد ملیون و احزاب کلرگر ، فرماندارکل « اسموتز » که طرفدار ابقای اتحاد انگلستان بود سقوط کرد و « هرر وک » بروی کار آمد که معتقد بود باید بکلی از انگلستان جدا شده دولت مستقلی تشکیل دهد و این بحران ادامه یافت .

در سایر مستملکات افریقائی نیز ، از کاپ تا قاهره ، بحران های متمادی و مختلف ادامه یافت .

در مصر مشکلات فراوان ناشی از یافشاری حزب ملیون « وفد » بزعامت زغلول پاشا برای تحصیل استقلال و حق حاکمیت بوجود آمده . انگلیسها از ۱۸۸۲ مصر را تحت الحمايه خود قرار داده و احمد فواد را بمنوان سلطان مصر تعیین نموده بودند ولی مردم از این طرز حکومت ناراضی و هیئت نمایندگی مصر در کنفرانس پاریس بریاست زغلول از

منافع و آمال مصریان دفاع کرد و انگلیسها او را دستگیر و به مالت تبعید نمودند. اهالی مصر مجتماً قیام نموده محصولات انگلیسی را تحریم نمودند. معذالک و باوجود اعلامیه ویلسن مبنی بر محترم شناختن حقوق حاکمیت و ملیت قیومیت انگلستان نسبت بمصر از طرف کنفرانس صلح رسماً شناخته شد. انگلیسها در برابر هیجانات مردم در ۱۹۲۰ زغلول را رها ساخته به لندن دعوت کردند تا باب مذاکرات را با وی مفتوح سازند. مذاکرات لندن باوجود اختلاف نظر بازغلول به شناسائی استقلال منتهی شد با این شرط که قوای نظامی انگلیسها در اطراف سوئز باقی بمانند. باز مصریان قیام نموده علاوه بر تخیلیه نواحی سوئز الحاق سودان که در تحت قیومیت انگلیسها بود درخواست نمودند. انگلیسها زیر بار نرفته و در نتیجه شورشهای مجدد آغاز و یکبار دیگر زغلول دستگیر و به «سیس» تبعید شد. شورش و مخالفت مصریان روز بروز توسعه می یافت. تحریم مصنوعات و کشتار افراد انگلیس مایه دردسر بزرگ شده بود. گرچه در این هیجانات مصر از جامعه عرب منفک شده بود ولی جمعیتش از ۱۰ میلیون در ۱۹۰۱ به ۱۵ میلیون در ۱۹۳۵ ترقی یافته و قاهره، بزرگترین شهر عرب زبان محسوب می شد. از طرف دیگر بین حکومت و هابیها در حجاز که داعیه احراز مقام اولویت در دنیای مسلمان داشت و مصریان که خود را در رأس ملل مسلمان قرار می دادند، اختلاف شدید پدیدار شده انگلیسها مجبور شدند در سیاست خود در شرق نزدیک که مبتنی بر ایجاد یک جامعه متحد عرب در تحت نظر انگلستان بود تجدید نظر نموده سلطنت فوآد را بر سمیت شناخته استقلال کامل آنها اعلام دارند. فوآد بدستگیری انگلیسها تشکیلات داخلی کشور را بر اساس حکومت آزاد و رژیم پارلمانی منظم ساخته و زغلول پاشا در میان احساسات شورانگیز مردم از تبعید مراجعت نمود. معذالک اشغال نظامی ناحیه سوئز باقی بود و انگلیسها نمی خواستند تمکین نمایند و مسئله قیومیت سودان نیز حل نشد تا اینکه در ۱۹۲۳ استاک فرماندار کل انگلیس در سودان کشته شده زغلول مجبور با استعفا شد. مقارن این پیش آمدها، مذاکرات در اطراف سودان در لندن شروع و تا ۱۹۳۰ ادامه یافت بدون اینکه به نتیجه ای منتهی شود. در واقع انگلیسها نمی خواستند از حق خود نسبت بمصر، باوجود لفافه های عوام

پسند استقلال دست بردارند. حتی مصر در مجمع اتفاق ملل نماینده نداشت در صورتیکه عراق بمضویت شناخته شده بود. در ۱۹۳۶ باب مذاکرات مجدد بین قاهره و لندن مفتوح و به عقد عهدنامه منتهی شد که دو کشور در صورت بروز جنگ متحد باقیمانده، انگلستان حق خواهد داشت از راه و راه آهن های مصری استفاده نموده قوای نظامی خود را باستثنای عده مختصری که در حدود نرعه باقی ماندند، احضار نموده. بالاخره در ۱۹۳۷ کاپیتولاسیون ملتی و مصر به عضویت مجمع اتفاق ملل درآمد. راجع به سودان طرفین با توافق یکدیگر سودان را اداره کنند بدین ترتیب گرچه بموجب عهدنامه سوئز و در ۱۹۳۷ عملاً آثار قیمومیت از بین رفت، یک نوع اتحاد اجباری جانشین آن شد. مسئله مصر بدون اینکه کاملاً حل شده باشد، باقیماند.

هندوستان نگین ذی قیمت حلقه امپراطوری هندوستان نیز متوجه انگلستان بود که از زمان صدارت دیزرائیلی خود مختاری شد رسماً جزء مستعمرات انگلستان درآمد. جمعیت این قاره عظیم به تنهایی بیش از نصف جمعیت تمام امپراطوری بود و بدو ناحیه تقسیم می شد. هند انگلستان با ۲۶۰ میلیون و هند مهاراجه ها با هشتاد میلیون نفرو حاوی ۵۶۷ راجه نشین. اداره امپراطوری هندوستان بموجب قوانین مخصوصی ۱۸۶۱ و ۱۸۹۲ و ۱۹۰۹ رفته رفته بسوی خود مختاری و استقلال داخلی مطوف شد، درشوراهای محلی، افراد هندی عضویت یافته به اصول پارلمانی انگلستان آشنا شده بودند. معذالک پیروزی ژاپن در ۱۹۰۵ احساسات تند و ترقی خواهانه هندیان را برانگیخته، طالب استقلال و حاکمیت کامل خود شدند و درکنگره ۱۹۰۶ تقاضای استقلال نمودند. در دوران جنگ هند صمیمانه با انگلستان همکاری نموده بیش از یک میلیون نفر مجهز و در حدود یکصد هزار نفر کشته در میدانهای جنگ اروپا قربانی داد. کنگره «پان هندو» یا اتحاد هندی در جلسات ۱۹۱۶ در لوکنو، ۱۹۱۷ در کلکته و در ۱۹۱۸ در بمبئی مجاهدت کافی مبنول و مطالبه حق حاکمیت می کرد. هندو و مسلمان با وجود اختلافات دیرینه، در طلب استقلال دست اتحاد بیکدیگر داده، تقاضایشان حصول خود مختاری، ولو در تحت نظر انگلستان بود، تا اینکه «گاندی»

با نفس گرم و فداکاری و کوشش صمیمانه‌اش، این کانون نیمه‌مشمول را شعله‌ور و به جنبش‌های هندی، صورت قیام آزادی خواهانه عمومی داده در سرتاسر قاره بزرگ هندوستان نائره مبارزه و انقلاب در گرفت و در پنجاب کار به کشت و کشتار کشیده شد. آرتش انگلستان مقیم هند کار مقاومت را بجائی رساند که در آوریل ۱۹۱۹، رگبار گلوله و مسلسل عده انبوهی از مردم بی‌سلاح را بخاک هلاکت انداخت و بین انگلیسی و هندی پرده آشتی ناپذیر انداخته شد. در دسامبر همان سال پارلمان انگلستان یک عده قوانین مربوط به اداره هندوستان وضع کرد از جمله برای هند انگلستان پارلمانی مرکب از دو مجلس متشکل از نمایندگان منتخب دولت انگلستان و نیمی از طرف ۹۰۰۰۰۰ انتخاب‌کننده مبعوث شوند. امور مرکزی هند، علاوه بر اعضاء انگلیسی، توسط عده از هندیها که در شورا‌های محلی انتخاب می‌شدند، اداره می‌شده در هند راجه‌ها یک شورای عمومی مرکب از نمایندگان مهاراجه‌ها در دهلی در تحت سرپرستی و ریاست نایب السلطنه هند تشکیل شد.

این اصلاحات که بمنزله اولین مراحل نیل بسوی استقلال و خودمختاری بود، رضایت ملیون را فراهم نکرد در واقع ملیون در تحت سرپرستی گاندی (۱۸۶۹-۱۹۴۸) که تحصیلات خود را در دانشگاه اوکسفورد بانام رسانده در طی اقامت ممتدی که در افریقای جنوبی نموده بود، از مخالفین سرسخت و آشتی ناپذیر اصول استعمار بهره‌عنوانی بود و تقاضا داشت که استقلال تام و تمام هند شناخته شود و چون به آرزوی دیرینه خود نائل نشد، مقاومت منفی پیش گرفت که روش نوینی در انقلابات اجتماعی و سیاسی است. گاندی که مبتکر و مؤسس این نهضت است سرمشق فداکاری و زندگانی‌اش نمونه بارزی است از افراد برجسته که صادقانه در راه نیل به هدف بزرگی، قیام می‌نمایند. بدستور و مقاومت منفی و تحریم امتعه خارجی و عدم همکاری با اروپائیان یگانه اسلحه مؤثر هندیان ملایم و صلح طلب بود. در برابر قساوت و فشار خارجیان و مستعمره جیان و همین حربه قاطع و متناسب با روح نوده هندی بود که حریف قهار را مجبور به تمکین نمود.

اصل سیاست مقاومت منفی متضمن دو هدف مخالف بود، گاندی نه تنها طرفدار مقاومت در برابر سلطه و نفوذ انگلیسیها بود، بلکه معتقد بود باید

هندیها از تبعیت از مدنیت مغرب زمین نیز احتراز جسته گردیستم مکانیزاسیون و اقتصاد ماشینی و صنعتی نگرند، بلکه آداب قدیمی و حرفه صنایع بومی را احیا و مدنیت قدیمی هندی را حفظ نمایند ولی در احیای تمدن قدیمی باید اصلاحات اساسی را مراعات نمایند یعنی از محدودیتهای و تبعیضات سخیف نژادی و مذهبی و کشمکش های فرقه پیر هیزند و مسلمان و هندو، در پی ایدآل بزرگی دست اتحاد بهم داده پیش روند . در برابر گاندی ، عده از هندوان متحد که در مغرب زمین تربیت یافته بودند ، معتقد بودند که هندوستان باید از مهلکه فقر و استیلای جهالت و تمصبات قدیمی نجات یافته، اصول مدنی مغرب زمین را اقتباس نماید، از بسط صنایع و توسعه اصول مدنی، سطح زندگی اش را بالا برده جامعه مترقی و متحد و آزاد بوجود آورد .

«تاتا» یکی از پارسیان روشن فکر و صاحبان سرمایه مقیم در بمبئی ، بدون کمک انگلیسها ، در اوایل قرن ۱۹ در شهر مذکور کارخانجات نساجی بزرگی برپا ساخت و همچنین در همان شهر در ۱۹۰۲ بکمک مهندسين امریکائی ، دستگاه های بزرگ ذوب فلزات احداث شد که در واقع اولین هسته اصلی صنایع سنگین هندوستان محسوب است . صنایع نساجی و فلزسازی هندوستان ، با وجود ضرر هنگفتی که انگلیسها متحمل می شدند ، مطلبی نبود که بتوان جلوی آنرا سد کرد در ۱۹۱۴ صادرات انگلستان به هندوستان، از حیث پارچه های پنبه به نصف و در ۱۹۳۲ به ربع تقلیل یافته بود و دلیل این تقلیل علاوه بر تحریم استعمال مصنوعات خارجی ، همانا کثرت و توسعه روزافزون مراکز صنعتی و تولیدی بمبئی بود که بصورت يك مرکز بسیار مهم درآمد بود . نتیجه این مجاهدات و کوشش ها این شد که انگلستان دریافت که نمی تواند با چنین نهضت دامنهداری مخالفت کند لذا با استقبال آن شتافت در ۱۹۲۹ کنفرانس میزگردی تشکیل و در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ ادامه یافت ولی مذاکرات با شکست مواجه شد و چون هر روز دامنه نهضت کنگره بالا می گرفت، کنفرانس «سیمون» پس از مذاکرات مفصل، بالاخره در ۱۹۳۵ قانون «حکومت هندوستان» را پیشنهاد نمود.

بموجب قانون ۱۹۳۵ در هندوستان تشکیلات اساسی بوجود آمد . هندوستان از نظر سیاسی و اجتماعی تشکیل شد از يك عده دول

وولایات که در تحت سرپرستی حکومت مرکزی اداره میشود . هر يك از دول وولایات دارای پارلمان‌های محلی ووزارتخانه‌هایی بوده وهمگی تابع حکومت مرکزی می‌شد که در تحت نظر دولت انگلستان بود . دولت مرکزی صاحب حق وتو بود . این تشکیلات مرحله جدیدی در پیشرفت استقلال کامل بود . تشکیل حکومت فدرال بسبب تمایلات مختلف ومتنوع ومتضاد مسلمان وهندی بود .

فهرست هندوستان در بیرمانی نیز شیوع یافت. این کشور وسیع از ۱۸۸۵ جزوقلمرو مستعمره انگلستان قرار گرفت ودر طی سالیان متمادی گرفتار انهدام و فقر هولناکی بود ، بطوریکه دولت انگلستان مواجه باهیچگونه اشکالی در اداره واحیای اقتصادی و استفاده از منابع سرشار آن نبود . قبل از الحاق بامپراطوری هند ، از طرف مردم هیچگونه مداخله در اداره امور مستملکه نبود . انگلیسها با فراغت کامل منابع سرشار آنرا مورد بهره برداری قرارداده ، راه آهن وبنا در متعدد احداث نمودند . علاوه بر این شرکت‌های متعدد نفتی مشغول استخراج نفت و سایر مشتقات آن بودند ولی تبلیغات آزادی خواهی گانندی در این سرزمین نیز نفوذ یافت تا بالاخره در ۱۹۳۵ از هندوستان مجزا و در ۱۹۳۷ در تحت سلطه دولت انگلستان با دومجلس حکومتی جدید تأسیس شد. هندوستان و بیرمانی پس از طی این مراحل ، دوران کشمکش خود را ادامه دادند و بدین قرار در ظرف چند سال پس از جنگ ، تشکیلات امپراطوری انگلستان بکلی تغییر شکل یافته بر اساس شالوده جدیدی که آزادی و حق حاکمیت باشد اداره میشود .



## فصل سیم

### امپراطوری فرانسه

فرانسه قبل از جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ دومین قدرت دریائی و مستعمراتی محسوب، جمعیتش متجاوز از یکصد میلیون نفر و مانند امپراطوری انگلستان در ربع مسکون یراکنده بوده . امپراطوری فرانسه در افریقا شامل سر زمین‌های پهناور شمالی و شمالغرب وکنگو و جزائر ماداگاسکار و رئونیون ، در اوقیانوس هند و در آسیا هند و چین ، پونديشری ، شاندر ناگور ، یائون ، گونگ چئو و در امریکا جزائر مارتینیک، گوادلوپ و غیره بود . . در نتیجه جنگ بین الملل قسمت مهمی از مستملکت آلمان نیز بچنگ فرانسه افتاد . در ۱۹۱۴ فرانسه که می‌خواست از مراکش دست بردارد مارشال لیوتی را با عده بسیار کمی در آنجا باقی‌گذارد . لیوتی در سر زمین مذکور دست‌بکار اقدامات بسیار بزرگ و سودمندی شد . با يك نوع حسن تفاهم و تدبیر قابل تحسینی ، به احداث شهر های جدید ، بنادر بزرگ ، راههای شوسه و راه آهن و بهره برداری از زمین‌های فلاحتی پرداخته دولت

فرانسه را بعنوان حامی و ناجی کشور معرفی نمود بدون اینکه قلوب بومیان را مکدر و ناراضی کند .

معدنک پس از پایان جنگ بین‌المللی اول ، شور آزادی، در ممالک مسلمان ، منجمله در شمال افریقا، قلوب مردم و بخصوص جوانان را تهییج می‌کرد . در تونس، به تقلید از فرقه سیاسی «ترك جوان» حزب « تونس جوان» تشکیل شد که طبقه منورالفکر از آن جانب‌داری نمود . هوا خواه‌لغو قیمومیت‌خارجیان شدند. در ۱۹۲۱ رئیس حزب بنام شیخ طحالبی تبعید شد ولی در ۱۹۲۲ حزب دیگری که بیشتر هدف احیای اقتصادی داشت جانشین آن شد .

در الجزیره که هشت میلیون جمعیت مرکب از يك میلیون اروپائی ( ۸۰۰ هزار فرانسوی)، جریان آزادی خواهی ورهائی از قید استعمار متشتت بود . عده هوا خواه استقلال و برخی معتقد بودند که ملت الجزیره با ملت فرانسه ادغام شود با این شرط که مسلمانان سنن دینی خود را منجمله تعدد زوجات محفوظ بدارند .

ولی در مراکش جریان ضد استعمار بیشتر در ناحیه کوهستانی و بین طوائف صحرا نشین غلبه یافت و وقایع خونین اتفاق افتاد . از جمله عبدالکریم مشهور که اسپانیولی ها را سخت شکست داد. ۱۲۰ عرابه توپ و ۱۲۰۰۰ نفر اسیر گرفت و اسپانیولها مجبور شدند چهار میلیون یزتا ، غرامت برای آزادی اسرا بپردازند. عبدالکریم در رأس ده هزار فدائی مجاهد «جمهوری مؤتلفه صحرائنشینان» را در «ریف» برپا کرد که بالاخره در ۱۹۲۵ قلع و قمع شد . در صورتیکه در مراکش فرانسه . تحولات سریع و مهم فلاحتی و تجاری و معدنی صورت گرفته بندر « کزابلانکا» بصورت بندر مهم افریقائی در آمد .

مستملکات فرانسه در «افریقای سیاه» پس از مصادره مستعمرات آلمان توسعه فراوانی یافت و با وجود بعضی هیجانات آزادی خواهی در طبقه تحصیل کرده ، اکثریت قاطع مردم تقریباً بحال نیمه وحشی و در منتهای فقر زندگانی می‌کردند.

رویه‌رفته فعالیت فرانسویان ، بااستثنای آنچه در ترقی و تعالی قلمرو مسلمانان صورت گرفت، در سایر قسمت ها بیای اقدامات انگلستان و بلژیکها در افریقا نمی‌رسید . درست است که علیه امراض

ساریه نواحی استوائی مبارزاتی آغاز نموده و در حوضه نیجریه عملیات ساختمانی مهم در احیای کشاورزی صورت گرفت و بندر «داکار» بصورت مرکز تجاری مهمی در آمد معذک عقیده عمومی فرانسویان چندان به مناطق افریقای سیاه علاقمند نبود و بیشتر جنبه سیاسی داشت . البته جزیره بزرگ ماداگاسکار با چهار میلیون جمعیت از حیث رشد و توسعه اقتصادی بمراتب بیشتر از مناطق افریقای مرکزی تقویت شده و همچنین جزیره بزرگ «رئونیون» که در وسط راه هند و چین فرانسه و از نظر سوق الجیشی حائز اهمیت بسیاری بود ترقی فراوان نمود.

ولی مهمترین تغییرات اساسی مستعمراتی هندوچین فرانسه پس از پایان جنگ بین المللی در

سرزمین وسیع و حاصلخیز هند و چین صورت گرفته و هیجانان ملی در مجاورت بیرمانی و هندوستان بآنجا نیز سرایت نمود . هند و چین دارای مدنیت بسیار قدیمی و مرکب از سه ناحیه «ویتنام»، «لائوس» و «کامبوج» است که علائق مذهبی فراوانی باچین دارد ( پیروان مذهب کنفوسیوس ، تائو و بودا ) . ویت نام «آنام» قبل از اینکه بصورت مستملکه فرانسه در آید قریب هزار سال استقلال کامل داشت و امپراطوری آنام در برابر تعدیات چین توانسته بود آزادی خود را محفوظ بدارد . ولی در ۱۸۶۷ اشغال خارجیان این اتحاد ( آنام - تنکن ) را در هم شکست بدین معنی که ایالت بزرگ «کششین» را جبراً از آنام مجزا و در تحت نظر حکمران کل هند و چین قرار داد. نفوذ پادشاه روز بروز ضعیف تر می شد و طبقه حاکمه سابق بکلی از دخالت در امور کشور خودمطرود شدند . در ۱۸۸۰ شورائی مرکب از فرانسویان و بعضی از افراد آنامی از طرف اطاق تجارت و کشاورزی تشکیل یافت . در کامبوج تحولات اجتماعی عمیق تر بود . در نتیجه فروش یا واگذار نمودن اراضی به طبقه کشاورزان ، محصولات فلاحتی توسعه و بازار تجارت داخلی رونق فراوان یافت و یک طبقه جدید کشاورز خرده مالک نروتمند که در آسیا عموماً بی سابقه و کشاورزان از حق مالکیت محروم و در منتهای عسرت زندگانی می کنند تشکیل یافت.

همچنین در «تنکن» معادن ذغال ، قلع ، آهن و روی

سرعت استخراج و بازار فعالیت معدنی رواج یافت « پول دومر » حکمران کل هند و چین از سال ۱۸۹۷ کوشش فراوانی بکار برد که ایالات مختلف هند و چین را متحد نموده سیستم اقتصادی سالوعمومی، مبتنی بر عوائد گمرکی و انحصارات و مالیات بر در آمد ( که بعلت فقر مردم ) ناچیز بود و یک بودجه مرتب تنظیم و در واقع استقلال اقتصادی را تأمین کرد - بالنتیجه توانست به احداث راههای جدید و خطوط آهن و بنادر متعدد بپردازد . صنایع داخلی از قبیل نساجی، سیمان سازی و غیره رواج یافته در مقابل هانوئی یعنی پایتخت اداری کشور ، شهر تروتمند «سایکون» مرکز اقتصاد کشور بوجود آمد. سطح زندگی مردم سرعت بالا رفت . مقارن این ترقیات مادی ، بعضی جریانات سیاسی از طرف هواخواهان استقلال و مخصوصاً عده ای که از زاین مهاجرت نموده بودند محسوس میشد - زاینی ها سلاح مخفی وارد کشور نموده در ۱۹۰۸ جریانات زیرزمینی کلاماً محسوس شده دولت فرانسه مجبور شد دانشگاه هند و چین را که در ۱۹۰۶ افتتاح نموده بود به بند و محرکین انقلاب را دستگیر سازد. مقارن این ایام انقلاب ملی چین روز بروز رونق و موجب تشدید هیجانان ملی ها شد. در ۱۹۱۱ حکومت موقت جمهوری آنام تشکیل گردید . هیجانان ملی صریحاً بدو گروه مختلف تقسیم میشد ، عده طرفدار ابقای امپراطور آنام ، بنام حفظ سنن ملی و قدیمی و برخی دیگر از پیروان افکار روسو و منتسکیو طالب استقلال کامل بودند زیرا امپراطور را در زیر سلطه فرانسویان فاقد ارزش واقعی میدانستند . « دوی تام » در ۱۹۱۶ از پایتخت فرار کرد . در رأس هواخواهان خود قرار گرفت ولی کمی بعد توقیف و به الجزیره تبعید و « خائی - دین » جانشین او شد .

فرانسه فهمید که برای مقابله با این هیجانان باید بر فورمهای اجتماعی تمکین نماید لذا « آلبر سارو » را که از رادیکالها بود بسمت حکمران کل مأمور اصلاحات اجتماعی نمود . آلبر سارو دانشگاه را باز نموده ، تعلیم و تربیت را تعمیه داده رضایت و اعتماد مردم را تا درجه نسبت به فرانسویان جلب کرد تا جائیکه در جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ یکصد هزار نفر از اهالی هند و چین بعنوان سرباز و کلرگر در صفوف ارتش فرانسه مشغول خدمت شدند . طبقه تحصیل کرده چه در

دانشگاه‌های ژاپن و چه در مراکز تعلیمی مغرب زمین زندگانی خود را کاملاً به سنن و آداب مغرب‌زمینی تطبیق دادند ولی اکثریت قاطع توده مردم که بیسواد بودند باین جریانات ترقی‌لاقید و بی‌اعتنا ماندند. يك طبقه وکلای دادگستری، پزشکان و کارمندان و غیره با آداب و عادات مغرب‌زمینی بوجود آمد که از نظر سیاسی با فرانسویان توافق نظر داشته در انتظار وقوع آزادی بسر می‌بردند. حزب دیگری با تمایلات مشروطه‌طلبی، پس از مراجعت پادشاه آنان از اروپا تشکیل شده عده کثیری از توده مردم را علاوه بر تحصیل‌کردگان اروپائی بدور خود جلب کرد. در برابر این احزاب ترقی‌خواه و استقلال‌طلب، حزب دیگری مرکب از ده تا پانزده هزار نفر اکثراً از کارمندان فرانسوی و عده‌ای از مریدان سنن مغرب‌زمین که دستگاه حاکمه بیست و دو میلیون ویتنامی محسوب می‌شد بوجود آمد. این حزب در باطن مخالف هرگونه مشارکت توده ویتنامی‌ها در حقوق حاکمیت خود بودند. پس از عزیمت «سارو» در ۱۹۱۹. جانشینش «لونگ» همان سیاست آزادی‌خواهی را تعقیب می‌نمود ولی در برابر هیجاناندامنه دارا فکر و تقاضاهای عمومی، «مرلن» سیاست قدیمی را بکلی رها نموده، با عناوین برتری‌نژادی و این قبیل القائات مستعمراتی به آتش هیجانان مردم دامن زد و در نتیجه سه صدی علیه جان حکمران، مبارزه نهائی بصورت علنی و مؤثر در آمد. مقارن همین ایام در فرانسه جناح چپ رادیکالها روی کار آمد (۱۹۲۳) و مردم ویتنام امیدوار شدند که سیاست آزادی‌مجدداً تقویت یابد بالنتیجه در ۱۹۲۵ يك نفر سوسیالیست «وارن» بسمت حکمران کل برگزیده شد ولی وارن روی خوش با توقعات عمومی مردم، مبنی بر طرفداری از دستگاه سلطنتی نشان نداده بیشتر بر شد بنیه اداری و تعمیم اصول سوسیالیسم علاقه نشان می‌داد و روی همین زمینه بود که از اختیارات قضائی امپراطور کاسته، در آنان و تنکن مجلس مشاوره تاسیس و در کادر مستخدمین تجدید نظر نموده عده‌ای از ویتنامی‌ها را وارد ساخت و در واقع يك رژیم انتخاباتی روی کاغذ طراحی کرد، همچنین حزب «ترقیخواه» را منحل نموده اختیارات مجالس محلی را محدود نمود. نتیجه این اقدامات که در لوای ظاهری همکاری، نیات اعمال‌زور و مستعمراتی را در برداشت

این شد که جنبش‌های سری در تحت هدایت «حزب ملی» بوجود آمده مرام خود را احیای ملیت ، استقرار اصول دموکراسی ، اشاعه مرام سوسیالیسم اعلام داشته تشکیلاتی که از حزب اشتراکی روسیه اتخاذ شده بود بوجود آورده طرفدار جمهوری شد . مقارن این احوال حزب دیگری که صریحاً تمایلات اشتراکی داشت تشکیل گردیده در ۱۹۲۷ مجموعه ازسندیگای کمونیستی ممالک مجاوراقیانوس کبیر بوجود آمد . نتیجه این جریانات برپا شدن شورش ۱۹۲۸ و متعاقب آن شورش ۱۹۲۹ شد که بوسیله قوای نظامی و بمباران‌های سخت سرکوب شد ولی نمیتوانستند با این اقدامات بر هیجانان عمومی غلبه نمایند و حزب کمونیسم علناً بوجود آمد . در ۱۹۳۰ قحطی بزرگی در آنام بوجود آمد و شورشهای دامن‌داری برپا شد . ولی رؤسای کمونیسم سرکوب و به حبس و تبعید محکوم شدند گرچه در نتیجه این عملیات سران کمونیسم منکوب شدند معذالک جنبش کمونیسم از بین نرفت زیرا طبقه تحصیل کرده با نوده مردم و کارگران دست بدست داده از هیچ اقدامی فروگذار نمی نمایند .

در ۱۹۳۲ «بائو - دائی» پس از ده سال تحصیل در فرانسه به هندوچین مراجعت نموده امیدوار بود کشورش را با اصول آزادی اداره کند . مقاله نامه ۱۹۲۵ که اختیارات پادشاه را سلب کرده بود ملنی و پادشاه رأساً زمام کلیه امور را بدست گرفته نوید اصلاحات اساسی را داد . در واقع در این جریانات ، اوضاع اقتصادی و کشاورزی نسبت به سابق ترقی نموده ، تولید کنندگان جنوب ، شروط حیاتی کارگران خود را بهتر نموده بودند ولی آنچه که عموم مردم مطالبه می کردند تحول اجتماعی و آزادی داخلی کشور بود که اتفاقاً مقارن شد با رویکار آمدن «جبهه ملی» در فرانسه در ۱۹۳۶ و یکبار دیگر مردم امیدوار شدند که با رویکار آمدن طرفداران استقلال ، تحولات اجتماعی مورد تقاضایشان جامه عمل بیوشد . در واقع آزادی مطبوعات و بیان مجاز شناخته شد ، سندیگاهای کارگری آزاد شد ولی کمونیست ها در صدد برپا ساختن انقلاب و اشاعه آن در سراسر کشور بودند . علاوه بر این حزب دیگری که سنن قدیمی «کائودائیس» را با القائنات منهدمی مرام خود قرار داده بود بوجود آمد که تمایلات سیستم ژاپنی داشت . روی

این هیجانانگیز و خطرناک امپراطور مسافرتی به فرانسه نموده  
اجرای يك سلسله اصلاحات اجتماعی را درخواست نمود که باشکست  
کامل مواجه شد .

وضع فرانسه در هندوچین مانند وضع انگلیسها در هندوستان  
بود . طرفداران اصلاحات اجتماعی نه تنها در لنواصول مستملکاتی  
یافتاری داشتند بلکه می‌کوشیدند که فرانسوی و انگلیسی از قلمرو  
تاریخی‌شان خارج شوند .

گواينکه برنامه اقتصادی فرانسویان نتایج خود را ظاهر ساخته  
کشاورزی و استخراج معادن و احداث راه‌های شوسه و آهن و بنادر،  
فعالیت مردم را رونق داد . سرمایه‌های هنگفت در حدود ۴۰۰ میلیون  
پیاستر در شئون مختلف اقتصادی بکار برده و خود ویت‌نامی‌ها متجاوز  
از يك میلیارد و دوست میلیون سرمایه‌گذاری نمودند که نتایج مؤثری  
ببار آورده بود . قیمت محصولات تولیدی ویت‌نام از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷  
از ۷۵۰ میلیون به ۱۰۱۴ میلیون پیاستر ترقی نموده بود . اما همین رونق  
بازار اقتصادی بر اختلاف طبقه که تمدن و آداب و عادات مغرب‌زمینی  
را فرا گرفته با توده عظیم مردم بیشتر و زنده‌تر می‌شد . من‌باب مثال  
عایدات مردم را ذکر می‌نمائیم . در ۱۹۳۱ ، عایدی متوسط یک نفر اروپائی  
غیر نظامی در سال ۵۰۰۰ پیاستر و نظامی ۶۰۰ پیاستر بود در صورتیکه  
عایدی بومیان ، در طبقه ثروتمند هر نفر در سال ۶۰۰۰ پیاستر و  
۱۶۸ پیاستر مردم متوسط فقط ۴۹ پیاستر مردم فقیر و طبقه سیم بود  
که ۹۰ درصد کل جمعیت بودند . بنابراین اشغال فرانسویها عملاً سطح  
زندگانی طبقه سیم را تعالی نداده ، بلکه طبقه جدیدی از بین کسانی  
که خود را با آنها نزدیک نموده بودند بوجود آورده بود که اختلاف  
طبقاتی را بیشتر محسوس می‌نمود . این فقر عمومی که مبتلا به مشرق‌زمین  
و یکی از مسائل دشواری است که مبارزه با آن بسیار طولانی و سخت  
است که اصول مستعمراتی و سیاست مستملکاتی نه تنها آنرا مرتفع ننموده  
بلکه به تزئید آن کمک کرد . مثلاً عایدات يك خانواده فقیر  
ویت‌نامی مرکب از ۵ نفر در سال ۱۵۴ پیاستر است و حال آنکه همان  
خانواده در فرانسه ۱۲۰۰۰ فرانک عایدی دارد .

ریشه این تفاوت فاحش و زیان بخش شاید یکی این باشد که

طرفداران اصول استعمار ، برای سیستم اقتصادی خود دوشق متمایز و مختلف قائل میشوند بدون اینکه سعی کنند آن دو را با یکدیگر تلفیق دهند ، سیاست بسط صادرات ، سیاست اقتصادی بومی و محلی هندوچین ظاهراً جزو قلمرو فرانسه درآمده بود یعنی اتحاد گمرکی داشت محصولات فرانسه ، بدون پرداخت حقوق گمرکی وارد میشد در صورتیکه برای محصولات خارجی از ۵۰ تا ۱۸۰ درصد گمرک تعلق می گرفت . محصولات بومی هندوچین بدون تعرفه وارد فرانسه میشد اما چون این معامله بنفع فرانسه تمام می شد ، تمایل سیاست صادراتی معزز بود . از طرف دیگر ۴۹٪ واردات به آنام توسط طبقه ثروتمند مصرف میشد که فقط ده درصد جمعیت کشور بود .

فرانسویها در ویت نام عملیات مهم اجتماعی و فنی انجام دادند شروط زندگانی و بهداشتی و جلوگیری از امراض ساریه را ترقی دادند . مرگ اطفال در ۱۹۲۵ در حدود ۴۴ درصد بود و حال آنکه در ۱۹۳۸ به ۱۹٪ تقلیل یافته بود . (در پاریس در همین سال کمتر از ۵ درصد بود) مریضخانه های متعدد و مجهز تأسیس نموده رویهمرفته مردم بومی هندوچین از مزایای مهمی برخوردار شدند .

علاوه بر این در نتیجه وجود فرانسویان یک طبقه منورالفکر و بااطلاع بوجود آمد . ولی فرانسویان مرتکب این خطا شدند که نخواستند از اول کارهای محلی و اجتماعی را به این طبقه واگذار نمایند لذا چون از مداخله در امور مأیوس شدند ، در تحت تلقینات افکار اروپائی و اصول اجتماعی که اقتباس نموده بودند در صدد مخالفت با فرانسویان برآمده یک طبقه ملی مخالف ، صاحب آمال اجتماعی بوجود آمد که بالمآل مخالف استقرار و استعمار خارجیان و طرفدار طرد آنان و بدست گرفتن زمام امور مملکت خویش بودند .

تفاوت فاحشی که در سازمان مستعمراتی فرانسه با مقایسه امپراطوری انگلستان وجود دارد در اینست که در مستعمرات فرانسه (باستثنای الجزایر و جزیره رئونیون و کانادا) نژاد فرانسوی به نسبت بسیار قلیلی سکنی گزیده اند در صورتیکه عده از مستملکات سابق انگلستان از مهاجرت افراد انگلیسی در قرون سابق تشکیل شده و بهمین دلیل ، دولت انگلستان توانست پس از رشد و ترقی مردم مستعمرات مجموعه ای



از دول مشترك المنافع بوجود آورد در صورتیکه در مستملکات فرانسه چنین احتمالی موجود نیست . در واقع در کانادا که یکی از قدیمی ترین مستعمرات فرانسه بود ، عده از افراد فرانسوی سکنی داشته و مدتی زبان و مدنیت فرانسه در آن سرزمین وسیع رایج بود منتها چون در قرن هیجدهم نتوانست از آن دفاع کند ، بدست حریف افتاد و اکنون يك اقلیت ناچیزی هنوز زبان و شعائر فرانسوی را محفوظ داشته اند . در هندوچین نیز در مقابل ۲۲ میلیون نفر بومی فقط ۱۲ هزار نفر فرانسوی وجود داشت . فقط در الجزایر و افریقای شمالی است که در برابر ۵۰ میلیون مسلمان ۱ میلیون نفر فرانسوی و اروپائی سکنی گزیده اند . بدین قرار وجود قدرت دریائی ، برای محافظت چنین امپراطوری وسیع که در پنج قطعه عالم پراکنده است ، برای فرانسه يك امر حیاتی بود . قبل از جنگ بین المللی اول فرانسه دومین قدرت مستعمراتی محسوب و دومین قدرت دریائی را در اختیار داشت . پس از پایان جنگ اولویت دریائی نصیب انگلوساکسن ها شد و فرانسه در ردیف سیم قدرت دریائی قرار گرفت ، (انگلو ساکسن ها ۵ ، ژاپن ۳ و فرانسه ۱۷۶) بنابراین دیگر موضوع دفاع هندوچین از حیثه قدرت فرانسه خارج شده در معرض تجاوز قدرت حریفان زورمند یعنی آنگلو ساکسن ها و ژاپن قرار گرفت . به همین ترتیب ماداگاسکار و رئونیون در اقیانوس هند که مرکز سلطه انگلستان بود بدون حامی قرار گرفت . بقیه مراکز از قبیل آنطیل ها و گویان و غیره نیز مستقیماً در منطقه نفوذ واقعی ممالک متحده امریکا بود . علاوه بر این در دریای مدیترانه نیز حریف زورمند دیگری یعنی ایتالی چشم به مستملکات افریقای شمالی دوخته و فرانسه نمیتوانست از واحدهای مدیترانه برای حفاظت مستملکات در دست بکاهد . بنابراین منطقه حیاتی مستملکات فرانسه در مدیترانه ، شامل الجزیره و تحت الحمایه های مراکش و تونس و افریقای سیاه است که تازه جز یاهمکاری و موافقت انگلستان ( چون جبل الطارق را در دست دارد) حفاظتشان میسر نیست . بدین جهت سیاست مستعمراتی فرانسه اصولاً روی همکاری با انگلستان و امریکا یعنی استفاده از همکاری قدرت دریائی انگلوساکسن ها قرار گرفت ولی فرانسه نمی توانست ، مادامی که در رؤس سیاست بین المللی و روش اقتصادی با دول منکور

هم آهنگی کامل داشته باشد ، از مزایای توانائی دریائی‌شان ، درحفظ و حراست مستملکات خود استفاده برد .

سیاست اروپائی فرانسه  
با سیاست بحری‌اش  
قابل تملیق نبود

ولی کشور فرانسه که اخیراً پایبند سیاست مستمراتی و توسعه مستملکاتی شده و بالمآل سیاست بحری خود را تقویت میکرد ، از ایام قدیم در اروپا یکی از قدرت‌های قابل توجه بود

و سیاست خارجی اروپائی در برابر حریفان خود دارا بود و حیاتش بستگی داشت که سیاست دیرین خود را ، در برابر رقیبان تاریخی و زورمند خویش ، یعنی اسپانی ، اطریش ، پروس و امپراطوری آلمان تعقیب نموده ، اگر در قاره اروپا ، اولویت بلامعارض بدست نیآورد ، لااقل نفوذ و قدرت تاریخی‌اش را حفظ کند .

این دو سیاست مختلف یعنی سیاست مستمراتی و بحری با سیاست قاره که مقابله با حریفان قاره اروپا است از قرن هفدهم سابقه داشت . گاهی با انگلستان نزدیک شده به تقویت مبانی سیاست بحری‌اش متکی می‌شد و زمانی درصدد تشیید تقویت سیاست ارضی و قاره‌ای برای مقابله با دول مرکزی می‌شده در نیمه دوم قرن نوزدهم ناپلئون سیم در کنفرانس پاریس ، با انگلستان متحد شده و در صدد برآمد ، بانگاه چنین اتحادی با امپراطوری آلمان دست و پنجه نرم کند . عاقبت این سیاست به شکست فاحش سدان ( جنگ ۱۸۷۰ ) منتهی و بساط امپراطوری برجیده شده جمهوری سیم آغاز شد . جمهوری سیم دست از تعقیب سیاست قاره برداشت و بانگاه سیاست بحری به بسط مستملکات خویش پرداخت منتها با این تفاوت که برخلاف دوران « رستوراسیون » و امپراطوری دوم بجای همکاری و سازش با سیاست انگلستان ، علی‌رغم سیاست دریائی آن دولت اقدام نمود . نتیجه این سیاست بحری بدون همکاری با انگلستان ، از دست دادن مصر و افتضاح « فاشودا » بود لذا یکبار دیگر برای تثبیت موقعیت خطرناک خویش در قاره اروپا و مقابله با نفوذ دائم‌التزاید امپراطوری آلمان به تشیید مبانی سیاسی قاره پرداخت و این بار با روسیه تزاری عقد الفت و اتحاد بست . اتحاد با روسیه که نتیجه سیاست « بولانریست » یعنی ثمره پافشاری ژنرال « بولانژه » است ، فرانسه را ملزم ساخت که دو میلیارد فرانک طلا در

داخل روسیه (منجمله احداث راه آهن سیبری) خرج کند و عاقبت نیز منجر به جنگ جهانی ۱۹۱۴ شد.

پس از آغاز جنگ، فرانسه که ملتفت شد اتحاد با روسیه، امید و آرزوی او را تأمین ننموده، یکبار دیگر از سیاست قاره خود دست کشیده متوجه اتحاد با انگلستان یعنی سیاست بحری شد. روسیه در حین جنگ، در زیر ضربات انقلاب ازپا درآمد، انگلستان از راه دریا او را حفظ و امریکارا وارد جنگ کرد و اتحاد امریکا و انگلستان و فرانسه و محاصره دریائی بالاخره آلمان را ازپا درآورد.

پس از پایان جنگ، فرانسه پس از مدتی تردید، بالاخره بعد از تضمین سرحدات شرقی اش از طرف انگلوساکسن ها، یکبار دیگر متوجه سیاست دریائی شد. اما پس از آنکه امریکا از تمهد خود شانه خالی کرد، تضمین انگلستان نیز بخودی خود لغو می شد و امید فرانسه در احیای امور صنعتی و ترمیم خرابی ها و جبران خسارات جنگی منحصر شد باخذ غرامات از آلمان که آنهم بطوری که تذکر داده شد، هر روز با اشکال جدیدی روبرو شده دردی را دوا نمی کرد. از طرف دیگر انگلوساکسن ها که تمایل فرانسه را به سیاست دریائی منحصرأ بمنظور بسط قدرت مستملکاتی اش می دانستند، چون اصولاً نظر خوشی به توسعه مستعمرات دول اروپائی نداشتند، روی خوشی بالقائات فرانسه نشان نداده و چنانکه دیدیم در کنفرانس واشنگتن فرانسه را از قدرت های دریائی طراز اول خارج نموده در ردیف سیم بلکه چهارم قراردادند. فرانسه که در سیاست قاره مواجه با ناکلمی و در سیاست بحری شکست خورده بود ناچار شد به متحدین و همکاران قدیمی قاره اروپا متوجه شود و با دولت بلژیک در ۱۹۲۰ قرارداد همکاری نظامی منعقد و چون انگلیسها با مشارکت در چنین پیمانی مخالفت کردند، ناچار پیمان بین دو دولت محدود شد و از همان بادی امر مسلم بود که اتحاد با بلژیک به تنهایی برای ضمانت و حراست فرانسه کافی نیست. لذا یکبار دیگر سودای تقویت سیاست قاره بوسیله عقد اتحاد با دول مرکزی و بالکن افتاد و چنانکه دیدیم پس از نجات لهستان از جنگال سلطه کمونیستی در ۱۹۲۱ پیمان اتحاد منعقد نموده متعاقب آن با سایر دول منتشرع از اطریش- هنگری یعنی، یوگوسلاوی، چکواسلواکی،

رومانی در ظرف چندسال پیمانهای اتحاد منعقد و «اتحاد صغیر» بوجود آمد. (۱۹۳۳) اما پیمان اتحاد نظامی، بدون کمک‌های مالی مهم، نقش بر دیوار بود، لذا فرانسه مبالغ خطیری در این راه، در احیای اقتصادیات اتحاد صغیر خرج کرد.

اتحاد صغیر و پیمانهای نظامی و اتحاد سیاسی و کمک‌های مالی يك عیب بزرگ داشت که چون دول آلمان و روسیه بعزت انتزاع قسمت‌های مهمی از سرحداتشان وضمیمه نمودن بدول اتحاد صغیر ناراضی بودند، با نظر خصومت‌آمیزی بدان نگریسته و در واقع پیمانهای اتحاد صغیر بدون اینکه واقماً بحال فرانسه مفید واقع شود، بروخامت اوضاع اروپا افزود و راه خصومت و بهانه‌جوئی دول مقتدر آروپائی را هموار ساخت تا جائی که حریف مقتدر، در «راپولو» قراردادی بین خود منعقد و جواب تهدیدات فرانسه را دادند.

انگلستان که متوجه خطرات عظیم سیستم اتحادیه قاره بود، در کنفرانس «کان» با «بریان» پیمانی منعقد نمود که «چنانچه خاک فرانسه از طرف آلمان، بدون اینکه تحریکاتی از ناحیه فرانسویان صورت بگیرد، مورد تجاوز قرار گرفت، ملت انگلستان با تمام قوای خود به پشتیبانی ملت فرانسه خواهد شتافت» درپاریس پیمان «کان» از این نظر که صحبتی از اتحادیه صغیر در آن نشده و این‌گونه قراردادهای دوجانبه بالمآل منتهی به این میشود که سیاست فرانسه تابع سیاست انگلستان شود، مورد انتقاد قرار گرفت و بالاخره «میلران» عمل «بریان» را تخطئه نمود.

از این پس فرانسه ناچار سیاست اتحاد صغیر را با شدت و قدرت ادامه داد.

نکته جالب توجه در سیاست جدیدفرانسه اینست که هیچیک از دول اتحاد صغیر نمی‌توانستند عملاً در حین ضرورت به فرانسه کمکی کنند و عملاً فقط بلژیک در اشغال روهه در ۱۹۲۳ بکمکش شتافت و باز سیاست جدید قاره نه تنها فرانسه را از انگلستان جدا کرد، بلکه موجب تحریک حریف دیگری شد که در مدیترانه با او در سیاست بحری شریک و در میراث امپراطوری اطریش-هنگری سهم بلکه داعیه رقابت داشت یعنی ایتالی. فرانسه می‌توانست با عقد الفت

با ایتالی ، انگلستان بلکه آمریکا را به تعقیب يك سیاست بحری تدافعی جلب کند، ولی مصلحت خود را در این دید که سریعاً به سیاست قاره و اتحاد صغیر تکیه کند و به این هوی نفوذ وسلطه خود را در اروپا مسلم بسازد. این سیاست، چنانکه متفکر شدیم مخاطرات چندی دربر داشت وعاقبت مانند اتحاد باروسیه ، در روز کارزارمهمل و بی فائده شد.

## فصل چهارم

### دول مستعمراتی قدر دوم و سوم

۱- تسلط دریائی انگلستان سیاست مستعمراتی اسپانی و پرتغال و هلند را تحت الشعاع خود قرار داده بود

پس از دو قدرت مستعمراتی انگلستان و فرانسه، دول هلند، اسپانی و پرتغال با سابقه دیرینه که در اکتشاف قاره‌ها و اراضی جدید داشتند و خود در قرون معاصر در ردیف دول قدر دوم و سوم قرار گرفته، صاحب اراضی وسیعی در قاره‌های دنیا شدند. پرتغال

مستملکات پرتغال  
بدون همکاری قدرت  
دریائی انگلستان  
پایدار نیست

در افریقا «آنگولا» موزامبیک، گینه، جزایر مادر، جزایر دماغسیر، در آسیا، گوالا، دالو، تیمور و شبه جزیره ماکائو و غیره را در تصاحب خود دارد که در واقع باقیمانده يك امپراطوری بزرگی است که چون خود از دارا بودن بحریه بزرگی محروم و اوضاع اقتصادی‌اش و از گون و رو به انحطاط بود بقایای امپراطوری بزرگش که روزی در دنیا درجه

اول را حائز بود بموجب پیمان ۱۷۰۳، عملاً تحت الشعاع سیاست انگلستان درآمد.

دولت پرتغال در ۱۸۹۰ می‌خواست دو مستعمره مهم افریقای جنوبی یعنی موزامبیک و آنکولا را بهم وصل کند ولی انگلستان که سرگرم احیای اقتصادی «رودزیا» بود مخالفت کرد و پرتغال ناچار تمکین نمود. و باز در ۱۸۹۸ که قوای پرتغالی به «رودزیا» حمله ور شدند «سیسیل رودز» پس از عقب‌راندن قوای مهاجم قسمتی از موزامبیک را به آلمان واگذار کرد و بدین قرار یک نوع نظارت و تسلط سیاسی در مستعمرات پرتغال را برای خود مسلم ساخت.

اسپانی کمتر از پرتغال مستعمرات وسیع دیرینه خود را نگاهداری کرد، در واقع پس از جنگ با ممالک متحده امریکا جزائر آنطیل را از دست داد و مجبور شد پایگاه هائی نیز در اقیانوس کبیر به آلمان واگذار کند. پس از این شکست‌ها، مستملکات اسپانی در افریقا محدود به ناحیه کوچکی در مراکش و در اقیانوس کبیر جزائر کناری و بعضی جزائر دیگر شد. انگلستان در ۱۸۳۹ با دعاوی اسپانی بر مراکش مخالفت نموده و در اوائل قرن بیستم، ناحیه کوچک ریف را برای اسپانی در مراکش تأیید نمود. و بعدها برای موازنه علیه تسلط فرانسویان در مراکش، ناحیه از جبل الطارق و باریکه از ساحل مدیترانه را به اسپانی واگذار نمود.

کشور هلند در امریکا صاحب مستعمره گویان  
مستملکات هلند  
هلند یا «سورینام» و چند پایگاه در آنتیل‌ها  
و جزائر «کوراسو» و قسمتی از «سن مارتن»  
و در آسیا مجمع‌الجزائر بسیار حاصلخیز «آنسولاند» بود که شاید بهترین  
مستعمره آسیائی محسوب میشد. در ۱۹۱۴ مجموع جمعیت مستملکات  
هلند ۴۰ میلیون نفر بود در صورتی که جمعیت اصلی کشور هلند از ۶  
ملیون نفر تجاوز نمی‌کرد. جمعیت مستعمراتش در ۱۹۳۸ به شصت  
ملیون نفر رسید. مجمع‌الجزائر «آنسولاند» (جاوه - سوماترا و  
قسمتی از برنئو) از قرن هفدهم مهمترین عامل ثروت هلند محسوب

می‌شد در ۱۹۲۳ در این مجمع الجزائر به تنهایی ۹ درصد کل محصول قند عالم و جهل درصد کاتوجوک، صد درصد گنگنه بدست می‌آمد. علاوه بر این شصت هزار تن قهوه و مقدار مهمی چای و توتون و یگربیع محصول قلع (که در سنگاپور در کارخانه‌های انگلیس ذوب و فراهم و به ۳۲۰۰۰ تن بالغ می‌شد) بدست می‌آورد. مقادیر مهمی آهن - ذغالسنگ، طلا، مس، نقره و الماس و آنتی‌موآن و هجده میلیون تن نفت بدست شرکت مقتدر «رویال دچ» استخراج می‌شد.

برای استخراج و فراهم نمودن این محصولات عظیم بیش از شش میلیارد فلورن سرمایه‌گذاری شده که ۳۵ میلیارد آن متعلق به هلندیها بود. جمع صادرات انسولاند در این سال به ۱۵۳۰ میلیون و وارداتش به ۶۷۰ میلیون فلورن می‌رسید. بنابراین نفع سالیانه از ۸۶۰ میلیون فلورن تجاوز می‌کرد که ۶۰ درصد آن عاید هلندیها و ۲۵ درصد بچیب انگلیسها سرازیر می‌شد. بدین نحو عایدات خالص سرمایه از ده درصد تجاوز می‌نمود و این رقم مهمترین و پربرکت‌ترین عایدات شرکت‌های بزرگ و مستعمرات ثروتمند بود. جمعیت مجمع-الجزائر به نسبت زیادی رو به تزاید بود به نحوی که در این سال جمعیت نسبی جزائر بین ۵۰ تا ۲۰۰ نفر در کیلومتر مربع بالغ می‌شد. گرچه هلندیها در آبیاری و استفاده از زمین‌های بایر و سایر منابع معدنی کوشش فراوانی بکار بردند ولی چون تکثیر جمعیت بیش از اقدامات اصلاحی بود، توده عظیم بومیان در فقر و فلاکت فراوانی بسربرده سطح زندگانشان بسیار پائین بود. بخصوص که هلندیها اصلاحات اساسی در تشکیلات اجتماعی و ترقی سطح معلومات و زندگانی بومیان وارد نکرده اکثریت قاطع مردم به کشاورزی اشتغال داشته در کلبه‌های محقر قدیمی، بدون هیچگونه ارتباط با عالم خارج زیست می‌کردند. کلیه فعالیت اقتصادی منحصرأدر دست اروپائیان، چینی‌ها، ژاپنی‌ها، اعراب و هندیان قرار داشت و در بنادر صادراتی بزرگ، زندگانی ۲۵۰۰۰۰ نفر اروپائی بدست خودشان، بر سنن مغربزمین اداره می‌شد. توده عظیم مردم درخارج از شهرها، در فقر و محرومیت تابع سلطان‌های بومی و عایدات یک نفر بومی اندونزی در سال از ۳۰ تا ۴۰ فلورن تجاوز نمی‌کرد.



معدالك پس از پیروزی ژاپنی‌ها در ۱۹۰۵ و جنبش‌های ملی «جوانان ترك» در ۱۹۰۸ و انقلابات چین در ۱۹۱۱، و همچنین تزانگ فارغ التحصیلان بومی از دانشگاه‌ها و سایر مدارس که بدست هلندیها تأسیس شده بود، اکثریت مردم که در قید اسارت سلاطین بومی بحال فقر و فلاکت زیست می‌کردند بیدار شده و هلندیها در ۱۹۱۶ مجبور شدند مجلس مشاوره از مبعوثان بومی تشکیل دهند که با کمک حکمران کل امور کشور را اداره کنند. نیمی از نمایندگان مجلس شوری از طرف حکمران و بقیه از طرف مجامع و انجمن‌های محلی تعیین می‌شد بمبارة اخیری در برابر ۲۰ نفر نماینده اروپائی ۱۵ نماینده بومی و ۵ نفر از بین ژاپنی‌ها، هندیه‌ها، چینیه‌ها، اعراب مسکون انتخاب می‌شد. ولی قیام تدریجی مردم باین اصلاح اکتفا نکرد رفته رفته شالوده دو حزب مهم چیده می‌شد که یکی ملیون متمصب و دیگری صاحب مرام کمونیستی بودند. حزب کمونیزم در ۱۹۱۹ تشکیل و در ۱۹۲۱ تابع مسکو شد.

در ۱۹۲۲ هلندیها مجبور شدند تعویضات جدیدی در سازمان اجتماعی اندونزی بدهند بدین معنی که عنوان «وزارت مستعمرات» در لاهه را تغییر داده و دوفنربومی وارد «شورای هند» که از قدیم امور مستعمره را تمشیت می‌داد در برابر چهار نفر هلندی نمودند بموجب اصلاحات اخیر در کلیه شهرها. قسبات انجمن‌های محلی مرکب از بومیان تشکیل شد و اختیارات وسیعی بدست آوردند و در انجمن‌های ایالتی بومیان اکثریت هنگفتی تحصیل کردند.

با وجود اصلاحات اساسی مذکور که اداره امور داخلی را تقریباً بصورت استقلال در آورده بود، جنبش کمونیستی در جزیره جاوه سبب شد که در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ کشت و کشتارهای مهم صورت گرفت دولت در برابر این حوادث حزب کمونیست را تحریم نموده و استقلال داخلی بیشتری برای کشور قائل شد. بدین معنی که «شوری مردم» با ۶۰ نفر عضو چانشین «شوری هند» شد علاوه بر این «شوری مردم» وظیفه مقننه را بدست گرفت با این قید که لاهه حق و تو داشته باشد.

ملیون از این تشکیلات ناراضی بودند . در ۱۹۲۷ پس از شورشهای خونین حزب ملیون جدیدی در تحت ریاست «سوکارنو» بوجود آمد . مرام حزب سوکارنو استقلال کامل و تحصیل حق حاکمیت مطلق و بیرون راندن هلندیها بود . زمامداران هلندی عکس العمل شدیدی نشان دادند، حزب ملیون را منحل و سوکارنورا توقیف و تبعید نمودند، بدون اینکه بتوانند جنبش دامنه دار را محدود سازند .

مقارن این جنبشها بحران جهانی ۱۹۳۰ در اندونزی اثرات بسیار ناگواری فراهم ساخت . از يك طرف مزد کارگران تقلیل یافته و از طرف دیگر برای جبران کمبود عایدات مجبور شدند مالیاتهای مهمی وضع نمایند و این عوامل موجب تشدید فقر عامه شده بیم شورشهای کمونیستی می رفت ولی اقدام سریع و مؤثر هلندیها و جلب موافقت احزاب با همکاری با هلند سبب شد که باستثنای کمونیستها ائتلافی با سایر دستجات سیاسی بر اساس ادامه همکاری منعقد شد بطوریکه در ۱۹۳۷ آراء عمومی مردم بدو دسته تقسیم می شد؛ عده مرکب از اشراف محلی و ملیون متعصب از القائات دوستی با ژاپنیها برخوردار و عده دیگر مایل به همکاری با مغرب زمین شده، موقه جنبش استقلال طلبی مسکوت ماند . در ۱۹۳۹ یعنی ایامی که جنگ جهانی دوم تهدید می کرد در «باتاویا» کنکره عمومی تشکیل گردیده ادامه همکاری با هلندیها علیه ژاپنی بتصویب رسید مشروط بر اینکه در «انسولاند» رژیم پارلمانی تأسیس شود .

بدین قرار تا قبل از جنگ جهانی دوم در « انسولاند » مانند هندوستان و هندوچین، جنبشهای آزادی طلبی ریشه دوانده و بصورت ظاهر منتهی به همکاری با دول مغربزمین شد .

کشور هلند از قرن هفدهم یکی از ملل قدرتمند اقتصادی و تاجرپیشه و ثروتمند عالم بود . در ایام سیاست دریایی هلند جنگ جهانی اول روش بیطرفی متضمن منافع سرشاری برای این کشور شده سازمانهای قدیمی تجاری نفع هنگفتی بچنگ آوردند بندر رتردام رقیب آنورس و هامبورگ شده تجارت بین المللی هلند در ۱۹۱۴ به دوازده میلیارد فرانک آنروز رسیده و بحریه تجاری اش به ۵۵۰۰۰۰۰ تن بالغ

می‌شد و در بندر رتردام سالیانه ۳۵ میلیون تن بارگیری بعمل می‌آمد. این ثروت و فعالیت‌های عظیم حاصل مستعمره بسیار ثروتمند و موقعیت تجاری موفقیت‌آمیز کشور بود که ۷۵ درصد تجارت حوضه «رنانی» در بندر رتردام صورت می‌گرفت.

دولت هلند، بخصوص در سالهای نزدیک جنگ جهانی دوم برای حفظ سیادت بحری و اقتصادی و استفاده از تجارت و حمل و نقل دریائی متوسل به سیاست بی‌طرفی کامل بین حریفان اروپائی شد بدین سبب از هرگونه دعاوی و آمال بسط مستعمراتی صرف‌نظر کرده به استفاده از سرزمین‌های قلمرو خود می‌پرداخت. ولی سیاست اتحاد زرم‌من‌مخل آسایش این‌ملت تاجرپیشه شد در صورتیکه در قرون گذشته پس از اینکه کشور بدست ناپلئون اشغال شد، انگلستان نیز بحریه‌اش ضبط کرده و پس از پیروزی علیه ناپلئون حاضر به استرداد آن شد پس از این اتفاقات، درکنگره وین انگلستان حاضر شد انسولاند را به هلند مسترد دارد البته با این قید که بحریه‌اش کاملاً تحت‌الشعاع بحریه انگلستان و سیاستش تابع سیاست کلی انگلیس باشد. بدین قرار با وجود صورت ظاهر بی‌طرفی که هلند سعی می‌کرد سیاست خود بدهد، عملاً بسبب مستعمراتی که در ماوراء دریاها داشت و برای حفظ ارتباط تجاری و استفاده از مایملکتش اجباراً تابع سیاست بحری انگلستان و آمریکا بود.

## ۲- کشور بلژیک نیز تابع سیاست عمومی انگلستان بود

کشور بلژیک گرچه از حیث وسعت و موقعیت شبیه به هلند است، معذالک در سیاست عمومی قاره اروپا مقام خاصی را احراز نموده است. بلژیک با وجود مجاورت بادریا در هیچیک از اعصار تاریخی‌اش یک کشور بحری نبود (بخلاف هلند). از قرون ۱۲ تا ۱۶ ثروت و فعالیت بلژیکی‌ها در مراکزى مانند ترورژ و آنورس متمرکز شده و در واقع این دو شهر مرکز تقاطع خطوط تجاری قاره بادریا و بازار مبادله اجناس و مصنوعات داخلی و واردات خارجی محسوب می‌شد. ولی حمل محصولات دریائی اکثراً بوسیله کشتی‌های خارجی صورت می‌گرفت در صورتیکه تولیدات داخلی بلژیک، بخصوص در ایالات فلانمان، گان،

ایمپریا، متمرکز شده و دوشهر مذکور بمنزله «فلورانس» شمال بود. دولت بلژیک در برابر حریفان زورمند یعنی سنت ایمپریا، ژرمن و فرانسه از دیر زمانی متوجه حمایت انگلستان شده تا اینکه به سبب پیوند سببی با خاندان سلطنتی اسپانیایی یکی از ایالات آن کشور محسوب و طبیعتاً در جنگهای مهم بین انگلستان و هلند از یک طرف و اسپانیایی از طرف دیگر که منتهی بشکست فاحش اسپانیایی و محرومیت این کشور از قدرت دریائی شد، بلژیک متحمل خسارات هنگفتی گردید. انگلستان و هلند بندر آنورس و اسکو را برویش مسدود نموده دست بلژیک از دریا کوتاه و اولویت اقتصادی اش از بین رفت. تا اینکه در اوایل قرن نوزدهم باز راه دریائی اسکو برویش باز شده در اندک مدتی تجارتش رونق گرفت و پس از صدسال آنورس رقیب هامبورگ و رتردام شد. تجارت عمومی بلژیک قبل از جنگ جهانی اول به رقم ۷٫۵ میلیارد فرانک آنروزی فرانسه بالغ شد، ارزش محصولاتش متجاوز از ۸ میلیارد و وزن محصولات در بندر آنورس به ۲۶ میلیون تن در سال رسید. بلژیک در بین تمام ملل عالم، منجمله ممالک متحده، از حیث تولیدات صنعتی، به نسبت جمعیتش در طراز اول قرار گرفت.

رونق بازار اقتصادی بلژیک مرهون فعالیت و پشت کار مردم و آزادی تجارت و موقعیت ممتاز صنعتی است که مواد خام اولیه وارده را به مصنوعات مختلف قابل رقابت در بازارهای دنیا تبدیل مینماید. در ۱۹۰۸ لئوپولد دوم کنگو را که شخصاً خریداری نموده بود بملت بلژیک اهدا کرد. از این سال بلژیک وارد جرگه دول مستعمراتی شده احتیاج به قدرت دریائی محسوس شد در صورتیکه بحریه تجاری اش محدود به ۲۰۰٬۰۰۰ تن و فاقد بحریه جنگی بود.

اما چون بندر آنورس بفاصله چند ساعت از لندن قرارداد است انگلستان استقلال بلژیک را شرط حیاتی جزائری انگلستان دانسته، آزادی اش را تضمین نمود. و بمحض اینکه مورد تجاوز آلمان قرار گرفت، بلا درنگ وارد جنگ شد.

این سیاست مخصوص از ۱۸۳۰ آغاز شد و استقلال بلژیک بدست فرانسه و انگلستان تضمین شده بود. در دوران امپراطوری دوم فرانسه که سیاست قاره تشدید یافته بود، فرانسه بلژیک را بخود ملحق

ساخته بود ولی پس از شکست دولت اخیر و تشکیل امپراطوری آلمان خطر جدیدی این کشور را تهدید می‌کرد و در واقع آلمان مایل بود که تسلط کامل بر این ناحیه داشته باشد و بطوری که می‌دانیم یکی از علل بروز جنگ جهانی اول همین مسئله بود .

بنابراین سیاست عمومی بلژیک، طبیعتاً متوجه انگلستان و در داخله قاره معطوف به اتحاد با فرانسه بود و بطوریکه تذکر دادیم پس از پیمان صلح ورسای چون اتحاد نظامی سه‌گانه از طرف انگلستان برد شد ، اتحاد نظامی بلژیک و فرانسه صورت عمل گرفت . انگلستان در برابر این پیش آمد و برای حفظ تعادل قدرت قاره که پایه دیرینه سیاستش بود چند بار سعی کرد با تقسیم کنگو به مناطق نفوذ آلمان ( آخرین تلاش در ۱۹۳۸ صورت گرفت ) آلمان را راضی و از بسط قدرت نظامی فرانسه و بلژیک متحد بکاهد .

بسط نفوذ سیاسی آمریکا پس از سال ۱۹۱۸ دولت بلژیک را وادار کرد که بر قدرت دریائی خود بیفزاید . از طرف دیگر دولت بلژیک که سیادت اقتصادی خود را مرهون آزادی تجارت دانسته و از این راه می‌توانست ۸ میلیون جمعیت خود را نگهداری نماید ، پس از جنگ دچار مشکلات فراوان اقتصادی شد و می‌کوشید که با اتخاذ سیاست اتحاد با انگلستان و فرانسه موقعیت خود را مصون بدارد . در وقایع اشغال ناحیه رنن و دعاوی آلمان بمسئله نمودن سرحدات غربی این سیاست نیز مواجه اشکالات فراوان و متضمن خطرات واقعی شده بین قدرت های مغرب زمین اختلاف نظر مهمی تشدید شد . ناچار بلژیک، مانند هلند، سیاست مستقلی پیش گرفت و خواست از راه بی طرفی موقعیت خود را حفظ نماید . وقایع آتیه نشان داد که هر دو دولت در تعقیب سیاست بی طرفی و منفک شدن از سیاست بحری که لازمه حفظ مستملکات است دوچار اشتباه شدند و یک بار دیگر بی طرفی شان نقض شد .

### ۳ - ایتالی در تحت رژیم دیکتاتوری

ایتالی در صف قدرتهای دریائی ردیف آخر را احراز نموده بود . پس از طی دوران انحطاط و تجزیه که از اواخر قرن شانزدهم

شروع و به اتحاد ایتالی در قرن نوزدهم منتهی شد؛ بنادر بزرگی که در قرون وسطی مصنوعات «لمباردی» و ایالات توسکان را در بازارهای مختلف بفروش رسانده و صاحب قدرت و نفوذ اقتصادی مهمی بود، در دوران انحطاط و تجزیه مملوک الطوایفی تحت انقیاد خاندان هابسبورگ یعنی امپراطوران اتریش قرار گرفته بود. بنادر خودمختار و نیز وزن و سلطنت نشین «ناپل» اولویت سابق خود را تا درجه حفظ نموده دارای قدرت دریائی نسبتاً مهمی بودند اما از آنجا که راههای بزرگ ارتباطی در نتیجه کشف دماغه امید (در جنوب آفریقا) به اقیانوس اطلس منتقل شده بود، از رونق بازار بنادر مدیترانه کاسته شده بود. در صورتیکه شمال شبه جزیره که تابع سیاست عمومی قاره شده بود در انحطاط و بی ثباتی بسر می برد.

این اوضاع پس از اتحاد ایتالی سامان جدیدی یافت و از آن پس ایتالی وارد جرگه قدرت های جهانی شده هم خود را مصروف ازدیاد قدرت دریائی نمود. پس از حفر ترعه سوئز، دریای مدیترانه اهمیت سابق خود را باز یافته دوباره معبر ارتباط شرق و غرب گردید و ایتالی از این فرصت استفاده نموده به بسط تجهیزات دریائی خود پرداخت.

احساسات ملی که موجب اتحاد ایتالی شد، در عین حال متوجه بسط و توسعه مستعمراتی شده می کوشید عظمت امپراطوری سابق و نیز وحتى امپراطوری روم قدیم را تجدید نماید. اما فقر مادی منابع ثروت در داخله کشور و تکثیر سریع نفوس افراد را مجبور به مهاجرت می کرد. دولت برای استفاده از مهاجرت مجبور شد سرزمین های برای مهاجرین تلاش کند لذا سرزمین سوماتالی را در سواحل اقیانوس هند، اریتره را در دریای قرمز و در آفریقای شمالی لیبی و سرزمین طرابلس را تا قبل از سال ۱۹۱۳ برای خود تأمین نمود.

پس از پایان جنگ، دخالت ویلسن مانع شد که ایتالیائی ها در حوضه مدیترانه آمال دیرین خود را عملی نمایند و انگلیسها نیز او را از سهمی در مستعمرات سابق آلمان محروم ساختند. در عوض بسبب فقدان امپراطوری اتریش-هنگری، ایتالی در دریای آدریاتیک دارای قدرت دریائی شده در حوضه دانوب نیز تابند تر است بسط و توسعه یافت.

بنابراین ایتالی نیز مانند فرانسه ناچار شد ازدو سیاست مجزا و مشخص تبعیت نماید ، یکی سیاست دریائی و مستعمراتی که صحنه فعالیتش دریای مدیترانه و افریقای شمالی و دیگری سیاست قاره معطوف به حوضه دانوب و اما سیاست مستعمراتی ایتالیا یا باید تماماً با سیاست مستعمراتی فرانسه و انگلستان پیش رود یا راه مستقل و مشخص پیش گیرد. در اوایل اینطور استنباط میشود که هوا خواه سازش و متابعت بود لذا با انگلستان گرم گرفت و چون تنگه سیسیل در راه هند نقطه حساسی بود حتم داشت که انگلستان باو تمکین خواهد کرد . ولی سیاست انگلستان اقتضا نمی کرد که فرانسه و ایتالی در صحنه دریای مدیترانه متحد شوند و تعادل دریائی اش را در منطقه منکور بنفع خود برهم زنند. زیرا جمع قدرت دریائی آن دو از جهازات انگلستان در مدیترانه مجاوز می نمود، لذا بهمان قناعت کرد که جزائر «دودکانز» را تنصیف نموده بصورت ظاهر در حیشه مناطق نفوذی برای خود تأمین نماید . و اما سیاست بحری ایتالی با فرانسه، در شمال افریقا که عده بسیاری مهاجر ایتالیائی در تونس متمرکز شده بودند قهراً اصطکاک پیدا می کرد. در آنجا هم یامینباستی راه سازش را پیش گیرد و یا مستقلاً از سیاست خاصی تبعیت نماید و این موجبات در اصطکاک که در سیاست قاره ایتالی با فرانسه فراهم شد مؤثر است .

درواقع در قاره اروپا ، ایتالی در حوضه دانوب طالب بسط و تحکیم تفرقه گمرکی با ممالک مجاور دانوب بود ولی بطوریکه میدانیم فرانسه بسبب اتحاد صغیر با ممالک حوضه دانوب و یوگوسلاواکی قهراً منافعی در ممالک حوضه دانوب داشت گوا اینکه هر دو بیک سو متوجه میشد که همانا جلوگیری از سلطه سیاسی آلمان باشد و بالمآل باید طریق سازش را پیش گیرند .

نکته دیگری که ایجاب می کرد فرانسه و ایتالی در حوضه دانوب و اروپای مرکزی از سیاست واحدی تبعیت نمایند این بود که از الحاق اطریش به آلمان (انچکلوس) جلوگیری نمایند و این امر ممکن نبود جز اینکه اطریش را وارد جرگه خود ، یعنی با هنگری و رومانی و چکوسلاواکی و یوگوسلاوی نمایند . اما ایجاد یک اتحاد اطریش-هنگری، ولو بشکل جدید ، مورد هراس و نگرانی اتحاد صغیر و اتحاد

بالکن بود و باندازه از این امر بیمناک بودند که خطر نفوذ آلمان را نادیده گرفته سیاست اروپائی فرانسه و ایتالی بجای اینکه در مرکز اروپا بکمک هم شتافته با اتحاد صغیر و اتحاد بالکن یک توده مترکم برای جلوگیری از بسط نفوذ آلمان بوجود آورند، راه مخالفت و رقابت پیش گرفته و مانند دو حریف آشتی ناپذیر علیه یکدیگر قیام نموده موجبات پیشرفت آلمان فراهم شد .

ولی ایتالی که در معنی از توسعه نفوذ آلمان بیم داشت سعی کرد از طریق دیگری، یعنی پیمان «سانرمو» در ۱۹۲۰ اتحادی با فرانسه و انگلستان بوجود آورد . انگلستان که در حال از اتحاد ایتالی و فرانسه بیمناک و ناراضی بود (در حوضه مدیترانه) زیر بار نرفته گذشته از این بعضی جریانات ایدئولوژی در فرانسه، مخالف با ایتالیا بود و روش مخالفت آمیزی نسبت به همسایه خود پیش گرفته بود .

در ۱۹۲۵ امیدوار بودند که در نتیجه عقد پیمان «لوکارنو» روابط بین ایتالی و فرانسه التیام بخشد ولی این پیمان اصولا بمنظور نزدیکی فرانسه و آلمان و کار «اشترزمن» وزیر خارجه مشهور آلمان و بریان بود و همان را برای استقرار تعادل واقعی در مغرب اروپا کافی می دانست . تا اینکه در ۱۹۳۴ که نازیها در آلمان مستقر شده، ایتالیا تمهیدات در برابر خطر روز افزون اتحاد اطریش و آلمان خود را با آبوتاب فراوان مجهز می نمودند . برخی تصور کردند که شاید اختلافات دیرینه فرانسه و ایتالی در برابر بحران جدید تخفیف یابد . ولی چنین چیزی صورت نگرفت ، بلکه درست معکوس آن صورت گرفت . یعنی ایتالی فاشیست که سودای توسعه امپراطوری مستعمراتی را در مخیله خود می پیرواند با آلمان نازی کنار آمده و فکر اتحاد فرانسه و ایتالی از بین رفت . اگر اتحاد فرانسه و ایتالی ، علی رغم اختلاف ایدئولوژی جامعه عمل می پوشید ، با احتمال قوی ، یوگوسلاوواکی نیز (چون متحد فرانسه بود) در آن داخل شده و شاید ایتالی از دعاوی خود بر تونس دست برمی داشت و میتوان فرض کرد که فرانسه و انگلستان نیز در مقابل این امر دست ایتالی را در حبه باز می گذاشتند (پس از عقد موافقت نامه با «جامبرلن» در ۱۹۲۵ و همان نحو که انگلستان در ۱۹۰۵ دست فرانسه را در مراکش در مقابل صرف نظر نمودن دعاوی اتی نسبت به مصر باز گذاشت . معذالک



پاروی کار آمدن «پیرلاوال» و مناسبات حسنه که با ایتالی پیش گرفت امید این میرفت که پاریس ورم و احتمالاً لندن اتحادی تشکیل داده اتحاد صغیر و اتحاد بالکان نیز ضمیمه آن شود ولی بزودی اختلاف نظر سیاستمداران داخلی بنیان آنرا بر باد داد و مجدداً اختلاف ایدئولوژی فرانسه و ایتالی زمینه نزدیکی را برهم زد .

از این تاریخ به بعد سیاست ایتالی متوجه آلمان شد که از بسط نفوذ استعماری آن تقویت می کرد . نتیجه این نزدیکی توسعه قدرت دریائی ایتالی که مکمل قدرت زمینی روز افزون آلمان و اختلاف شدید بین قدرت های دریائی حریفان یعنی فرانسه و انگلستان بود . ایتالی از این پس ، بانگه قدرت آلمان که پشت سرش ایستاده بود ، علی رغم نظر انگلستان و فرانسه حبشه را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده ، ادعای تونس و جزیره کرس را تجدید ، آلبانی را بخود ملحق ، نواحی دالماسی را ادعا نموده حتی قصد تجاوز و الحاق یونان داشت .

اشتباه بزرگی که ایتالی مرتکب شد در این بود که حریفان زورمند دریائی خود را بدرستی نشناخته و باین مطلب پی نبرد که هر دو حریف ولو در جزئیات اختلاف نظر داشته باشند در برابر دشمن متجاوز متحد خواهند شد . انکائش به آلمان نیز ناسنجیده بود زیرا چنانچه آلمان به حمایت از ایتالی یا بدلیل دیگری ، بر قدرت دریائی انگلستان حمله ور میشد ، قهراً با حریف زورمند بزرگی که تسلط دریائی اش مسلم و قدرت دریائی انگلستان را برای حفظ نفوذ خود در عرصه پهناور اقیانوس کبیر ضروری می دانست ، یعنی امریکا مواجه خواهد شد .

سیاست همکاری «موسولینی» با آلمان نازی دوره حل صریح و واضح داشت . یا آلمان در این کارزار فاتح خواهد شد در این صورت ، ایتالی بدون تردید ، در تحت نفوذ و تسلط سیاسی اروپائی آلمان قرار خواهد گرفت و چنانچه آلمان مغلوب میشد ، قدرت دریائی و مستعمرات ایتالیائی تماماً از دستش بدر خواهد رفت .

در هر حال سیاست متمایل به چپ فرانسه مانع اتحاد فرانسه ، ایتالی و انگلستان که یگانه راه قاطع و مؤثر جلوگیری از بسط نفوذ آلمان در قاره اروپا گردیده بهمان قرار ایدئولوژی دیکتاتوری فاشیست از روزی که تحت الشعاع دیکتاتوری نازی شد ، مسلم شد که دیر یا زود در زیر بار

سیاست قاره آلمان قرار خواهد گرفت .  
دیکتاتوری فاشیست خواه ناخواه ، از روزی که ایتالی را  
از قدرت های دریائی مجاور خود جدا کرد ، زمینه جنگ جهانی دوم  
را فراهم ساخت و در این گردباد مهیب خود و دنیائی غوطه ور شد .

## فصل پنجم

### شرق متوسط و نزدیک در برابر قدرتهای مستعمراتی

#### ۱ - رژیم دیکتاتوری اتاتورک

ترکیه ، بین ممالک مسلمان ، پس از پایان جنگ جهانی اول از همه بیشتر دچار تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی شد . انگلستان که مترصد بود در مشرق زمین بوسعت امپراطوری خود بیفزاید ، در تجزیه و تقسیم امپراطوری سابق عثمانی مجاهدت فراوان بکار برد ولی مقاومت و پیروزی اتاتورک در جنگ با یوان سد اجرای مقاصد انگلستان شد بمبارة اخیری ترکیها پس از ازدست دادن متصرفات و سر زمین های الحاقی امپراطوری عثمانی ، نواحی ترک نشین قدیمی را برای خود نگاهداشته ، از آن «ملتی» بوجود آوردند و برخلاف سایر ملل آسیائی خود را به مغرب زمین نزدیک نموده يك دولت «مغربی» تاسیس نمودند . در ۱۹۲۴ قانون اساسی جدید وضع و اختیارات قانون گذاری را به مجلس کبیر واگذار نموده خود اتاتورک به عنوان ریاست جمهوری ترک بر گزیده شد و بهمین سمت باقی بود تا ۱۹۳۸

که حیات را بدرد گفت . آتاتورک عنوان خلافتراکه از ۱۵۲۰ آل عثمان برای خود انتخاب کرده بودند و همچنین مذهب اسلام را از تشکیلات سیاسی و اجتماعی کشور مطرود و یک کشور غیر روحانی ، یعنی بدون توجه به آئین و سنن مذهبی بوجود آورد . تا جایی که پس از پیروزی علیه یونانیان بعضی از ممالک مسلمان که دعوتش کردند زعامت ملل مسلمانرا بپذیرد ، رد کرد . در ۱۹۲۴ عبدالمجید ، یعنی آخرین بازمانده خلفای آل عثمان ، را با کلیه شاهزادگان از سرزمین ترکیه طرد کرد و شالوده ترکیه جدید را بر اساس غیر مذهبی منحصرأ روی آمال و احساسات ملی وضع نمود . مذهب اسلام دیگر مذهب رسمی کشور شناخته نشده ، رژیم جدید ، بمنوان رژیم آزاد و خارج از هر نوع قیود مذهبی شد .

روش آتاتورک از نظر اجتماعی نیز دیکتاتوری کاملی بود ، فهرست نمایندگان مجلس را بمنوان رئیس عالی قوه مقننه خود تعیین و برای انتخاب بدست مردمی داد که ابدأ برای رژیم پارلمانی آماده و مهیا نبودند ، ریاست کابینه را به همکار خود عصمت اینونو واگذار کرد و این شخص از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۷ زمام دولت را بدردست داشت . در این سال عصمت اینونو را نیز وادار به کناره گیری نموده خود بمنوان رئیس کشور و رئیس دولت توأمأ زمام حکومت را بدست گرفت . دیکتاتوری آتاتورک دو منظور اصلی را هدف غائی خود قرار داده بود ، از ترکها با توجه به نژاد و زبان یک « ملت واحد » ساخته و این « ملت » بکلی از سنن و آداب مذهبی قدیمی برکنار مانده منحصرأ جنبه غربی بخود بگیرد . بدین لحاظ کلیه مدارس مذهبی و فرق مختلف عرفا و درویشان و غیره را سرکوب نمود ، زنها را وارد تشکیلات اجتماعی نموده ، حجاب را ممنوع ساخت . عقد ازدواج مطابق اصول سیویل و نام خانوادگی رارایج ساخت . حتی الفبای عربی را منسوخ و لباس اروپائی اجباری شد . تاریخ و تقویم را نیز عوض کرد و سال ۱۳۴۶ هجری را مبدء و منطبق با ۱۹۲۴ مسیحی ساخت و لغات عربی و فارسی را از زبان ترک مطرود و لغات ویژه ترکی را جانشین آنها کرد . قهری است که یک چنین تغییرات سریع و عمیق در کلیه سنن مذهبی و رسوم و آداب گذشته مواجه با مشکلات فراوان و مخالفت

دسته‌های مختلف می‌شد. در واقع کردها در ۱۹۲۵ علیه دولت مرکزی قیام نمودند ولی با قسوت خاصی جنبش آنان را منکوب ساخت. چهل و هشت نفر از رؤسای مخالفین بدار آویخته شده و چندین هزار نفر قتل عام شدند. در ۱۹۲۶ قانون مدنی جدید، اقتباس از قانون سویس از طرف مجلس کبیر تصویب و اعلام شد. آتاتورک در ۱۹۲۳ نقشه پنج ساله در احیای صنعت ترکیه وضع کرده شبکه های راه و راه آهن احداث و معادن متعددی را شروع به استخراج نمودند. پایتخت ترکیه را بآنکارا انتقال داده، دانشگاه، مانند ممالک مغرب زمین ایجاد نمود، بدیهی است بسیاری از این رفورها را سالیان دراز باید کوشش نمود تا به نتیجه مطلوب برسد. درست است که شهرنشینان بزودی و سهولت خود را با آداب و سنن مغرب‌زمین عادت دادند ولی توده کشاورزان و ساکنان دهات و غیره با دلبستگی بیشتری از سنن و عادات و معتقدات قدیمی خود پیروی می‌نمایند. این رفورها های قطعی و سریع از اوایل قرن نوزدهم در بین ممالک مسلمان سابقه نداشته ولی ترکها با کوشش فراوانی سعی دارند خود را از سایر ملل مشرق زمین و مسلمانان جدا ساخته، به ملل غربی نزدیک نمایند.

سیاست خارجی آتاتورک مصروف همین هدف بود، یعنی ترکیه جدید با حق حاکمیت و استقلال کامل، رابط بین اروپا و سایر ممالک آسیا باشد ولی در دریای مدیترانه، ایتالی که سودای اولویت و تسلط را در مخیله خود می‌پروراند دیر یا زود با آن داخل در اصطکاک می‌شد. برای پیش بینی از وقوع چنین امری در ۱۹۲۸ در رم بین دو دولت قراری بامضا رسیده در ۱۹۳۰ دولت ایتالی، سازش ترکیه- یونان را تجویز و با آن موافقت نمود و همین سیاست نزدیکی در ۱۹۳۴ به اتحاد بالکانیک بین ترکیه، یونان، یوگوسلاوواکی و رومانی منتهی شد. آلبانی که عملاً در تحت قیمومیت ایتالی وارد شده و بلغارستان که پس از جنگ اصولاً با سازمانها و سرحدات جدید مخالف بود، در آن مشارکت نمودند. بطوریکه تذکر داده شد، اتحاد بالکانی، عملاً بعدها بصورت حربه علیه ایتالی بکار رفت.

ترکیه که در اتحاد بالکن، قدرت مؤثر نظامی را در دست داشته و موجودیتش قدرتی کسب نموده وارد مجمع اتفاق ملل شده

( ۱۹۳۲ ) در اروپای جنوب شرقی موقعیت مهمی برای خودتحصیل نمود که جنگ حبشه و اشغال نظامی آلمان در ناحیه رنانی ، موقعیت آنرا بالاتر برد ، بدین معنی که پس از عهد نامه لوزان که تنگه را خلع سلاح نموده بود دول غرب در برابر اشغال نظامی آلمان و دعاوی جاه طلبانه ایتالی در بسط قدرت مستعمراتی و دریائی ، ناچار دروضع تنگه ها تجدید نظر نموده و ترکیه با استفاده از فرصت ، تسلیحات آن نواحی را عملی ساخت .

تجدید تسلیحات بغازها در کنفرانس « مونتر و » در ۱۹۲۶ ، در نتیجه نزدیک شدن و سازش انگلستان با ترکیه عملی شده و بین امضاء کنندگان کنفرانس لوزان ، موافقت حاصل شد که بغاز داردائل بدست ترکیه مسلح شود . روسیه که از نزدیکی و سازش ترکیه و انگلستان بیمناک بود پیشنهاد کرد که دول مجاور دریای سیاه در عبور از بغازها دارای امتیازاتی باشند و حال آنکه انگلستان و ژاپن ، این امتیازات را خاص دول درجه اول دریائی میدانستند . نتیجه مثبتی که از این اختلافات عاید ترکیه شد این بود که سیادت خود را در بغازها مسلم ساخت و پس از این موقعیت ، موقعیتش در شرق دریای مدیترانه مستحکم و اهمیت بسزائی یافت .

ترکها پس از تحکیم موقعیت خود در بین  
**عهدنامه سعدآباد و** ممالک بالکان و تنفیذ سیاست بحری در  
**بسط نفوذ ترکیه در** شرق مدیترانه و وارد شدن به مجمع اتفاق  
**شرق نزدیک** ملل ، ب فکر تحکیم موقعیت سیاسی خود در  
 خاور نزدیک و متوسط افتاده ، بدو در

عراق و سوریه که از امپراطوری قدیم عثمانی مجزا شده بودند ، رسوخ نمود . این دو دولت نیز که استقلالشان از طرف دول قیم برسمیت شناخته شده بود در ۱۹۲۲ وارد مجمع اتفاق ملل شدند . دولت ایران نیز که با جنبش ملی خود مخاصمت دیرینه را با ترکها کنار گذاشته بود ، با نظر دوستانه به نزدیکی دو کشور می نگرست ترکها از فرصت استفاده کرده در ۱۹۲۷ در سعدآباد ، عهدنامه مودت بین ایران ، عراق ، افغانستان و ترکیه یعنی ملل مسلمان شرق نزدیک امضاء شد . سوریه دعوت مشارکت در کنفرانس سعدآباد را نپذیرفت . بموجب پیمان

سعد آباد ، دوستی و تفاهم سیاسی از بغاز داردانل تا خلیج فارس و دریای خزر تا سر حد هندوستان برقرار شده ترکیه بمنزله محوری بین اتحادیه بالکان ، از یکطرف و شرق نزدیک ازطرف دیگر درآمد. بمباره آخری باظاهری دوستانه و مودت آمیز با ایتالی ، خود را مهبای جلوگیری از بسط نفوذ ایتالی در شرق مدیترانه نموده و در شرق نزدیک ، با وجود تماس دوستانه سیاسی باانگلستان ، علی رغم اتحاد عرب و سیاست دیرینه نفوذ انگلستان در آسیای غربی ، بوسیله عربها ، سد محکمی برپا شد.

آنا تورك در ۱۹۳۸ بدرود حیات گفت ولی اثراتی که شخصیت و سیاستش در ترکیه باقی گذارد پایدار و باقی مانده از امپراطوری عثمانی اثری باقی نبود و بجای آن ملت ترك ، برپایه های تعصب ملی برشالوده مدنیت اکتسابی مغرب زمین بوجود آمد. آنا تورك با شدت عمل و قساوت کم نظیری کلیه موانع محلی که خار راه احیای ملی جدید بود از بین برده ، کار مخالفتش با مبانی دینی اسلامی و عرب بجائی رسید که تركها را از نژاد یونانی و لاتینی اعلام نموده مدنیتشان را بقایای مدنیت هی تیت دانسته ، خرابه های «بغازکوی» که زمانی مرکز تجمع این نژاد در آسیای صغیر بود، مبداء پایتخت جدید خود، آنکارا معرفی نمود . این زمینه سازیهای غلط معمرف ذائقه اروپائی پسند آنا تورك است و میخواست بهر وسیله ، مبادی اولیه نژادی تركها را که از سر زمینهای داخلی قاره آسیا کوچ نموده بودند مستور داشته ، خود را بهر عنوانی به مغربها بچسباند .

قسطنطنیه بدل به استانبول و از منزلت پایتخت تنزل نموده در ردیف يك شهر اروپائی و اروپائی نشین در آمد . روی نفرت از عملیات سابقین اجازه داده شد کتیبه های که عثمانی ها روی دیوار های مسجد ایاصوفی در قرن پانزدهم پوشانده بودند ، بدست متخصصین اروپائی پاک کرده ، موزائیک های تاریخی و زیبای ژوستینین جلوه گر شود . همچنین قصور قدیم امپراطوران بیزانس را از زیر خاک خارج ساخته « استانبول » با عنوان ترکی خود رفته رفته از زیر خاک و غباری که چندین قرن مستور بود خارج و بقایای تمدن بیزانس ظاهر شد . . . در واقع آنا تورك بجای ایدئولوژی نژادی که سایرین هدف اجتماعی خود قرار

داده بودند، متوسل به تمصب خاصی در افکار مبادی نژادی ملت و طرز اعتقادات مذهبی و سنن قدیمی قوم خود شده می خواست در سرزمینی که روزگاری مهد مدنیت درخشان بیزانس و هی تیت بود و ترکها از بدو ورود و تجاوز خود ، در محو آثار مدنی آن دقیقه ای فروگذار ننموده بودند عنوان جدیدی بوجود آورد .

باری پس از مرگ اتاتورک ، مجلس کبیر ، عصمت اینونو را با اتفاق آراء برمسند جمهوریت مستقر ساخت . ولی عصمت اینونو ، برخلاف او ، دارای معتقدات مذهبی است . گرچه دین از حوزه اجتماعی کشور مجزا ماند اما این تمصب ، اروپائی وانمود کردن و اروپائی نمودن اجباری و دامنه دار دچار و کود و تعدیل شد . آزادی مطبوعات و اجتماعات مجاز شناخته شد .

## ۲ - انگلستان مجبور شد از تسلط خود بر ایران و افغانستان

### دست بردارد

جنبش آزادی طلبی در مستملکات آسیائی و افریقائی انگلستان نتیجه و عکس العمل جریان ضد استعماری و تنفر از روش دول اروپائی در بهره برداری از ممالک زیردست بود که از اوائل قرن بیستم آغاز و پس از پایان جنگ جهانی اول ، تبلیغات شوروی آنرا اثربخش واز قوه بفعل در آورد . سیاست دیرینه انگلستان تأمین راه اطمینان بخشی به هندوستان و تحصیل آرامش کامل در سرحدات و ممالک مجاور آن بود و برای این منظور سالیان دراز ایران و افغانستان مطمح نظرش قرار گرفته و سیاست خود را به این دولت تحمیل کرده بود . در دوران جنگ جهانی (با وجود اعلان بیطرفی از طرف ایران) خاک این کشور مورد تجاوز و تهاجم لشکریان ترک ، انگلیس و روس در آمد . پس از پایان جنگ از دولت ایران دعوت بعمل آمد که در کنفرانس صلح مشارکت کند ولی بدون اینکه توجهی به دعاوی خساراتش نموده و

---

۱ - مؤلف بجای تسلط کلمه تحت الحمايه - Protecloroit بکار

برده است که درباره ایران مصداق ندارد ، دولت ضعیف ایران در جنگال سیاسی انگلیس و روس زبون بود ولی هیچگاه رسماً تحت الحمايه هیچ دولتی نبوده است .



فرامانی برای جبران خرابی‌های وارده در نتیجه لشکرکشی‌ها نمایند  
 یا بدعاوی ارضی‌اش گوش فرا دهند ، در ماه اوت ۱۹۱۹ مجبور  
 کردند که با انگلستان قراردادی منعقد نمایند . در نتیجه قرارداد مذکور  
 گویا صورت‌ظاهر تا اندازه‌ای حفظ شده بود ایران عملاً تحت‌الحمايه انگلستان  
 درآمد . در نتیجه قیام شدید مردم ، نخست‌وزیری که چنین پیمانی را  
 امضا نموده بود مجبور شد از کار کناره‌گیری نماید . ولی پادگان هند و  
 انگلیس بدون توجه به جنبش مردم مدتی در ایران باقی ماند تا اینکه در  
 ۱۹۲۰ ، رقیب تاریخی سیاست استعماری انگلستان در ایران ، یعنی  
 دولت روسیه ، قوای مسلح انگلیس را عقب راند . انگلیس‌ها جهت  
 مقابله با قوای مهاجم روس ، قوایی در تحت سرپرستی يك افسر ایرانی  
 رضاخان تشکیل دادند رضاخان قوای روس را مجبور به عقب‌نشینی نمود  
 تهران را اشغال و زمام امور دولت را بدست گرفت . روسها مجبور  
 شدند که از مزایای خود در ایران منصرف شده با تهران قرارداد مودت  
 امضا نمایند . رضاخان سپس علیه بسط نفوذ انگلیس‌ها پرداخته ، قراردادهای  
 ۱۹۰۷ (منطقه نفوذ) و ۱۹۱۹ را در ۱۹۲۱ ملغی‌الاثر و باطل نمود .  
 انگلیسها پادگان خود را از ایران احضار و هر دو دولت مجبور شدند  
 که از تقسیم ایران به مناطق نفوذ دست برداشته و انگلیسها نیز از نقشه  
 تحت‌الحمايه نمودن ایران منصرف شوند . استقلال ایران ، بدین نحو  
 پایدار باقی ماند . رضاخان در ۱۹۲۵ ، احمد شاه را از سلطنت خلع  
 و خود بمنوان رضاشاه پهلوی ، زمام امور کشور را بدست گرفت . ملت  
 ایران در تحت تلقینات آزادی و ملیت که آتاتورک شایع نمود ، ولی  
 با حفظ شعائر مذهبی خود و همچنین به‌نگاه امپراطوری پر عظمت و  
 با افتخار قدیمی ، حق حاکمیت خود را برقرار ، نام قدیمی ایران را  
 احیاء و يك رشته اصلاحات اساسی را آغاز نمود . رضاشاه پهلوی  
 قبل از همه کار يك ارتش مرتب بر اساس خدمت نظام و وظیفه برقرار  
 ساخته زنها را وارد اجتماع نموده و بدون اینکه ، مانند ترکیه ، علیه  
 سنن و شعائر مذهبی اقدام کند ، از نفوذ روحانیون کاست . کارخانه‌های  
 متعدد قند سازی ، نساجی ، شیشه‌سازی احداث و در احداث راه های  
 جدید و راه آهن سرناسری کوشید و خلیج فارس را به دریای خزر  
 متصل نمود .

انگلستان گرچه مجبوراً از نقشه‌های تسلط و تحت‌الحمایه ساختن ایران دست برداشت ، لامحاله در نگهداری امتیاز استخراج نفت ، گواينکه مزایا و اصلاحاتی نسبت بقرارداد اوليه قائل شد ، پافشاری نمود . بدین معنی که شرکت سابق «انکلورشن اویل کمپانی» مبدل به انگلو ایراین اویل کمپانی شد و بیست در صد از منافع خود را به ایران تخصیص داد بااینهمه انحصار استخراج نفت را کماکان در دست خود نگاهداشت . لوله‌های نفت متعدد تا خلیج فارس احداث و تأسیسات تصفیه مهمی در آبادان احداث شد که بزرگترین تصفیه‌خانه دنیاشد . ولی امریکائیها در خلیج فارس ، رقیب واقعی انگلیسها ، در مسئله نفت بودند تا اینکه در ۱۹۳۱ در بحرین ، با ایجاد شرکت استخراج نفت بحرین . امتیاز استخراج مهمی بدست آوردند البته سرمایه داران انگلیسی نیز در شرکت منکور سهم داشتند . و باز در برابر امتیاز انگلیسها در کویت ، استنادار اویل کویت پترولم کمپانی ، را بوجود آورد .

بدین قرار نفوذ امریکائیها که قبل از آغاز جنگ جهانی در شرق متوسط وجود خارجی نداشت ، در سالیان پس از جنگ در این منطقه تثبیت شده رقیب و حریف انگلیسها شدند .

افغانستان که بین ایران و هندوستان واقع است نیز ، پس از ایران که بایک جنبش بزرگ ، آناراستعمار انگلیس و روس را در ایران منهدم نموده بود ، نیز بجنبش افتاد . امیر حبیب‌الله خان ، در مدت جنگ ، بیطرفی خود را ، با توجه بیشتری به کشور انگلستان ، حفظ نموده بود ولی در ۱۹۱۹ چون حاضر نشد به ترکها کمک رساند ، مقتول و پسرش به نام امان‌اله خان زمام امور را بدست گرفته و کوشید که افغانستان را از جنگ انگلستان نجات بخشد ، ولی در سرحدات هندوستان اغتشاشات مهمی صورت گرفت که بالاخره به قرارداد مودت ۱۹۲۱ منتهی شده انگلستان استقلال کامل کشور را برسمیت شناخت در همان سال قراردادی نیز بین افغانستان و روسیه منعقد و روابط دو دولت بصورت دوستانه درآمد .

امان‌اله خان در ۱۹۲۶ خود را پادشاه افغانستان خواند و به تقلید از رضا شاه خواست در کشورش اصلاحات اجتماعی را شروع کند

ولی در عمل مواجه با ضدیت و مخالفت شدید مردم که هواخواه حفظ رسوم و وضع قدیمی خویش بودند شد تا اینکه در ۱۹۲۹ ، حبیب‌اله نام‌ی‌اغی علیه‌پادشاه قیام و مجبور به استعفا نمود ولی همان سال محمد نادرشاه که از بستگان امان‌اله بود ، فاصب را کشت و خود بر تخت سلطنت جلوس نمود . نادرشاه نیز بنوبه خود در ۱۹۳۳ مقتول و یگانه پسرش ، محمد ظاهرشاه جانشین پدرش شد . بدین ترتیب افغانستان دستخوش يك سلسله هرج و مرج‌ها ناشی از استقلال خود شده بود . ولی محمد ظاهرشاه به هرج و مرج موجود پایان بخشید ، دولت جدید افغانستان مانند عراق و ترکیه از زیربار نفوذ و تسلط مغرب‌بها خارج و به‌عنوان يك دولت مستقل و صاحب حق حاکمیت، در پیمان سعدآباد شرکت نمود .

### ۴ - شکست اتحاد عرب در قلمرو شرق نزدیک

تحول سریمی که در استقرار حق حاکمیت ملت ترك ، پس از پیروزی و غلبه بر یونانیها در مشرق زمین طنین انداز شده بود در همه امم مسلمان ، احساسات ملی را بحد اعلی تحریک نمود . احیای احساسات ملی مسلمانان معصاف بود با نتایج خانمان برانداز جنگ جهانی که اروپائیان را بیش از پیش در نظر ملل مشرق زمین خفیف نموده و مخصوصاً تقاضات‌های سیاسی زننده بین‌فرانسه وانگلستان و پیش‌آمدهای خونین بین ترکها و یونانیها از قدر و منزلت معنوی و قدرت مادی آنان را در انظار کاسته بود . اروپائیان ، در دوران تسلط خود در مشرق زمین خواهی نخواهی در ارتقاء سطح فکر و احداث وسائل مادی و مدنیت از قبیل ایجاد راه‌های شوسه و راه‌آهن و غیره کوشیده و ملل عقب افتاده و منزوی تا حدی بیدار و به حق حاکمیت و احیای احساسات ملیت خود آشنا شده بودند . ترقیات فنی جدید بخصوص طیاره در این تحول و رشد ملل بسیار مفید و ذی‌اثر بود . فاصله بین ترکستان روس تا کابل که قبلاً چندین هفته طول میکشید در ظرف چهار ساعت طی شده ، قتل شامخ واقع بین ایران و افغانستان و هندوستان که سابقاً دیوارهای غیر قابل نفوذی بوده ، اهمیت خود را از دست داده ، وسائط نقلیه سریع و سهل ، وادیهای منزوی و دور افتاده مناطق دشوار را

بسهولت بیکدیگر مرتبط ساخته ، در بین اهالی بادیه نشین و یا ساکنین مراکز شهری یک نوع اتحاد و قرابت واقعی ایجاد کرد . عشایر و صحرا نشینان سرگردان به شروط جدید سهل و راحت زندگانی آشنا شده همه میل داشتند سر و سامانی به وضع بدوی خویش بدهند . این جنبش انقلابی از آغاز قرن نوزدهم شروع شد ولی در یک محیط بسیار کوچک تملیح یافتگان مدنیت مغرب زمین محدود مانده بود ولی در اثنای جنگ و پس از پایان آن ، ترقیات فوق العاده فنی و رادیو و غیره آنرا از حال محدودیت و خمودی و انحصار خارج ، یک موج عمومی سرتاسر سرزمین های پراکنده را فرا گرفته تحولات سیاسی ، فکری ، اجتماعی و مذهبی بسط و توسعه یافت .

ولی اعراب که بحقوق خود آشنا و در کسب مزایائی که خود را بدان ذی حق می دانستند می کوشیدند در عمل چه در کنفرانس صلح و چه در کنفرانس های بعدی ، با مقاومت شدید امیال مستعمراتی فرانسه و انگلستان مواجه دیده ، نه تنها به درخواست های مشروع آنان و قبیله های نمی شد بلکه در کنفرانس «سان رمو» ، ملل عراق و سوریه را تحت الحمايه خویش نموده و در ازاء انگلستان برای یک عده یهودی ، در فلسطین ، حق ایجاد و استقرار کانون یهود را قائل شد .

مقارن این اوضاع که انگلستان و فرانسه سعی کردند دنیای عرب را بین خود تقسیم و تحت حمایت و نفوذ خود در آورند ، عده ای از اعراب متعصب و هابی تحت سرپرستی ابن سعود ، در عربستان قیام کردند . انگلیسها در دوران جنگ به ملک حسین ، امیر نجد و حجاز وعده داده بودند که او را بمقام سلطنت عربستان ارتقاء دهند و در ۱۹۱۹ بدین سمت برگزیده شد ولی به ابن سعود که بوسیله عامل انگلیسها یعنی «فیبی» از دیر زمانی تقویت می شد نیز به همین وعده ها داده شده بود ، لذا بین دو امیر عرب مخالفت آغاز شد . ابن سعود از ۱۹۱۹ درصد حمله به حجاز برآمد ولی انگلیسها ممانعت کردند ، لذا رقیب دیگر خود امیر حائل را در ۱۹۲۱ کشته عیالش را وارد حرم سرای خود نمود سپس بسوی شمال متوجه ، راه ارتباط مصر با خلیج فارس ، یعنی منطقه مورد علاقه انگلستان را تهدید

کرد. انگلیسها تصرفات او را برسمیت شناختند تا اینکه در ۱۹۲۴ علیه ملک حسین نبرد را آغاز کرد. ملک حسین به جزیره قبرس فرار کرد این سعود سپس به طرف جنوب متوجه و قلمرو خود را بحدود امارت کویت بسط داد. انگلستان ناچار شد در ۱۹۲۷ بموجب پیمان جده او را به سمت پادشاه حجاز و نجد رسماً بشناسد.

ابن سعود سپس به طرف یمن متوجه و یحیی، امیر یمن را شکست داد. یحیی که در ۱۹۲۶ با ایتالیا پیمان اتحاد منعقد و با روسها در ۱۹۲۸ قرارداد مودت بسته بود چون در ۱۹۳۴ مورد تهاجم ابن سعود قرار گرفت، انگلیسها و ایتالیا پیمانهای پادرمیانی کرده، قراردادی بین و هابیه و امیر یمن منعقد و سیاست خارجی یمن تابع سلطان نجد شد.

بدین ترتیب ابن سعود، در ظرف چند سال، قدرت خود را در ناحیه بزرگی بوسمت پنج برابر کشور فرانسه تثبیت نمود، حفظ سنن و آداب دین اسلام را شعار خود قرار داده، سلطنت موروثی مطلق را بر پا و فقط جمعی از علمای مذهبی طراز اول، به عنوان مشاور دینی تشکیل داد. بزرگترین منبع عایدات، قبل از نفت، عوارض و حقوقی بود که از حجاج مکه دریافت می کرد.

تا اینکه امریکائیه بنوبه خود در این مناطق نفوذ نموده با عقد امتیاز استخراج نفت، عربستان بفاصله چند سال یکی از مراکز مهم نفتی عالم گردید و از این راه سیاست نفتی و ارتباط نزدیکی با شرکت های بزرگ نفت ایجاد کرد.

ابن سعود پس از تشکیل عربستان مستقل، ب فکر ایجاد اتحادیه عرب افتاده بایک عده از ممالک مجاور خود، پیمان هائی منعقد نمود. در آوریل ۱۹۲۹ با ترکیه، در ماه مه ۱۹۳۲ با افغانستان در زویه ۱۹۳۳ با اردن، در آوریل ۱۹۳۶ با عراق و میخواست عربستان را محور اتحادیه عرب نماید. اما در اجرای نیت خود بر خورد به سیاست مصر که او هم بخیال ایجاد اتحادیه عرب، کلیه دول عرب را به اسکندریه دعوت نمود. ابن سعود دعوتش را اجابت ننمود و از این تاریخ بین دو کشور که هر یک داعیه راهنمائی دنیای عرب را درمخیره خود می پروراندند، سیاست مخاصمت آغاز گردید.

مقارن ایامی که ابن سعود در تشکیل دولت عربستان کسب موفقیت

می نمود، دول فرانسه و انگلستان نیز در تحکیم موقعیت خود در سرزمین های تحت الحمایه خویش یعنی سوریه و عراق می کوشیدند. فیصل در دمشق مستقر شده بود ولی با ورود ژنرال «گورو» مجبور شد به انگلیسها پناه ببرد همچنین در ایالات واقع بین اسکندرون و لبنان که نمی خواستند زیر بار یوغ فرانسویان بروند، اعتراضات خونین و زد و خورد های متوالی بروز می کرد. در فلسطین نیز وضع خوب نبود. دشمنی تاریخی عرب و یهود بحدا علی انفجار رسیده و انگلیسها مجبور شدند سرزمین فلسطین را بدو قسمت تقسیم نمایند. در مغرب، دولت اردن را با سیصد هزار نفر جمعیت صحرائش بوجود آوردند که در برابر طغیان احساسات ملی یهود سدی موجود باشد. چون فیصل از دمشق خارج شد لذا او را به بغداد هدایت کردند و عبدالله برادر بزرگترش که سلطنت عراق را داشت به عنوان سلطان اردن انتخاب و پایتخت این کشور کوچک امان با دوازده هزار نفوس تعیین شد. عراق و اردن هم که تحت حمایت انگلستان قرار گرفته و در واقع انگلستان بدست دو پادشاه منکور و ایجاد تحت الحمایه های عراق و اردن ارتباط دریای مدیترانه و دریای قرمز را تا ساحل خلیج فارس در تحت نفوذ خود تثبیت کرد.

عراق با سه میلیون جمعیت مخلوطی است از نژادهای مختلف، از جمله کردها، نیمی از اهالی سنی و بقیه شیعه اند. فیصل در اوایل مواجه با مقاومت سخت مخالفین شد ولی با کمک دستیاران خود موفق شد که آرامش را برقرار ساخته در ۱۹۲۴ مجلس مؤسسان را به تلقین انگلیسها و در ۱۹۲۵ پارلمان بغداد را افتتاح نمود.

ظاهر تشکیلات پارلمانی، در کشوری که هنوز به درجه رشد کافی نرسیده از یک طرف وسیله در دست فئودالها و ملاکین بزرگ و از طرف دیگر آلت دست شرکت های بزرگ نفتی شد که انگلیسها با مانورهای ماهرانه خود فرمانده و پادشاه را در اختیار خویش داشته تا از اطاعت و همکاری اش اطمینان حاصل نمایند.

اما جنبش های آزادی طلبانه و ملی که همه جا رویتوسه بود، در عراق و سوریه نیز به منتها درجه التهاب رسید. انگلیسها بجای مقاومت با واقع بینی در ۱۹۳۰ استقلال عراق را برسمیت شناخته و عراق با اردن در ۱۹۳۱ پیمان اتحاد و مودت امضا نمود. اردن که از خود فاقد ارتش

بود ، باكمك مالی بانك انگلستان و كلوب پاشا يك افسرانگلیسی اداره می‌شد. سیاست انگلستان در این منطقه تقویت دول مذكور برای حفظ تعادل و جلوگیری از توسعه دولت عربستان بود ولی امریکائیهاکه بهوای نفت عربستان از ۱۹۳۵ جای پای خود را در این کشور باز کرده بودند روز بروز بر قدرت و نفوذشان افزوده می‌شد در این سال شرکت «کالیفرنیا آرابیان» اولین امتیاز استخراج نفت را بدست آورده در ۱۹۳۱ «تکراس کمپانی» نیز بآن ملحق شده ، شرکت مقتدر آرابیان-آمریکن بوجود آمدنکه پنجاه درصد عایدات را به ابن سعود تخصیص داد. بفاصله کمی ، بندر بزرگ نفتی و تصفیه خانه‌های عظیم در کنار دریای قرمز احداث و ریاض پایتخت عربستان سعودی بوجود آمده استخراج نفت بزرودی بهشش میلیون تن نفت سالیانه رسید. مقارن همین ایام استاندار کمپانی نیز امتیاز دیگری تحصیل و بندر جدیدی احداث کرد و نفت خاور نزدیک عملاً بدست سرمایه داران انگلیس و امریکائی تقسیم شد و سهم فرانسه منحصر شد به قسمتی از شرکت نفت عراق .

انگلیسیهاکه عملاً سیاست خارجی عراق را در دست داشتند ، با عقد پیمان سمدآباد ، ماهرانه کلید سیاست شرق نزدیک را از مصر تا سرحد هندوستان در اختیار خود گرفتند .

در صورتیکه سیاست فرانسه بکلی مباین آن بود. در واقع ژنرال «گورو» باطرد ملک فیصل از دمشق احساسات اعراب را علیه فرانسه برانگیخت و برای جبران این جنبش مجبور شد شالوده لبنان بزرگ ( شامل لبنان و ترابلس در ۱۹۲۱ ) را با پایتخت بیروت بریزد . هر یک از این نواحی صاحب استقلال داخلی و یک پارلمان شدند. در آوریل ۱۹۲۲ ، سوریه مجبور شد که مناطق نفت خیز موصل را به عراق واگذار نماید و در ۱۹۲۱ مناطق سیلیسی را برای نزدیک شدن به اتاتورک به ترکیه واگذار نماید . در ۱۹۲۲ ناحیه «درروز» نیز به سوریه ملحق شد. ژنرال گورو میخواست فدراسیونی در این ناحیه ایجاد کند ولی مواجه با مخالفت لبنان شد. گورو پس از این شکست احضار و ژنرال ویگان جانشینش شد. ویگان تشکیلات گورو را برهم زده دولت سوریه را مرکب از دمشق و حلب بوجود آورد . به اسکندرون استقلال داخلی اعطا نمود و از «درروز» و سایر ایالات کوچک اتحادیه درست کرد . اما قبل از اینکه تشکیلات ویگان قوام یابد ، در

۱۹۲۵ «دروزها» شورش بزرگی برپا کردند. در این اوان که کارتل چپ در فرانسه زمام امور را بدست گرفته بود، ژنرال ویگان را که از زعمای دست راستی بود احضار و ژنرال سرای رابجای او اعزام داشت. سرای که بیشتر توجهش به سوی زدوبندهای سیاسی داخلی فرانسه معطوف بود رفتار مخالف مذهبی در پیش گرفته، علاوه بر این با اصول اشاعه تعلیمات علمی که فرانسه مدتها در این ناحیه پیشقدم بود، ضربت مهمی به شهرت فرانسه وارد ساخت. عده قبائل کوه نشین در روزی بیش از شصت هزار نبودند ولی از طرف انگلیسها تحریک شده و دامنه شورش، تمام سوریه را فرا گرفت که فرانسه در ۱۹۲۶ باز حیات فراوان فرو نشاند. در این سال کارتل دست چپ نیز سقوط کرده سرای احضار و «ژوونیل» به عنوان کمیسر عالی فرانسه به دمشق اعزام شد و این بار روش پارلمانی پیش گرفته جمهوری لبنان بزرگ بایک میلیون جمعیت دارای مجلس و رئیس جمهور و وزیران مسئول ایجاد و بیروت پایتخت کشور، که شهر قدیمی و بزرگی است بیش از پیش در تحت نفوذ و تأثیر عمیق تمدن فرانسوی قرار گرفت.

در سوریه وضع دشوار تر بود. «ژوونیل» که اعلان انتخابات منتشر نموده بود با عده از افراد سرسخت که آزادی کامل سوریه را مطالبه می کردند مواجه شد. ناچار انتخابات را ملغی نموده کمیسر جدید فرانسه در تجدید انتخابات موفق شد که اکثریتی از احزاب معتدل تشکیل دهد ولی همین اکثریت، یکباره علیه هرگونه تحت الحمایگی خارجی را رأی داد «پونسو» نیز احضار و کمیسر جدید مارتل، پارلمان را منحل و دولت تاج الدین را جانشین آن کرد. دولت تاج الدین دوامی نیاورد زیرا در ۱۹۳۶ شورشهای دامنه داری در دمشق، حلب و حمص برپا و مجبور شد کناره گیری نماید. کمیسر عالی که یکبار دیگر تمویض شده بود، پس از مذاکره با رؤسای ملیون قراردادی منعقد نمود که مورد قبول اهالی و با نشاط فراوان از آن استقبال کردند ولی در پارلمان فرانسه رد شد و نائمه اغتشاش یکبار دیگر فوران یافت تا اینکه در سپتامبر ۱۹۳۶ مذاکرات در پاریس آغاز، اصول تحت الحمایگی ملغی و یک اتحاد سوریه - فرانسه جانشین آن گردید. یعنی همان سیاستی را اتخاذ کردند که انگلیسها در ۱۹۳۰ با عراق افتتاح نمودند.

قرارداد اتحاد و مودت ۱۹۳۶ با مخالفت ۲۰۰،۰۰۰ نفر اروپائی



مسیحی ساکن در حلب مواجه شد . از طرف دیگر ترکیه که نتوانسته بود سوریه را وارد پیمان سعدآباد نماید بعنوان حمایت از ۷۵۰۰۰ نفر ترك ساکن در اسکندرون (از صدهزار نفر) لوای مخالفت برافراشت انگلستان نیز که اصولاً با استقرار فرانسویان در اسکندرون ، یعنی بندر رودی مهم راه ارتباطی با دریای خزر و خلیج فارس نظر خوشی نداشتند به نائز اختلاف دامن می زدند . پاریس در تحت فشار لندن ، حقوق ترکها را بر سمیت شناخت ولی ترکها باین اکتفا ننموده الحاق قطعی ناحیه اسکندرون را مطالبه می کردند . موضوع به مجمع اتفاق ملل احاله شد ولی پارلمان اسکندرون تابع تصمیم مجمع نشده باتفاق آراء مناطق سکندرون و انطاکیه را به ترکیه ملحق ساخت ( ۱۹۳۹ ) . این موفقیت بزرگ ترکها گسرچه سر و صدای بزرگی بسبب حوادث مهمتر راه فینماخت ولی در تثبیت حق حاکمیت ترکیه بسیار مؤثر شد .

وضع فرانسویها ، پس از واگذار نمودن اسکندرون به ترکها

در سوریه روز بروز مشکل تر می شد . در ۱۹۳۸ « بونه » وزیر امور خارجه با « جمیل » رئیس دولت سوریه قرار دادی منعقد نمود که باز مورد موافقت پارلمان فرانسه قرار نگرفت . اوضاع روز بروز وخیم تر می شد و کمیسرهای عالی که مرتباً به سوریه اعزام می شدند ، نتوانستند تشکیلات صحیح و پایداری بدهند . سیاست فرانسه در شرق نزدیک ، باوجود اتکاء بر رژیم پارلمانی و آزادی مرتباً مواجه با شکست می شد (باستثنای لبنان) شاید علت این شکست ، این بود که فرانسه بجای اینکه مانند انگلستان جریان مذاکرات را به متنفذین محلی واگذار و از محبوبیت و نفوذ آنان استفاده کنند ، کمیسر عالی را مأمور این امر نمودند که تازه خود اختیاری در برابر پارلمان فرانسه نداشت و باید در همه مسائل نظر زمامداران فرانسه را جلب نماید . در صورتی که انگلیسها تمشیت امور داخلی این مناطق را بیادشاهان قابل اطمینان که بروی کمر آورده بودند واگذار نموده خود مراقب جریان بودند . البته دلیل دیگری نیز وجود دارد که همانا عدم رشد کافی اهالی سوریه در اقتباس اصول حکومت پارلمانی مغرب زمین است . در این ناحیه ، لبنانیها که سابقه طولانی تری داشته به تشکیل يك حکومت پارلمانی توفیق یافته در صورتیکه اهالی سوریه به سبب فقدان ملکات

اجتماعی نتوانستند از مزایای حکومت مستقل پارلمانی برخوردار شوند.

#### ۴ - سوابق تشکیل دولت یهود در فلسطین بدست

##### انگلیسها - صهیونیست

مسئله تحت‌الحمایگی انگلستان نسبت به فلسطین که در کنفرانس «سان رمو» تأیید شد، بمراتب از قومیت عراق پیچیده‌تر و دشوارتر بود زیرا انگلستان در فلسطین مواجه بود بایک مشت مردم مصمم، صاحب عقیده راسخ و عمومی و تربیت شده که مرام و هدف اصلی‌شان ایجاد یک کانون، یک دولت مستقل یهود بود.

مسئله صهیونیست ایجاد یک کانون یهود، در اواخر قرن نوزدهم یعنی در سال ۱۸۸۰ برای اولین بار در اروپای مرکزی مطرح شد. در این ایام، در فلسطین، عده‌ای از یهودیان بطور پراکنده در اطراف بیت المقدس زیست می‌کردند. در سال ۱۸۸۱ عده‌ای مهاجر یهودی به سرزمین موعود کوچ کردند ولی دولت عثمانی بنحو شدیدی از ادامه مهاجرت یهودیان ممانعت بعمل آورد. در کنگر، صهیونیست در ۱۸۹۷ در شهر «بال» بریاست «هرزل» پیشنهاد شد که سرزمین فلسطین را از سلطان عثمانی خریداری نمایند. سلطان پیشنهاد را رد نمود ولی بادمه مهاجرت موافقت نمود. در ۱۹۰۱ صندوق تعاون یهود جهت فراهم نمودن تسهیلات مادی مهاجرت تأسیس شد در ۱۹۰۵ چمبرلن نخست‌وزیر انگلستان پیشنهاد نمود که یک کانون یهودنشین در آفریقای شرقی ایجاد شود. یهودیان این پیشنهاد را نپذیرفتند زیرا مترصد بودند که در سرزمین قدیمی خود رخنه نموده دولت مستقلی در آنجا بوجود آورند. در ۱۹۰۷ صندوق تعاون ملی یهود بندر تل‌اوو را احداث کرد. تاکنون مرکز فعالیت صهیونیست در برلن بود ولی از ۱۹۱۶ ببعد در لندن تمرکز یافته و در ۱۹۱۷ بود که لرد بالفور وزیر امور خارجه انگلستان، در نتیجه خدمات ذی‌قیمتی که عالم شیمی یهود «وایزمن» در قبال کشور انگلستان انجام داد و بجای اخذ جایزه نقدی درخواست استقلال کانون یهود را نموده بود، اعلامیه مشهور استقلال یهود را انتشار داد. این اعلامیه در ۱۹۱۸ مورد موافقت فرانسه و ایتالی قرار گرفته، ویلسن نیز آنرا تأیید نمود.

پس از پایان جنگ قرارداد «سایکس-پیکو» تجویز کرد که منطقه فلسطین بین المللی شود. فصل در حین مذاکرات عهدنامه ورسای، نامید

نجات دول عرب و تأمین استقلال آنان ، اصولاً با ایجاد کانون یهود، مشروط بر اینکه تابع اعراب باشد موافقت نمود.

انگلستان که به موقعیت سوق الجیشی فلسطین، واقع بین مصر و عراق واقف بود ، در حین کنفرانس «سانرمو» حاضر شد که از تحت الحمایگی فلسطین صرف نظر نموده رژیم بین المللی برای آن قائل شود. روی این نظر ، یک کمیسر عالی بنام «لرد هربرت ساموئل» یک نفر یهودی برگزید که با کمک یک شورای مقننه مرکب از ۲۲ نفر عضو (۱۲ نفر منتخب مردم و ۱۰ نفر بقیه از طرف کمیسر انتخاب می شدند) امور منطقه را اداره نماید . بموجب اعلامیه ۱۹۲۲ زبان انگلیسی ، یهود و عربی زبان اصلی این منطقه شد.

در فلسطین در ۱۹۱۸ شصت هزار نفر یهودی در برابر ۶۲۰۰۰۰۰ نفر عرب مسلمان سکنی داشت در ۱۹۲۵ عده یهودیان به ۱۲۵۰۰۰۰ نفر رسیده و شورای مقننه مبدل شد به آژانس یهودیان که بکمک صندوق تعاون یهود، صاحب سرمایه هنگفتی شده، امور اقتصادی ناحیه را کاملاً در تحت نفوذ خود در آورد .

اعراب که این تحولات را بانگرانی می نگرستند ، در تحت رهبری مفتی بیت المقدس دست بکار ایجاد جمعیت های مخالف یهود شدند و انگلستان مجبور شد در ۱۹۲۳ در نتیجه اغتشاشات روز افزون، منطقه فلسطین را بین اعراب و یهودیان بدو ناحیه متمایز و مشخص تقسیم کند. از این سال تا ۱۹۲۹ آرامش نسبی برقرار شده در این سال کنگره اعراب که در بیت المقدس تشکیل شد ، اعلام داشت که باید از مهاجرت یهودیان جلوگیری بعمل آید. یهودیان علیه این اعلامیه بشدت برخاستند «دکتر وایزمن» که ریاست آژانس یهودی را عهده دار بود استعفا کرد و مهاجرت یهودیان بشدت خود افزود بدون آنکه انگلیسها مخالفت کنند. بطوری که عده مهاجرین که در ۱۹۳۳ به ۳۰۰۰۰۰۰ نفر میرسید ، در ۱۹۳۴ به ۴۲۰۰۰ نفر و در ۱۹۳۹ به ۶۲۰۰۰ نفر رسید در این سال در بین دو میلیون جمعیت فلسطین ۶۰۰۰۰۰۰ نفر یهودی در برابر ۱۲۰۰۰۰۰۰ عرب و ۱۰۰۰۰۰۰۰ نفر مسیحی سکنی نموده، بندر تل اوویو بشکل یک بندر مظهر یهودی درآمد. یهودیان با کوشش فراوانی به همه نوع مشاغل پرداخته مخصوصاً در دهات یک طبقه زارع و تشکیلات

کشاورزی مهم با منخارج فراوانی بوجود آمد.  
اختلاف نظر یهودیان و اعراب بشدت ادامه داشت و با وجود  
کنفرانس های متعدد به نتیجه منتهی نشد . در روزهای قبل از جنگ  
جهانی دوم، بموجب موافقتی قرار شد که در ظرف ۵ سال فقط ۷۵۰۰۰۰  
نفر یهودی به فلسطین کوچ نمایند ، ولی بحران جنگ موقه بجنگ  
داخلی عرب و یهود پایان داد.

## فصل ششم

### بسط نفوذ ژاپنی‌ها در شرق دور و رقابت

#### ممالک متحده

#### ۱- امپریالیزم ژاپن

کشور ژاپن در آسیا، تقریباً همان موقعیتی را دارد که انگلستان در اروپا و موجبات چندی سبب شد که تحولات اجتماعی و سیاسی ژاپن نیز شبیه با انگلستان باشد. در واقع موقعیت خاص جغرافیائی (جزیره بودن) و بعضی علل دیگر موجب شد که ژاپن خیلی سریع‌تر سایر اقوام آسیائی، اصول مدنیت مغرب زمین را اقتباس و در داخله خود رواج دهد. سرمایه‌ها و مردان فنی اروپائی، مخصوصاً انگلیسی در اندک زمانی، ملت ژاپن را بصورت يك قدرت اقتصادی و صنعتی مهمی درآوردند بطوریکه، قبل از ۱۹۱۴ مانند انگلستان صنایع خود را بطوری توسعه داده بود که در پی بازارهای فروش به تلاش افتاده بود. با این تفاوت که ژاپن بمراتب کمتر از انگلستان مواد اولیه در

اختیار داشته، از حیث ذغال و آهن واقماً فقیر است. ژاپن مانند انگلستان نمی‌تواند از جزائر آتش فشانی خود، غذای جمعیت انبوه و روز افزون خود را تأمین نماید با این وجوه نشابه، قدرت و حیات ژاپن مانند انگلستان، مبتنی بر تجارت خارجی و از این‌راه می‌تواند ثروت و حیات خود را تأمین نماید. و چون از همه طرف بآب محصور است، برای تأمین تجارت خود احتیاج مبرمی به بحریه تجاری برای نگهداری آن به بحریه جنگی دارد. ولی ژاپن که دیرتر از سایرین وارد جرگه دول معظم شد، بکلی فاقد مستعمره است و از طرف دیگر رژیم حمایت محصولات داخلی که در اروپا رواج داشت، مانع از ورود امته ژاپنی به بازارهای بین‌المللی بود. باین مقدمات پرواضح است که ملت فعال ژاپن از همان بادی امر برای فروش امته و همچنین تهیه مواد اولیه به ممالک آسیائی و مخصوصاً چین نظر دوخته بود.

ولی میدانیم که دول اروپائی نیز چشم طمع به بازار چین دوخته و جملگی در سواحل آن کشور، بنادری برای اعمال نفوذ و پیشرفت مقاصد سیاسی و اقتصادی خود در اختیار داشتند. ژاپن نیز ناچار باید همین روش را پیش گیرد و قبل از همه چیز به تقویت بحریه جنگی خود بپردازد. در دنیائی که دول مستعمراتی زمام قدرت و سیاست را در دست داشتند، ژاپن نیز با آمال و هدف‌های استعمارطلبی‌اش، اگر از همان رویه پیروی نکنند، عقب خواهد ماند.

این بود که از ۱۸۹۴، بطمع دست‌اندازی به کره، علیه چین وارد کارزار شد. دول حریف مانع بسط نفوذ ژاپن بودند ولی سرانجام چین جزیره فورموز را تسلیم و حق حاکمیت ژاپن را در کره قبول نمود و ژاپن در دریای چین قدرت یافت اما روسها که در ولاذیوستک و ساخالین مستقر بودند، با انبساط قدرت ژاپن مخالف بودند انگلیسها نیز نفوذ ژاپن را در فورموز تهدیدی برای هنگ کنگ خود می‌دانستند. اما از آنجا که توسعه روسها را در اقیانوس کبیر برای خود بیشتر مضر می‌دانستند بجای اینکه علیه ژاپن قیام کنند، بموجب عهدنامه اتحاد ۱۹۰۲ ژاپن را عملاً به عنوان قدرت بزرگ دریائی، وارد صحنه گیتی کردند. همینکه ژاپن خاطرش از طرف انگلیسها آسوده شد در ۱۹۰۵ علیه روسها به نبرد پرداخت و در اندک مدتی

روسها را شکست داد. دنیای حیرت‌زده شاهد مرقیات برق‌آسای ژاپن شد. در نتیجه جنگ ۱۹۰۵ «پرت‌آرتور» و نیمی از ساخالین بدست ژاپنها افتاد و اولویت ژاپن در دریای ژاپن و چین معزز شد. و تازه باین اکتفا نکرده روسها را از منچوری طرد نموده، با اشغال سرزمین های وسیع منچوری راه تسلط خود را در چین هموار ساخت. در ۱۹۱۰ بموجب اعلامیه کره را به ژاپن ملحق ساخته و در ۱۹۱۲ بموجب عهدنامه با روسها، مغولستان داخلی مجهول در منطقه نفوذ ژاپن قرار گرفت. در ۱۹۱۴ ژاپن به عنوان قدرت بزرگ جهانی، علیه آلمان اعلان جنگ داد.

جنگ بین‌المللی اول موجب توسعه فراوان امپریالیسم ژاپن گردید. گرچه با دول غربی علیه متحدین در حالت جنگ بود سیاست بسط نفوذ در چین، با سیاست دول مغرب زمین که چین را پایگاه خود نموده مانع نفوذ می‌شدند در اصطکاک شدید بود و این تضاد، علناً در سیم ژویه ۱۹۱۶ در نتیجه عقد قراردادی با روسیه «جهت حفظ منافع چین در برابر دولت ثالثی که خصم روسیه و ژاپن باشد» علنی شد. در ۱۹۱۷، با موافقت سری متفقین، ژاپن پایگاه‌های دولت آلمان را در چین ضبط کرد. ولی سقوط رژیم تزار در روسیه و ورود ممالک متحده در صف متفقین در ممرکه جنگ، ژاپن را وادار کرد در سیاست توسعه قدرتش در چین جانب احتیاط را نگاه دارد لذا با واشنگتن در دوم نوامبر ۱۹۱۷ وارد مذاکره شده بموجب قراردادی ممالک متحده «منافع خاص» ژاپن را در چین تصدیق کرد. ژاپن در برابر این موافقت اولاً عهدنامه خود را با روسیه لغو و بنادری که در دست داشت آزاد اعلام نمود.

در دسامبر ۱۹۱۷ در کنفرانسی که متفقین در پاریس منعقد نمودند، کلمانسو و ولوید چرچ ب فکر افتادند بکمک ژاپن جبهه جدیدی در سبیری باز نمایند. چرچیل پس از انعقاد پیمان «برست-لیتوسک» نیز پافشاری نمود، قرار شد قوای نیپون، با کمک افراد چک که در سبیری مستقر بودند، علیه آلمان و بالشویک‌ها جبهه در سبیری بوجود آورند.

ولی امریکائیا که اذخالت مسلحانه ژاپنی‌ها در روسیه بیمناک

بودند، مخالفت کردند. اما از آنجا که متفقین در نهایت استیصال می‌خواستند به‌وسیله از فشار آلمان کاسته شود، بالاخره موافقت نمودند مشروط بر اینکه دخالت نظامی ژاپن منحصر به میدان‌های روسیه باشد لافیر.

بالتجیه در اوت ۱۹۱۸، هفتاد هزار ژاپنی در ولادیوستک پیاده شدند. در آن نواحی فقط چند هزار نفری انگلیسی و فرانسوی و امریکائی وجود داشتند. بمبارهٔ اخیری متفقین خودشان پای ژاپنی‌ها را در سیبری بازکردند ولی در عین حال برای خنثی نمودن نفوذ ژاپن روسهای سفید و دریاسالار کولچاک را تقویت نمودند تا سربازان ژاپنی از حدود دریایچه بایکال جلوتر نروند. بالاخره در نوامبر ۱۹۱۸ متارکه اعلام و در ۱۹۲۰ قوای کولچاک متفرق شد. ژاپن که مبارزه با بلشویک‌ها را در سیبری بمصلحت خود نمی‌دانست، سربازان خویش را فراخواند ولی بنادر شرقی سیبری را در اشغال خود نگاهداشت.

در این اوقات در چین مبارزه و جنگ داخلی بین ایالات جنوبی برهبری سون یاتسن و نواحی شمالی بنهایت شدت بود. چون سون یاتسن نتوانست در برابر نفوذ نظامیها مقاومت کند، لذا هر دو قسمت جنوبی و شمالی چین بدست نظامیها افتاد.

وضع مالی و اقتصادی چین در نهایت هرج و مرج و صرت بود. یک دسته از بانک داران ژاپنی با پکن وارد مذاکره و حاضر شدند قرضه بمبلغ ۲۶۴ میلیون پین (برابر ۶۱۰ میلیون فرانک طلا) بدهند و در برابر راه آهن‌های منچوری و چان‌تونگ و جهول (که از دست روسها خارج شده بود) در تضمین خود نگاهداشته و همچنین بیست و پنج هزار سرباز در منچوری برای حفظ امنیت نگاهداری نمایند. بمبارهٔ اخیری ژاپن، از طریق فشار اقتصادی، همان‌راهی را در بسط نفوذ خود در چین بکار می‌برد که ممالک غربی، قبل از جنگ ۱۹۱۴ طی نموده بودند. مقارن این احوال که قدرت روسیه تزاری مضمحل شده بود ژاپنیها فرصت را مغتنم شمرده، با عقد پیمان ماه مه ۱۹۱۸ با چین، بصورت ظاهر از بسط قدرت آلمانها جلوگیری کردند.



عهدنامه ورسای به ژاپن فرصت داد که در پیشرفت مقاصد استعمار طلبی خود، در چین واقیانوس کبیر گام‌های جدیدی بردارد. در آغاز جنگ، ژاپن پایگاه‌های متعلق به آلمان را در اقیانوس کبیر، بلادرننگ اشغال و بتصرف خویش در آورد. این پایگاه‌ها عبارت بود از جزائر مارشال، کرولین، ماریان و جزیره یاپ<sup>۱</sup>. عهدنامه صلح، عمل انجام یافته ژاپن را تأیید کرد. در چین نیز، دولت ژاپن، پایگاه‌های آلمان را متصرف شد ولی چون دولت چین در کنسار متفقین وارد جنگ شده بود، برای خود، در تقسیم مایملک آلمان حقوق مساوی درخواست می‌کرد. متفقین در حین مذاکرات صلح با تقاضای چین، در باب ادعای تساوی حقوق، روی موافق نشان ندادند موضوع را به مجمع اتفاق ملل احاله دادند. بنابراین دیگر هیچ مانع و رادعی در برابر پیشرفت و انجام مقاصد ژاپن وجود نداشت جز مخالفت شخص ویلسن که آنهم در برابر تهدید ژاپن به ترك کنفرانس صلح مجبور به تمکین شد تا حیات مجمع اتفاق ملل را از بن‌بست نجات دهد. در نتیجه «تسینک - تائو» را به ژاپن تسلیم و در شانتونگ<sup>۲</sup> اولویت اقتصادی‌اش را برسمیت شناخت.

بدین قرار آمال دیرینه ژاپن در اینکه خود را در چین مستقر سازد عملی شده، بلافاصله پس از استقرار در چین، ب فکر تثبیت وضع خود در کره که در ۱۹۱۰ اشغال نموده بود افتاد. در این مدت در کره عملیات مهمی از قبیل احداث راه و راه آهن و بنادر و شهرهای متعدد عملی شده ۶۰۰'۰۰۰ نفر مهاجر ژاپنی وارد شده برای خود و نژاد خود حق اولویت و امتیازات فراوانی قائل شده بودند. امپراطور کره عملاً در تحت نظارت ژاپنی‌ها و محبوس آنان بود. تا اینکه رفته رفته حکومت غیر نظامی جانشین قدرت نظامی شده در ۱۹۱۹ امپراطور کره مرد بالنتیجه شورشهای مهمی حاصل و ژاپنی‌ها با قساوت و سختی عمل کرده ۲۹۰'۰۰۰ نفر را توقیف و چندین صد نفر را اعدام نمودند.

۱- که بسبب موقعیت مهم دریائی و محل تقاطع سیم‌های تحت-البحری، مورد مخالفت امریکا قرار گرفت.

اقدام ژاپنی‌ها در فرموز که هنوز در جنگل‌های انبوه و غیر قابل نفوذ آن قبائل آدمخوار زیست می‌کردند، در اندک مدت، بسیار مؤثر و تمرینش بود. در ۱۹۱۹ این جزیره بزرگ، بدل به باغ هطیمی شده بود.

بدین قرار ژاپنیها در ظرف چند سال، نقاط مهم ساحل دریای ژاپن را از پرت آرتور، کره، منچوری، سواحل چین و فرمز در اختیار خود در آورده، طرفداران متمصب «امپریالیزم» تازه‌ای را آغاز توسعه بعدی می‌دانستند در صورتیکه آزادی خواهان و صاحبان صنایع سنگین معتقد بودند کشوری که برای آهن و نفت و ذغال خود محتاج به کشورهای دیگر است، نباید آتش جنگ را دامن زند، بلکه پس از تأمین حدودی که توسعه اقتصادی‌اش ضروری می‌داند، باید از بسط غیر متعارف امپراطوری خود دست برداشته به تقویت قوای دریائی خویش بپردازد. بخصوص که دولت امریکا، در کارگاه‌های عظیم کشتی‌سازی‌اش، برای مقابله با قدرت دائم‌التزاید ژاپن در اقیانوس کبیر دست بکار ساختمان کشتی‌های جنگی متعدد شده است. در واقع ژاپن، با استفاده از سالهای جنگ، قدرت دریائی خود را تا حدود نصف قوای دریائی امریکا ترقی داده بود.

اختلاف نظر ممالک متحده با ژاپن منحصر به رقابت دریائی نبود، بلکه در جزیره ساخالین با استخراج نفت بدست ژاپنی‌ها در جزیره یاب و بالاخره در چین که ژاپنیها علناً سیاست بنادر آزاد آمریکا را تهدید می‌کردند، در اصطکاک بودند.

بطوریکه تذکر داده شد، امریکائیها پس از پایان جنگ در اولین فرصت، ضربت نخستین خود را به سیاست بسط نفوذ ژاپن در ممانعت از تجدید قرارداد اتحاد با انگلستان وارد آوردند. کمی بعد، در کنفرانس واشنگتن، هاردینگ، پس از تحدید حدود قدرت دریائی اعلامیه نه دولت<sup>۱</sup> را صادر کرد که بموجب آن استقلال و حاکمیت مطلق چین را محترم شمرده، سیاست بنادر آزاد و نفو مناطق نفوذ را اعلام

---

۱- غرض از ۹ دولت، ممالک متحده، انگلستان، فرانسه، ژاپن،

چین - پرتغال - هلند - ایتالی و بلژیک است.

و وعده داد روزی که سازمان دادگستری چین باندازه کافی رشد یافت ، کاپیتولاسیون نیز لغو خواهد شد . گرچه ، کشور چین هنوز تساری حق حاکمیت را بدست نیاورده و سرزمین‌هایی که با اجاره طولانی ، از طرف غربی هانصوب شده بود مسترد نداشتند ولی ژاپن مجبور شد ، در تحت فشار امریکائیا «تسینگ‌تائو» را تخلیه و راه آهن‌های آلمان را مسترد دارد . بدین قرار ، ژاپن ، در عین بسط و توسعه قدرت استعماری و تسلط بر پایگاههای مختلف ، بدست امریکائیا در کنفرانس واشنگتن ، مجبور به عقب‌نشینی و یا الامحاله توقف شد . تنه‌امزیتی که در کنفرانس مذکور کسب کرده اشغال جزیره یاپ بود . کابینه آزادی خواهان بریاست تاکاهاشی که قرارداد واشنگتن را امضا کرده بود مجبور به کناره‌گیری شد ولی دسته بانفوذ نظامی‌ها بعلت وضع داخلی نتوانستند با وجود شکستی که نصیب دولت ژاپن شد ، عجاله ، امیال امپریالیستی خود را تمقیب نمایند . بسط نفوذ سیاسی و نظامی سریع چند سال اخیر ، موجب بحران اقتصادی شده ، اربابان صنایع انتظار داشتند که نظامیها فرصت دهند اوضاع اقتصادی تثبیت شود .

در واقع ، در ضمن سالهای جنگ بین‌المللی

## تحولات اقتصادی

ضربت شدیدی به اقتصادیات ژاپن وارد

### ژاپن

شده بود . در ۱۹۱۳ صادرات ژاپن ۱۳

میلیارد ین و در ۱۹۱۹ به سه میلیارد رسید

عده کارگران صنایع مختلف ۶۳ درصد ترقی نموده محصول آهن از

۳۳۰'۰۰۰ تن به ۶۹۵'۰۰۰ تن و فولاد از ۲۲۰'۰۰۰ تن به ۵۵۰'۰۰۰

تن رسید . محصولات پارچه‌بافی ژاپن مقام دوم را در دنیا احراز نموده

محصولات ابریشمی اش مقام اول را احراز نمود . به سبب محاصره آلمان ،

محصولات شیمیائی و مواد رنگی ژاپن توسعه فوق‌العاده یافت ، مبادلات

تجاری که قبل از جنگ کمتری بود ، پس از پایان جنگ ، بنفع ژاپن شده

تکثیر فوق‌العاده ثروت بنفع تروست‌های سرمایه داران ، مخصوصاً

«می‌تسوبی‌شی» و «می‌تسویی» بود . شرکت اخیر ، علاوه بر تأسیسات صنعتی

بزرگ و بانکهای مختلف ، در کره و منچوری مبادن متعدد در اختیار

خود داشتند ، صاحب کشتی‌های تجاری و در عموم کشورهای شرق دور

و اروپا مراکز مهمی در دست داشت

تکثیر فوق‌العاده ثروت ، در اندک زمانی ، خطر بحران را محسوس می‌کرد. جمعیت کشور به نسبت زیادی سریعاً ترقی نموده از ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۶ از ۵۰ به ۷۰ میلیون نفر رسیده در صورتیکه محصول برنج که غذای اصلی مردم بود ، بسبب مهاجرت کشاورزان به مراکز صنعتی شهرها ، بهمان مقدار سابق باقی مانده مجبور شدند ششصد میلیون پین برنج از خارج وارد نمایند و با توجه باین نکته ، ملاحظه میشود ، با وجود صادرات هنگفت ، بار کفه تجاری ژاپن ، پس از جنگ نیز منفی بود . مقارن همین‌ایام، زمین لرزه شدیدی در ۱۹۲۵ موجب هلاکت ۴۴۰۰۰۰ نفر شده عدهٔ بیکران بدو میلیون نفر رسید. کثرت جمعیت مسئله بسیار بفرنجی شد بخصوص که از ۱۹۱۹ به بعد کشورهای کانادا ، استرالیا و ممالک متحده ، مهاجرت خارجیان را ممنوع نموده بودند .

ژاپنی ها مجبور بودند برای مقابله با وضع ناگوار خود ، به تولید محصولات و صدور آن بکوشند . اما مواد اولیه در اختیارشان نبود می‌بایستی مقادیر مهمی وارد کنند و بالتجربه ، برای اسکان رقابت ، دستمزد کارگران را کسر ، و داد و ستد در داخله را محدود نمایند. در ۱۹۲۱ ، مشکلات کشاورزی محسوس بود . کشاورزان علیه مالکین دسته بندی آغاز کردند ناچار قانونی وضع شد و خرده مالکین را تقویت کرد. در واقع ، پیروزیهای نظامی ژاپن ، بِنفع طبقهٔ زارع و کارگر نبود زیرا اضافه دستمزد کارگر فقط از ۱۰۰ به ۱۵۱ و لی قیمت زندگانی از ۱۰۰ به ۲۳۲ ترقی یافته بود. سیاست داخلی ژاپن مواجه با جنبش های کارگران ( که بالغ بر ۳ میلیون نفر بود ) و توسعه پروپاگاندا سوسیالیستی شد .

امپراطور ژاپن ، هیروهیتو ( که در ۱۹۲۱ ، بسبب ناخوشی و ناتوانی پدر زمام امور را بدست گرفت تادر ۱۹۲۶ ( که پدرش بدو حیات گفت ) سیاست آزادی خواهی را تعقیب می‌کرد . بمبارهٔ آخری ، طبقهٔ قدیمی و ممتازة که طی قرون متمادی سیاست و امور کشور را در تحت سلطه خود داشتند از بین رفته ، دو طبقه جدید ، یعنی امرای نظامی و سرمایه داران بزرگ ، عملاً زمام کار را بدست گرفته بودند . گروه می‌نوبی شی ، طبقه آزادی خواهان را تقویت می‌کرد و حال آنکه

دسته اربابان صنایع « می‌تسوئی » از محافظه کاران تقویت می‌نمود. دخالت اربابان صنایع در سیاست ، موجب رخنه فساد در پارلمان و دستگاه های دولتی شد . در ۱۹۱۸ بموجب قانونی عده رأی دهندگان مضاعف شد . در ۱۹۲۵ انتخابات از طریق آراء عمومی مستقیم اعلام گردید . قانون اخیر بنفع آزادیخواهان بود و خواستند نفوذ متمصبین نظامی را خنثی و در عین حال علیه کمونیست ها مبارزه نمایند . لذا قانونی وضع شد که عاملین دسته های مخفی محکوم باعدام میشدند و باز خواستند بودجه سازمانهای نظامی را محدود نمایند که مواجه با مخالفت و عصیان عده فراوانی شد . ولی آزادیخواهان با وجود این مشکلات و حتی اقدام جنگ علیه چین ( ۱۹۲۷ - ۱۹۲۹ ) که به علت پا در میانی شدید امریکائی ها عبت ماند ، سر کار ماندند . در ۱۹۳۰ هاگاماشی ، که طرفدار صرفه جوئی بود ، چون خواست شروط کنفرانس واشنگتن را که مورد تصویب مجلس قرار گرفته ، بموقع اجرا گذارد ، مواجه با مخالفت شدید دسته های متمصب قدرت نظامی شد ، و در نتیجه توطئه مجروح و از کار کناره گیری کرد . بالنتیجه یکبار دیگر ، قدرت نظامی زمام امور را بدست گرفته ، ژاپن وارد مرحله جدیدی شد .

## ۲ - چین در برابر سیاست توسعه طلبی ژاپن

چینی ها پس از تحمل شکست در کنفرانس پاریس ، دچار هرج و مرج داخلی شدیدی شده مبارزه کانتن و پکن ، یعنی چین جنوبی و شمالی در تحت نفوذ سرداران مقتدر محلی بیشتر جنبه شخصی داشت ، منافع عمومی و اتحاد کشور ، مورد توجه مبارزین نبود گرچه در چین جنوبی « سون - یات - سن » بسبب نفوذ فوق العاده ای که تحصیل کرده بود ، مورد احترام عموم بوده او را از کانتون بمید نمودند ، ممدلك جنبش ملی و عمومی چینی ها که آرزومند اعاده اعتلاء گذشته بودند او را قائد و رهبر انقلاب ملی خود می دانستند . در ۱۹۲۲ « سون - یات - سن » بسمت ریاست جمهور چین انتخاب شد . پکن و کانتن هر دو ، مدعی شدند که باید بعنوان پایتخت چین متحد انتخاب شوند . در این ایام هرج و مرج به نهایت درجه بود . پکن سه ایالت

بزرگ ونیمی از دویالت دیگر را در تحت اختیار خود داشت و حال آنکه کانتن سرپرستی دو ایالت را داشت. در دوازده ایالت دیگر، منجمله در مصب شط «یانگ تسه» که بیش از ۱۳۰۰۰۰۰ نفر در اراضی حاصلخیز آن متوطن بودند، سردارهای چینی، هر یک داعیه استقلال داشتند. بالاخره در منچوری که از ۱۹۱۸ در تحت نفوذ ژاپنی ها بود، ژنرال چانگ - تسو-لینگ، در موکدن، حکومت جدیدی، رقیب یکن و کانتن بوجود آورده بود. سرزمین چین، صنایع و کشاورزی آن زیر پای سربازان دسته های مختلف به تاراج می رفت و در این چنین محیط آشفته سون-یاتسن، حکومت «کمین تانگ» را از روی مدل کمونیست های روسیه برپا ساخت. محصلین و طبقه روشن فکر با شغ فراوان از او استقبال کردند. سن یاتسن، چان کای-چک را مأمور تنظیم یک ارتش ملی ساخته، برنامه کلرش را ایجاد یک دولت جدید و مترقی در چین و لغو امتیازات خارج از مرزی که از ۱۸۴۲ بر چین هموار ساخته بودند قرارداد رفتار دول غربی در برابر حقوق چینی ها، تجاوز ژاپنی ها بسواحل چین، در مردم احساسات ضد اروپائی و ضد ژاپنی تندی ایجاد نمود. در فوریه ۱۹۲۲، محصولات انگلیسی را در بندر هونگ - کونگ تحریم نمودند.

ولی دول مغرب زمین، بجای شناسائی و کمک به «سون-یاتسن» که اکثریت ملت چین هواخواهش بودند، از دولت نظامی یکن تقویت می کردند، در صورتیکه چین بحری، یعنی ایالات مجاور دریای چین و کانتن، متضمن اکثریت تحصیل کرده و هواخواه انقلاب و تجدید مغرب زمین بوده از حیث استعداد جغرافیائی و کشاورزی نیز بمراتب بر چین بری و یکن مرجح بود. متأسفانه سیاستمداران مغرب زمین به این حقایق توجه نداشته. نه تنها حکومت «سون-یاتسن» را یاغی خواندند بلکه با دادن مزایائی بضرر چین و بنفع ژاپنی ها، انبوه کثیر ملت چین را در وضع بسیار ناگواری قرار دادند. یعنی سون-یاتسن که دیگر امیددی به متفقین نداشت و در معرض تهدید ژاپنی ها قرار گرفته بود، نقطه انگائی در روسیه شوروی جستجو کرد. تا بالاخره در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳، قراردادهائی منعقد در ۱۹۲۴ سیاست شوروی را در چین برسمیت شناخت. در واقع مغولستان که در ۱۹۱۳ در تحت نفوذ روسها قرار گرفته

بود. در ایام جنگ، مورد ادعای چینی‌ها قرار گرفته بود ولی پس از تارو مار شدن روس‌های سفید، در تحت سلطه کمونیست‌ها در آمده، يك دولت کمونیستی در آن ایجاد شد.

«سون‌یاتسن» کمونیست نبود. برنامه اجتماعی‌اش شامل تقسیم اراضی بین بزرگان، حق تقاعد برای کارگران و کمک مالی نسبت به کارگرانی بود که دست باعصاب می‌زدند. بدین قرار، عقد پیمان با روسیه بیشتر جنبه تمشیت دادن به امور داخلی کشورش بود نه بتعمیب از روش و مرام سیاست خارجی شوروی.

انگلیس‌ها که از تمایل چینی‌ها به شورویها نگران بودند، در ۱۹۲۵، علیه اعتصاب کنندگان شانگهای به قوای مسلح متشبه شدند و در تمام نواحی جنوبی جنبش ضد انگلیسی شدیدی برپا شد.

باری فعالیت و پشت‌کار «سون‌یاتسن» و عقد قرارداد با روس‌ها و تأسیس حکومت «کومین‌تانگ» بوجهه مشارالیه افزود تا جائیکه چین شمالی حاضر به شناسائی رسمی او بسمت رئیس‌جمهور کشور چین شده اورا به پکن دعوت نمود. «سون‌یاتسن» این دعوت را اجابت نموده وارد پکن شد ولی در اندک زمانی زندگانی را بدرود گفت.

مرگ نابهنگام «سون‌یاتسن» تشکیلات

جدید چین را در وضع ناگواری قرارداد.

گوا اینکه «کومین‌تانگ» برشالوده حزب

واحد و برطبق روش شوروی اداره می‌شد

## آغاز تشکیل

### چین ملی

ولی جان‌کای-چک که در کانتن مستقر مانده بود، رژیم دیکتاتوری را بنفع خود آغاز نموده، ستونهای نظامی به شهرهای مهم گسیل داشت هانگشو در ۱۹۲۶ نانکن و شانگهای در سال ۱۹۲۷ بدست او افتاد.

تسلط نظامی‌ها در شهرها، مقارن بود با احساسات ضد خارجی توده مردم و در این جریان‌ات عده بسیاری از ساکنین خارجی قتل عام شدند تا جائیکه انگلیسها ستونی مرکب از ۱۳۰۰۰ نفر سرباز به شانگهای اعزام داشتند. ولی در ۱۹۳۰ مجبور به تخلیه «وی‌های‌وی» شدند.

در بین ملل غربی، فقط آلمانها که خود را بمانند چینی‌ها،

جزومللی قلمداد کردند که عهدنامه ورسای حقوقشان را پامال کرده

منتفع شدند، بطوریکه در قتل عام خارجیان، افراد آلمانی مصون و

تجارتشان در ظرف ده سال سه برابر ترقی کرد. (در ۱۹۲۹ تجارت آلمانها در حدود ۵ درصد کل تجارت خارجی چین بود در صورتیکه در ۱۹۳۶ به ۱۶ درصد رسید).

جان کای چنگ که در چین جنوبی، کومین تانگ را تقویت می کرد، نماینده از جانب خود بمسکوا عزام داشت. ولی شورویها با فشاری در هزل و کناره گیری جان کای چنگ نموده درخواست کردند که انقلاب ملی سون یاتسن به انقلاب اجتماعی کمونیستی تبدیل شود. جان کای چنگ، سندیکای کارگران شانگهای را که صریحاً با کمونیستها هم آهنگی داشتند، منحل نموده، متخصصین روسی را از کانتن طرد نمود و کلیه شعب تجاری شورویها را در چین برچید، مقرر حکومت را از کانتن به نانکن انتقال داد و ملل مغرب زمین، بالاخره او را بر سمیت شناختند. بطوریکه در ۱۹۲۷، کمین تانگ بکلی با کمونیستها قطع رابطه کرد، سیاست روسیه در آسیا متحمل شکست مهمی شد.

ولی در چین مرکزی کمونیستها به مبارزه خود علیه جان کای چنگ و کمین تانگ ادامه دادند معذالک در ۱۹۲۸ جان کای چنگ بسمت ریاست جمهور چین انتخاب شد. سپس به تشکیل ارتش منظمی در تحت نظر افسران آلمانی، فن سیکت و بعدها «فالکن هوزن» شد و کمونیستها را در کانتن در تحت مضيقه قرارداد عده ای را دستگیر و بسیاری را قتل عام کرد (تا ۳۰۰ هزار نفر گفته اند).

ولی مشکلات کار جان کای چنگ منحصراً به مبارزه کمونیستها نبود بلکه سرداران مخالف او که اکثراً دست چپي های کمین تانگ بودند نیز رایت طغیان برافراشته بودند علاوه بر این ژاپنها نیز می خواستند از فرصت استفاده نموده یکبار دیگر بداخله چین نفوذ نمایند. البته مشکلترین مسئله برابری با شورویها بود که در منولستان و راه آهن منچوری، سیاست دیرینه تجاوز تزاریستها را در پیش گرفته، بانحاء مختلف مزاحمت چینی هارا فراهم می ساختند. تا جائیکه، بدون پا در میانی امریکائیا در ۱۹۲۹ منجر به مداخله نظامی شده بود.

ژاپنی ها که پس از روی کار آمدن دسته نظامی ها، بر شدت سیاست استعماری خود افزوده بودند نفوذ در منچوری را قبل از اینکه جان کای چنگ موفق به عملی ساختن اتحاد چین بشود برای پیشرفت سیاست خود



ضروری می‌دانستند ولی پس از توطئه چانگ - تسو - لین در ۱۹۲۸ پسرش زمام امور منچوری را بدست گرفت و حکمران جدید صریحاً خود را طرفدار همکاری با کمین تانگ معرفی نمود . این تغییرات بیشتر موجب خشم ملیون متعصب ژاپنی شد و یکبار دیگر نقشه جاه طلبانه فرق نظامی معروف به «ایکی - کیتا» که بلمیدن منچوری، چین شمالی، سیبری شرقی و هندوستان ، جهت مقابله با حریف زورمند اصلی یعنی امریکا باشد ، مطرح شد . بالاخره در ۱۹۲۷ قوای ژاپنی در شانگهای پیاده شده و دولت ژاپن ضمن یادداشتی به حکومت نانکن خاطر نشان ساخت که به سبب منافعی که دولت ژاپن در منچوری متقبل شده است نمی‌تواند موافقت کند که قوای ملیون چین ، از حدود شمالی « دیوار چین » تجاوز نمایند . چینی‌ها در جواب، کلیه امتعه ژاپنی را تحریم نمودند ولی امریکائیاها از مجاری سیاسی وارد و بین دو طرف پادرمیانی کردند و دولت «تاناکا» ناچار باستعفا شد (۱۹۲۹)

رژیم چین ملی ، در بین گرفتاریهای داخلی و خارجی که شمه از آن ذکر شد، هنوز قطعاً مسئله تشکیلات اجتماعی خود را نداده بود، «وانگ - تسینگ - وی»<sup>۱</sup> مرید و جانشین واقعی «سن - یاتسن» معتقد بود توده عظیم چینی هنوز باندازه کافی رشد اجتماعی نیافته تا قادر بداره حکومت دموکراسی به سبک مغرب زمین باشند بلکه باید ، طبق سنن قدیمی و تاریخی چین طبقه منورالفکری مرکب از اشراف و نجیبای محلی زمام امور را بدست بگیرند . عامه مردم باید اعمال و سیاست دولت را تفتیش نمایند نه هدایت و باز می‌گفت که همین بررسی و تفتیش توده مردم در اعمال و سیاست دولت نیز متضمن کسب تربیت اجتماعی است که فراهم نمیشود مگر اینکه مدتی زمام امور بدست توانای دولت مقتدری باشد . با این استدلال باین نتیجه می‌رسید که باید بر اساس و شالوده حکومت شوروی ، یعنی حزب واحد، تشکیلات جدیدی داده شود . این کمین تانگ جدید ، در برابر کنگره عمومی و ملی که از مبعوثان تشکیلات اجتماعی محلی تشکیل میشود و یگانه مجلس شورای رژیم محسوب میشود مسئولست که برنامه و مدارسیاست داخلی و خارجی را تشریح و مورد

تصویب قرار دهد . کنگره مذکور هیئت اجرایی مرکزی که دارای قدرت سیاسی و اختیارات تام است انتخاب می‌کند انتخاب کمیته اجرایی توسط کمیته سیاسی صورت می‌گیرد کنگره دارای اختیارات مقننه نیست، بلکه کمیته سیاسی افراد «حکومت ملی» را که دارای اختیارات وضع قانون هستند نیز انتخاب می‌نماید . شالوده مذکور که عیناً از سیستم شوروی اقتباس شده بود ، دولت را عامل و مأمور حزب واحد موجود در کشور می‌نماید. دولت مرکب از پنج مؤسسه اصلی یا یوان است ، اولاً یوان مجریه شامل هیئت وزیران ثانیاً «یوان» مقننه، مأمور انشاء طرح قوانین در تحت نظر دفتر سیاسی - ثالثاً یوان قضائی ، رابعاً یوان نظارت خامساً یوان تفتیش، دوسازمان اخیر از سازمان‌های قدیمی چین اقتباس شده بود . دستگاه نظارت موظف است در تربیت و آزمایش داوطلبان کارمندان داوطلب در مؤسسات دولتی اعمال نظر نماید و حال آنکه دستگاه تفتیش از سنن قدیم چینی اقتباس شده و مأمور است که مراقبت نماید دستگاه مقننه، دستگاه مجریه را در تحت تأثیر و نفوذ یا فشار خود قرار ندهد.

بنابراین، کمین‌تانگ جدید، بهیچوجه قرابتی با رژیم دموکراتیک نداشت (چنانکه هیچیک از ملل آسیائی رژیم دموکراتیک ندارند) زیرا قدرت عملاً در دست يك اقلیتی حزبی است (۱۶۰۰۰۰۰۰ نفر در ۱۹۲۷) کما اینکه در روسیه نیز رژیم کمونیستی در تحت نظریک اقلیت ۱۱۳۲۰۰۰۰ نفری در ۱۹۳۵ است که کشور ۲۰۰ میلیون نفری را اداره می‌کنند. و در هر دو حال قدرت واقعی در دست قوای مسلح و زعمای حزبی است که از طریق دیکتاتوری مطلق ، امور کشور را تمشیت می‌دهند .

اما مسئله اساسی احیای کشور در این نبود که رژیم برای آن فراهم نمایند ، بلکه باید عملاً سطح معاش توده عظیم مردم را که در منتهای ذلت و فقر بسر می‌بردند ترقی دهند و برای عملی نمودن چنین برنامه بزرگی فقط دو راه موجود است : احیا و تعمیم خرده مالک صنعتی نمودن کشور تا اینکه احتیاجات فردی و اولیه خود را تکافو نماید.

کشور چین در دوره امپراطوری سلسله مانچوها مرکب از خرده مالکین بود هشتاد درصد جمعیت چین بشغل فلاحت اشتغال داشتند ولی چون بنادر چین به سوی مهاجمین در قرن نوزدهم باز شد، سرمایه‌های عظیمی

بدست همه محدودی که از فرصت استفاده کردند، در نتیجه معاملات مختلف با خارجیان انباشته گردید و همین اشخاص به ثمن بخش زمین های فراوان را از خردممالک که پیوسته مقروض و در عسرت بسر می برد خریدند . از طرف دیگر کثرت روزافزون موالید، جمعیت انبوه چین را سال بسال زیادتر می نمود ، دولت به اقداماتی از قبیل ساختمان سد های بزرگ در «هوانگ هو» و یانگ تسه اقدام و بعضی رفورم های فلاحتی را عملی نمود. اما این اقدامات متضمن صرف سرمایه های عظیم و امرار وقت نسبتاً طولانی است .

اما صنعتی نمودن کشور از روی گرده شوروی و به کمک متخصصین آلمانی و ماشین و ابزار و آلات انگلیسی شروع شد و در همین حال بروست تعلیمات ابتدائی و متوسطه افزوده شد و طبقه فارغ التحصیل های فنی که مورد احتیاج شان است فراهم ساختند . جهت انجام چنین برنامه های و امنه داری سرمایه های عظیم ضرورت داشت . رژیم اقتصادی چین در تحت نظر متخصص مالی چین بنام «سون» که با چان کای چک قرابت سببی داشت انجام و با ایجاد واحد جدید پول به تحصیل سرمایه های ضروری پرداخته ، کشورهای آلمان ، بلژیک ، ایتالی و غیره عملاً بکمک شتافتند ولی سه دولت بزرگ ، امریکا ، انگلستان و فرانسه مرتکب خطای جبران ناپذیری شده رژیم کمین تسانک و مجاهداتش را نادیده گرفتند . زاین نیز که هیچگاه از نفوذ و توسعه سلطه سیاسی و اقتصادی دوسرزمین چین منصرف نشده و خود در معرض تندباد بحران اقتصادی قرار داشت ، سعی می کرد که جنبش و تجدد تشکیلات جدید چین حتی المقدور وابسته بسیاست توکیو باشد .

## کتاب سوم

### شکست سازمان جدید اروپامبستی بر اصول پارلمانی

#### فصل اول

پس از پایان جنگ، سعی شد سازمان جدید کشورهای اروپا بر اصول پارلمانی مستقر شود

۱- فقط ممالکی که از قدیم دارای شالوده پارلمانی بودند سازمان های کشوری خود را حفظ کردند

پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول نویدی بود برای نصرت اصول دموکراسی و حق حاکمیت ملت ها. اما از ۱۹۱۷، یعنی يك سال قبل از پایان جنگ، در روسیه، نوع جدیدی از حکومت هوام (دموکراتیک) بوجود آمد که بکلی متناقض مفهوم آزادی فردی و اصول پارلمانی بود که دموکراسی منربزمین بر آن استوار شده بود. در واقع اختلاف مفهوم

دموکراسی از اصول سوسیالیسم آغاز شد. عده طرفدار تقویت رشد اجتماعی افراد بودند که اساس دموکراسی مغرب‌زمین است و برخی از دیکتاتور کارگری جانب‌داری می‌کردند که در روسیه بتازگی زمام امور را بدست گرفته بودند. اولین کنفرانس مارکسیسم بین‌المللی در استکهلم در ۱۹۱۷ تشکیل شد ولی باستعفای «کامیل هویسمن» که محرمانه مورد تأیید متفقین قرار گرفت، از هیچ یک از احزاب سوسیالیست کشورهای متفق نماینده به‌کنگره مذکور اعزام نشد. مهنذا، در فرانسه «فدراسیون تولیدات فلزی» قطع‌نامه انتشار داد که در ضمن آن تشکیلات وابسته دهوت میشوند که بفعالیت کارگران روسی و آلمانی که در خلاص و نجات خود پایداری و کوشش می‌کنند، از هیچ نوع مساعدت دریغ نکنند». در انگلستان نیز جنبش‌های انقلابی محسوس بود. کارگران که در مدت جنگ از ترقی دستمزد استفاده شایانی برده بودند، اصول مارکسیسم را در الهامات کارگری وارد نموده، زمام امور حزبی، بجای اینکه مانند سابق در دست خود کارگران باشد، بدست ثورسین‌های مشهور مانند «رمزی ماکدونالد» و اسنودن و غیره افتاد. بلافاصله پس از متارکه جنگ، در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸ کنفرانس کارگران با اکثریت ۲۰۱۷۰۰۰۰ نفر در برابر ۸۴۰۰۰۰۰ نفر تصمیم گرفت که از اتحادیه احزاب که در زمان جنگ تشکیل شده بود خارج شوند. بعبارت آخری در انگلستان جریان سوسیالیسم همان راهی را پیش‌گرفت که در فرانسه طی نموده بودند. زیرا در هر دو کشور، بسبب احتیاجات جنگی، قدرت سندیکاهای کارگری توسعه فراوانی یافته تعداد افرادشان مضاعف شده بود (در انگلستان از ۴۵۰۰۰ به ۶ میلیون و در فرانسه به یک میلیون و نیم رسیده بود) در فوریه ۱۹۱۹ کنفرانس عمومی در لندن تشکیل و تقاضای ۷ ساعت کار و ملی کردن معادن از راه خرید سهام صاحبان آن نمودند. دولت اصل ۴۸ ساعت کار در هفته و ملی نمودن صنایع و معادن را قبول کرد از طرف دیگر صاحبان کارخانه‌ها نیز قبول کردند در هر واحدی «شوری کارخانه» تشکیل شود. در فرانسه نیز اصل ۴۸ ساعت کار مورد قبول قرار گرفت. مقارن این تاریخ در مسکو سیمین بین‌المللی کارگری تشکیل و درعید کارگران، اول مه هیجانات و جنبش‌های مهم که در بعضی مراکز به‌گشت و گشتار منتهی شد، آغاز گردید.

بین الملل سیم کمونیسم که در اشاعه مرام خود در آلمان مواجه با شکست شد ، در فرانسه و انگلستان بر فعالیتش افزود و امیدوار بود در اروپای غربی توفیق بیشتری تحصیل نماید. روی این زمینه در آوریل ۱۹۱۹ اعتصاب عمومی کارگران راه آهن در انگلستان آغاز شد که دولت شدیداً آنرا فرونشاند. بهمین قرار در فرانسه نیز در سال ۱۹۲۰ اعتصاب راه آهن شروع و در آنجا نیز بسبب اقدام سریع و قاطع دولت درهم شکست . بهمچنین در پادوگاله و غیره و اعتصابات متماد صورت گرفت (در سال ۱۹۲۰ در فرانسه جمعاً ۱۸۰۰ اعتصاب و در سال ۱۹۲۱ - ۴۷۵ اعتصاب) که همه با شکست مواجه شد . در انگلستان نیز در ۱۹۲۱ چهار میلیون کارگران صنایع دست به اعتصاب زدند و در ۱۹۲۲ نیز مکانیسیںها از کار خودداری نمودند ولی در همه جا افکار عمومی مردم بر تحریکات اعتصابیون غلبه کرد .

در بلژیک نیز قبل از تصویب هشت ساعت کار روزانه، اعتصابهای مهمی آغاز شد که پس از تصویب قانون هشت ساعت کار منتهی شد. همچنین در هلند و سویس در هلند در اواخر جنگ اعتصاب عمومی شروع شد ولی دولت که فوراً قانون هشت ساعت کار را تصویب نمود ، بدون زحمت به اعتصاب فیصله داده شد در صورتیکه در سویس ، کارگران در تحت القانات و تبلیغات کمونیستهای آلمان ، در برن و زوریخ اعتصاب و شورش های دامنه داری آغاز شد که پس از مداخله سربازان دولت فدرال از بین رفت .

در نروژ تحریکات کمونیستی ، کارگران را به بین الملل سیم ملحق ساخت ولی در ۱۹۲۱ ، حتی جناح چپ حزب کارگری نیز از مسکو جدا شد. اکثر اعتصابات و جنبش های کارگری ، از طرف بین الملل سیم ، در مسکو ، تحریک و تقویت می شد . در واقع «لنین» در برابر نمایندگان ۳۷ کشور ، برنامه توسعه اصول انقلابی کمونیسم را در ممالک غربی تشریح نموده به حضار خاطر نشان کرد که این امر در صورتی عملی است که عموم سندیگاههای کارگری ، از دستورات کمونیسم مسکو تبعیت نموده رهبری آنرا بپذیرند .

ولی مواجهه با مقاومت افکار عمومی مردم از یک طرف با پیروزی ژنرال هایگان در لهستان در برابر نفوذ و پیشرفت روز افزون ارتش سرخ از

طرف دیگر، تهدید کمونیسم را در مغرب اروپا منتفی ساخت بطوریکه درکنگره شهر اورلئان، بین صفوف سوسیالیست‌ها نسبت به روش دیکتاتوری کمونیسم مسکوشدیداً اعتراض شد. معذالك درکنگره شهر «نور»، گرچه برد با کمونیستها بود، بین فرق مختلف سوسیالیست تفرقه حاصل شد. دسته از «شعبه کمونیست بین الملل فرانسوی» S. t. I. C و گروهی تابع «شعبه بین الملل کارگری» S. F. I. O شدند ولی هر دو گروه سندیکا از زیر بار تحکم مسکوشانه خالی کردند. تشکیلات حزبی دیگری بنام «اتحادیه عمومی کارگری» O. G. T نیز در ۱۹۲۲ در لیل، در نتیجه اختلاف نظریه‌ها شعبه C. G. T و C. G. T «اتحادیه عمومی کارگران مجتمع» تقسیم شد که روز بروز از قدرتش کسته شد. سیمین تشکیلات کارگری که در فرانسه، بلژیک، خارج از جنبش‌های کارگری کمونیسم و سوسیالیسم، بوجود آمد اتحادیه کارگران مسیحی بود که در ۱۹۱۹ با ۱۳۰،۰۰۰ عضو تشکیل و در ۱۹۳۶ به پانصد هزار نفر رسید. بطور خلاصه در کلیه ممالک رژیم پارلمانی، یعنی انگلستان، فرانسه، بلژیک، سویس، هلند و ممالک اسکندیناوی، جنبش کارگری اعم از دسته‌هایی که صریحاً تمایل به کمونیسم داشتند یا پیروان اصول سوسیالیسم مواجه با شکست شد زیرا مرام کمونیسم توأم با قدرت دیکتاتوری است که اصولاً با آزادی و شخصیت فردی که پایه و اساس دموکراسی مغرب زمین است منافات کلی دارد. گواهنکه، در فرانسه مخصوصاً، بلافاصله پس از جنگ، زمین‌های فراوانی، جهت نفوذ و اشاعه مرام کمونیسم فراهم بود، کشوری بود که بیش از دو میلیون نفر کشته و معلول داده، قروضش از سال ۱۹۱۴ به مبلغ غیر قابل تصور در آن روز یعنی ۳۰۰ میلیارد رسیده و خبط‌هایی که مجلس، بلافاصله پس از جنگ مرتکب و قوانینی بتصویب رساند که البته از نظر اخلاقی و

۱- Section française de l' internationale  
Communisme— S.F.I.C. Section française de  
l' internationale ouvriere—S.F.I.O.

۲- Confédération generale du travail —  
O.G.T.

اجتماعی موجب محکیم مبانی صلح بود ولی مستلزم صرف اعتبارات  
عظیمی مافوق توانائی ملی شد از جمله قوانین مربوط به پرداخت  
غرامات جنگی به آسیب دیدگان ، جوایز ( پریم ) خلع سلاح ،  
اعانات و کمک های مختلف و بهر عنوان ، پرداخت کسر قیمت نان که  
ارزانتراز قیمت تمام شده تثبیت شده بود ، تعیین نرخ تسعیر مارک گرانتر  
از ارزش واقعی در الزاس - لرن که موجب هجوم مبالغ هنگفتی مارک  
شد ، خرید باقیمانده تسلیحات آرتش امریکا بمبلغ هنگفت ۲۰۷  
میلیون دلار در ظرف ۵ سال وغیره .

در یک چنین گرفتاریهای اقتصادی بزرگ ، کمونیسم در تحت  
رهبری عمال مسکواستفاده از هرج و مرج امید توفیق فراوانی داشت  
ولی همانطور که فرانسویها در تاریخ نشان داده اند ، در حین بروز خطر  
واقعی ، اختلافات خود را کنار گذارده باراده واحدی برای مقابله  
با خطر آماده میشوند ، در برابر خطر کمونیسم نیز احزاب دست راست و  
مرکزی گردهم جمع شده ، افتشانات اول ماه مه ۱۹۱۹ را منکوب  
و برای خود برنامه که حاکی از حفظ و احترام حقوق مالکیت و اجرای  
مواد عهدنامه صلح بود وضع نمودند و نه تنها جلوی سیل انقلاب را  
گرفتند بلکه در انتخابات ۱۹۱۹ نیز موفقیت درخشانی بدست آوردند  
بدین معنی که ۲۳۳ کرسی در برابر ۸۶ رادیکال - سوسیالیست و ۲۶  
جمهوری خواه سوسیالیست و ۸۴ سوسیالیست که ۶۳ نفر آنها بعدها  
حزب کمونیست را بوجود آوردند ، نصیب احزاب وطن پرست و  
طرفداران دموکراسی شد . حتی کنگره ، کلمانسورا که پدر پیروزی  
لقب یافته بود ، بنابر تعریکات داخلی و به بهانه لامذهبی و عدم غسل  
تعمید ، از ریاست جمهوری عقبزده ، و «دکانل» را برمسند ریاست انتخاب  
نمود . کلمانسودر نتیجه این شکست غیر مترقب ، از فعالیت سیاسی کناره  
گیری کرد . کابینه «میلراند» که بجای کلمانسوزمام امور را در دست گرفت  
باتکاه آراء و اراده عمومی ، با اعتصابهای پی در پی ، مواجه و بدون خونریزی  
از اتاعه آنها جلوگیری کرد . جنبش وطن خواهانه که در دوره  
جنگ قلوب مردم را تهییج می کرد ، یکبار دیگر ، در برابر مخاطرات  
کمونیسم ، از دولت پارلمانی تقویت کرد «کابو» که طرفدار صلح جدا -  
گانه بود محکوم به ۵ سال محرومیت از فعالیت سیاسی نموده و «ژان»



**دارك** که سمبول و نمونه وطن پرستی در نزد فرانسویان است تقدیس شد. بدین قرار در ۱۹۲۰ خطر کمونیسم از بین رفت ، بدون اینکه وضع اقتصادی و مالی بهبودی بیابد بلکه روزبروز شدیدتر می شد . در نتیجه از کار افتادن تشکیلات تولیدی ، بر میزان واردات بنحو موحشی افزوده می شد بطوریکه در این سال ۲۳ میلیارد اضافه واردات داشتند. نتیجه این شد که فرانك ، روزبروز روبه سقوط می رفت و ارزش آن ، برابر لیره انگلیسی در ظرف یکسال از ۴۵ به ۵۹ فرانك تنزل یافت . در برابر این وضع مجبور شدند مالیاتهای جدیدی وضع نمایند ولی وضع اقتصادی باندازه ای بد بود که نه از وصول مالیات ونه از انتشار اوراق قرضه جدید امید بهیچ وجه نمی رفت . یگانه امید کشور برای اصلاح وضع مالی و مرمت خسارات وارده وصول غرامات از آلمان بود که آنهم در برابر کناره گیری امریکا از تصویب پیمان صلح و اختلاف نظر فاحش سیاسی با انگلستان فلج شده بود . فرانسه می توانست با نزدیک ساختن خود به امریکا و انگلستان وضع اقتصادی خود را بهبود بخشد ولی امریکاییها حاضر نبودند از ادامه سیاست حمایت محصولات خود دست بردارند لذا چاره منحصر بفردهمانا فشار در وصول غرامات از آلمان و توجه دولت شوروی به استرداد قروضی بود که به رژیم تزاری پرداخته بودند. استحکام ارزش فرانك بستگی داشت به وصول غرامات از آلمان. اما وصول غرامات از آلمان برای امریکا ( که از جنگ منافع سرشاری عایدش شده بود) و انگلستان ( که متحمل خسارات مادی فوق العاده نشده بود ) بهمان درجه ضرورت و فوریت نبود . لذا فرانسه در میدان مبارزه تنها ماند. و جز دولت کوچک بلژیک ، که او هم در وضعی شبیه به فرانسه بود ، شریک و همدردی نداشت .

تازه بین فرانسه و بلژیک ، در موضوع گراندوشه لوگزامبورگ اختلاف نظر وجود داشت. بدین معنی که گران دوشه با ۳۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت ، بسبب تأسیسات بسیار مهم صنعتی اش ، دارای موقعیت مهم اقتصادی بود. فرانسویها مایل بودند که رژیم سلطنتی را ملغی ساخته ، بنخود نزدیک نمایند. ولی بلژیکیها که قرابت خانوادگی سلطنتی داشتند از این تحریکات جلوگیری می کردند تا اینکه پارلمان موضوع را به آراء عمومی مراجعه نمود. در نتیجه رفراندوم ، ۸۰ درصد اهالی

بمنفع ابقای خاندان سلطنت رأی دادند. فرانسه برای حفظ دوستی خود با بلژیک، از اتحاد با لوگزامبورگ منصرف شده، در سپتامبر ۱۹۲۰ با بلژیک قرار داد اتحاد نظامی منعقد و چندماه بعد، بین بلژیک و لوگزامبورگ اتحاد اقتصادی و پولی منعقد شد (ژوئیه ۱۹۲۲).

در انگلستان، گرچه خرابی‌ها بشدت فرانسه

## انگلستان

نبود، معذالك مواجه با مشکلات بزرگی

بودند. در واقع قدرت انگلستان بر اساس

اولویت اقتصادی‌اش مستقر بود. درست است که آلمان به عنوان

رقیب، از برابری حذف شده بود، اما در عین حال یکی از بهترین

مشتری‌هایش را نیز از دست داده بود. از مشتریهای بزرگ دیگرش،

روسیه از مدار اقتصادی‌اش خارج، امریکائیان نیز بجای ورود متاع

انگلیسی، خود فروشنده و صادرکنندگان رقیبش شده بودند. بنابراین

مسئله حیاتی در انگلستان این بود که اقتصاد خود را با وضع جدید

تطبیق دهد ولی عقاید مردم، در حل مسئله مفضل اقتصادی مختلف بود،

یعنی در مقابل سنن قدیمی آزادی معاملات که موجب رونق بازار اقتصادی‌اش

شده بود، حالا یک موج دیگری مبنی بر محدودیت آزادی و دخالت

مستقیم و مؤثر دولت در امور اقتصادی بوجود آمده که هواخواهان

فراوانی از آن جانب داری می‌کردند.

در انتخابات ۱۹۱۸ که برای اولین بار زنها مشارکت داشتند

کفه بمنفع اتحاد احزاب بود که ۴۰۷ کرسی برابر ۲۲۹ کرسی مخالفین

نصبشان شد. حزب کارگر نیز بجای ۳۸، ۶۴ کرسی بدست آورد.

للوید جرج کابینه مؤتلف از محافظه کاران - آزادی خواهان

تشکیل داده، از مجلس اختیاراتی تحصیل کرد که «بعضی دستورات

به عنوان مشاوره» صادر و مجلس نیز برای بعضی امور به کمیسیونهای

مخصوص اختیار قانونی داد. دولت بموجب این اختیارات بی سابقه،

توانست در تصفیه ذخائر جنگی اقدام و آزادی تجارت را که در زمان

جنگ در مواردی از بین رفته بود، دوباره برقرار سازد و ضمناً سه بار

با موفقیت، اوراق قرضه عمومی صادر نماید. این برنامه‌های احیای

اصول سرمایه‌داری ضمناً برای تأمین نظرات انقلابی و اصلاحی

کارگران، شامل مزایای مهمی برای رفاه و ترقی سطح طبقه متوسط

کارگر بود.

سیاست اقتصادی للوید جرج ، از طرف پنج بانک بزرگ «بیگ فایو» (میدلند، پرکلی، وستمینستر، ناشتال پروونشال-لوید) حمایت می‌شد. این پنج بانک به تنهایی صاحب ۱۶۰۰ میلیون لیره از جمع ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ میلیون لیره در جریان در داخله کشور بودند. اتحاد این پنج بانک، با بانک ملی انگلستان ، قبل از جنگ سبب شده بود که لندن مرکز اقتصاد عالم باشد ولی پس از وقایع جنگ و بحران‌های اقتصادی و ضعف مبادلات تجاری، عده بسیاری از صاحبان سرمایه ورشکست شده ولیره در برابر دلار متزلزل شد دولت در برابر خطر بزرگ ، از صدور طلا ممانعت بعمل آورده مبلغ یکصد میلیون لیره در بودجه صرفه جوئی نمود. سپس مردم را در برابر وضع جدید آزاد گذارده خود به احداث کارهای بزرگ ساختمانی و جلب موافقت زعمای نهضت کارگری ، با دادن مزایا پرداخت . با وجود اینهمه تلاش، اختلاف نظر بین کارگر و اربابان کار روز بروز توسعه می‌یافت زیرا صاحبان کارخانه که تقریباً بدون نفع کار می‌کردند، قادر به دادن امتیازات جدید نبوده، کارگران که با سیاست صرفه‌جوئی مخالف بودند، تقاضای مشارکت در سهام و ملی نمودن معادن و صنایع را تکرار می‌کردند. اینها سبب اعتصابهای بزرگ در سال ۱۹۲۰ شد.

بمبارة اخری تمام سیاست اقتصادی انگلستان، منتهی به تکثیر مبادلات تجاری می‌شد. در بین ممالک مجاور و نزدیک کشور آلمان از همه مستعدتر برای خرید امته انگلستان بود و برای اینکه استمداد خود را مصون نگاهدارد باید از پرداخت فرامات معاف باشد . بنابراین ، معافیت از پرداخت فرامات جنگی ، برای انگلستان راه نجات برای فرانسه، عامل مهم ادامه بحران اقتصادی بود. نتیجه این شد که فردای خاتمه کشمکش‌های نظامی، بین دو قدرت پیروز، اختلاف نظر اساسی آغاز شد که بسیاری از ضروریات سیاسی را تحت الشعاع خود قرارداد.

کشور بلژیک که در جنگ متحمل خسارات فراوان شده، اقتصادیات و توانائی مالی اش دستخوش اختلال شده بود پس از

در بلژیک

پایان جنگ اولین قانونی که از پارلمان گذراند (و از حدود ممینه در قانون اساسی تجاوز نمود) انتخابات مستقیم و اعطاء حق انتخابات به زنان بود. نتیجه انتخابات نوامبر ۱۹۱۹، سقوط احزاب کاتولیک (از ۹۹ کرسی به ۷۵) و آزادی خواه (۴۵ به ۳۴) و در عوض ترقی حزب سوسیالیست بود که بجای ۴۰ کرسی ۷۰ کرسی اشغال نمودند.

علاوه بر این هوی خواهان و متمصبین زبان و ملت «فلامان» که با آلمانها قرابت دارند و آلمانها سعی کرده بودند برفع خود از آن استفاده ببرند، پنج کرسی بدست آوردند. مجلس مؤسسان، انتخابات عمومی و مستقیم را تصویب و تغییراتی در سنا داده به عده از برگزیدگان مقامات علمی و هنری و ارباب صنایع حق نمایندگی تفویض شد ولی سیاستمداران و لیبرالهای حزب، برفع خود استفاده نمودند. قوانین مفسد از قبیل قانون تقلیل مصرف الکل (به پیشنهاد نماینده سوسیالیست و اندرولد) که بسیار مفید و مؤثر واقع شد. قانون تأمین مسکن ارزان قیمت، تقاعد پیرمردان و معلولین، تا ۱۹۲۰ بتصویب رسید و در گشایش وضع مردم کمک بسیار مؤثری شد. علاوه بر این مالیات غیر مستقیم تنزل فاحشی داده شده، درازاء تناسب مالیاتهای مستقیم بالا رفت و از کسانی که سرمایه های هنگفت گرد آورده بودند مبالغ مهمی به عنوان مالیات تصاعدی وصول و ثروت تعدیل شد.

بالاخره برای کارگران حق اعتصاب را محترم شمرده، قانون هشت ساعت کار روزانه و هفته شش روز کار تصویب شد (۱۹۲۱).

در دوران پایان جنگ ملی که وارد صحنه

**در ممالک اسکاندیناوی** کارزار شده بودند، باستثنای ممالک متحده

با مشکلات بسیار فراوانی روبرو شدند و

بطوریکه مختصراً تذکر دادیم، باستعانت همکاری مردم و صلاح اندیشی

و فعالیت دولتها که دست نشاند و نماینده مردم بودند و بالاخره به

برکت مکانیسم پارلمانی، نه تنها در اوضاع اجتماعی و سیستم مقننه و مجریه

اصلاحاتی داده و آنرا با مقتضیات روز منطبق ساختند، بلکه در سیستم

اقتصادی و سیاسی که در لب پرتگاه بحرانهای شدید، ناشی از جنبش

های کمونیستی و مضیقه های مالی بود، نیز اصلاحات بجا و سریع داده

بسیاری از مخاطرات را مرتفع نمودند.

در بین دول بیطرفی که از میدان کارزار برکنار مانده و در عوض از معاملات بزرگ منافع و ثروت سرشاری اندوخته بودند، مسانند ممالک اسکندیناوی و سوئیس، مجبور شدند در وضع اجتماعی خود تحولاتی که همهجا عارض شده بود قبول و مجری دارند، بدون اینکه گرفتار بحران‌های سیاسی و مشکلات اقتصادی شده باشند. در سوئد، در ۱۹۲۰، در نروژ ۱۹۲۸، در دانمارک ۱۹۲۴، در نتیجه انتخابات سوسیالیستها اکثریت را احراز نمودند ولی با احترام و همبستگی به اصول پارلمانی و سنن اجتماعی حال تعادل را نگاهداشته، حتی با اساس سلطنت مشروطیت نیز تناقضی نشان ندادند و ضمناً برنامه هشت ساعت کار روزانه را عمومیت دادند. سوسیالیست‌های نروژی، در ۱۹۲۳، اندک زمانی در تحت تأثیر کمونیست‌ها قرار گرفته و اسی بسزودی بیدار شده بکلی از مسکو بریدند و حزب کمونیست نروژ نیز عده بسیار کمی عضو بخود جلب نمود.

کشور دانمارک، در ۱۹۱۶ مستملکات خود را در مجمع‌الجزایر آنتیل به بهاء ۲۵ میلیون دلار به امریکا فروخت در ۱۹۱۸ استقلال جزیره ایسلند را با ۱۱۵'۰۰۰ جمعیت برسمیت شناخته و بعدها بین نروژ و دانمارک راجع به حق مالکیت کروئلند اختلاف نظر پیدا شد که پس از احاله موضوع به دیوان عالی لاهه، حق مالکیت دانمارک را تنفیذ نمود.

کشور هلند نیز، مانند ممالک اسکندیناوی  
**در کشور هلند** از بیطرفی، ثروت هنگفتی اندوخته بود.  
 در اواخر جنگ جنبشی بدست سوسیالیستها بوجود آمد که زود از بین رفت. در این کشور نیز مانند سایر کشورهای دموکراسی مغرب زمین، تحولات اجتماعی، از قبیل حق انتخاب زنان، تساوی مطلق بین مذاهب کاتولیک و کالونیست انجام گرفت. هلند نیز مانند ممالک اسکندیناوی خود را از کشمکش‌های سیاسی بین‌المللی بکنار کشیده هم خود را مصروف تکمیل وسائل حیاتی و استفاده از منابع ثروت خود نمود. در ۱۹۲۷ خشک کردن خلیج زوئیدرز با همت و پشت کار مردم انجام و ولایت جدیدی به قلمرو این ملت که هر روز بر جمعیتش افزوده میشود اضافه شد.

در نتیجه وقوع جنگ در چهار جهت سازمان اجتماعی متمرکز تر و پس از پایان زرد و خورد جهانی، کنفدراسیون سویسی بر شالوده محافظه کاری دموکراتیک استوار یافت. دولت (با عنوان شورای فدرال) مرکب از هفت عضو، از طرف شورای ملی و شورای ولایات که مجتمعاً شوری فدرال را تشکیل می دهند، انتخاب و در تمام دوره پارلمانی برقرار و غیر قابل سقوط است. در دنیا، سویسیگانه کشوری است که قوه مجریه (دولت فدرال) بجای اینکه در برابر پارلمان مسئول باشد، از طرف پارلمان انتخاب میشود بدین نحو ریاست فدراسیون، که رئیس کشور است، بکلی دور از تشنجات سیاسی و مرامهای حزبی است. هر عضو دولت، در مدت یکسال، وظیفه جز ریاست شوری فدرال بر عهده ندارد. تشکیلات اساسی دیگری که در سویس به نحو قابل تحسینی اجرا و به پایداری حکومت مجریه کمک شایانی می کند اینست که تصویب قوانین مهم، در صورتیکه از طرف سی هزار نفر از مردم سویس تقاضا شود در مدت ۹۰ روز به آراء عمومی مراجعه میشود. نکته جالب اینست که مراجعات به آراء عمومی، از سیستم اخذ رأی پارلمانی، به تثبیت وضع سیاسی و اجتماعی کشور بیشتر کمک کرد، و بدین ترتیب، کشور سویس، از دو نقطه ضعف اصول پارلمانی، که عدم ثبات حکومتها و برخی از اوقات غلبه منافع خصوصی و حزبی و مرامی بر منافع عمومی ملی است، بکلی مصون مانده است. در کشور سویس مقاومت مردم، در برابر اشاعه مرام کمونیسم، از همه کشورهای اروپائی شدیدتر و در طی سالیان دراز، کشور شوری را بر سمیت نشناخت.

## ۴ - در کشور آلمان، با وجود استقرار جمهوری «ویمار» و اصول پارلمانی جنبش ملی غلبه کرده بدینکاتوری منتهی شد

بدین قرار در ممالک غربی اروپا که از قدیم دارای رژیم پارلمانی بودند، جنبشهای انقلابی پس از پایان جنگ، در برابر مقاومت عقاید عمومی و ثبات و پایداری سازمانهای حکومتی، نتوانست به نتیجه مهم منتهی شود، بلکه همه جا، سوسیالیسم دچار تجزیه شد، جناح چپش به کمونیسم تبدیل یافته و سوسیالیسم واقعی، رفته رفته

جنبه انقلابی خود را از دست داده با احزاب «بوروکراسی» وارد همکاری و در حکومت‌ها مشارکت جست و چنین نتیجه می‌گیریم که در حکومت‌های مطلقه، که عقاید و آراء مردم در دستگاه مجریه اثر و ارزشی ندارد، انقلابی که بدست معدودی از اقلیت آغاز شده چنانچه توفیق حاصل نموده زمام امور را بدست خواهد گرفت در صورتیکه در رژیم‌های پارلمانی و دموکراسی که عقاید و آراء مردم، اساس حکومت و حاکمیت ملت از طریق پارلمان در مقدرات کشور دخیل است، انقلاب اقلیت‌ها نتوانسته است مؤثر واقع شود. رژیم‌های پارلمانی، در برابر خطرات و مشکلات جنگ یا زرد خورد‌های داخلی با وجود عدم ثبات و قدرت ظاهری، خیلی بیشتر از رژیم‌های باصطلاح «قوی» که در برابر شکست جنگی یا طلیعه انقلابی، متلاشی و نابود شدند از خود ثبات و پایداری نشان دادند

در کشور آلمان، از ۱۸۷۰ به بعد، حکومتی با مجلس مبعوثان زمام امور را بدست داشت که بکلی غیر از رژیم پارلمانی مغرب زمینی بود. زیرا مافوق ظاهر پارلمانی، قدرت مطلقه سلطنتی (اولیگارش) متکی بر دستگاه مقتدر و مؤثر نظامی و طبقه ذی‌نفوذ نجبا «یونکرس»، پروسی و اربابان صنایع سنگین زمام قدرت را در دست داشتند و آراء و عقاید عامه مردم که در ممالک غربی حق حاکمیت واقعی را در دست داشتند، در دستگاه حکومتی آلمان تأثیری نداشت. ایدئولوژی «اگل» و احساسات مذهبی «لوتر» مؤسس فرقه پروتستان، که دولت را در جامعه مافوق تظاهرات انفرادی و رکن تزلزل ناپذیر و اراده مافوق اراده افراد قرار میداد، قدرت مطلقه را اساس تشکیلات اجتماعی و سیاسی دانسته معتقد بود که ملت آلمان باید اولویت و امتیاز خود را در حلقه مدنیت، بر سایر اقوام، مصون و دست نخورده نگاهدارد. تا اینکه پیش آمدهای جنگ، قدرت مطلقه را واژگون ساخت، بدون اینکه قدرت نظامی‌ها که از آن جانب‌داری می‌کردند در هم شکسته شود. ظاهراً بر اطلال آلمان شکست خورده، شالوده جمهوریت «ویمار» با تأسیسات پارلمانی برپا شد جمهوریت در نتیجه

---

Hegel-1 فیلسوف معروف و مبتکر آمال اتحاد و تعالی زمرن

«پان زمرنیم»

جنبش‌های انقلابی و بسبب شکست در میدانهای جنگ بظهور رسید. جنبش کمونیسم نیز شکست خورد، اما نه بهمان منوال که در ممالک غربی، یعنی مخالفت آراء عمومی و سازمانهای پارلمانی، بلکه به دستگیری و کمک قوای نظامی که بنا به تقاضای دولت جمهوری وارد میدان مبارزه شد. بنابراین، ملت آلمان شاهد مبارزه دو موج سهمگین بود که بلافاصله پس از پایان جنگ، بر سرزمین آلمان ناختم گرفت، موج کمونیسم که از خارج تحریک و تقویت میشد، موج احساسات وطنی و تعصبات ملی که از طرف ارتش و آرتشیان قوام می‌یافت در این صحنه مبارزه، موج سیمی نیز رفتارفته ظاهر شد که همانا قدرت صنعتی آلمان بود که از دوران جنگ، بدون تحمل خسارات فراوان، بلکه دست نخورده ظاهر شده، جمهوریت و اقتصاد آلمان جدید را قبضه کرد.

در یازدهم ماه اوت ۱۹۱۹، چند هفته پس تشکیل جمهوری آلمان از قبول شروط عهدنامه ورسای مجمع «ویمار» در رایش آلمان اساس جمهوریت را اعلام و قانون اساسی انرا که توسط «پروس» استاد حقوق دانشگاه برلن، یک نفر یهودی، تنظیم و تحریر شده بود، منتشر ساخت و رایش، بیرق ۱۸۴۸ را برنکهای سیاه، قرمز و طلائی انتخاب نمود. عده‌ای معتقد بودند که جمهوری آلمان باید فدراسیونی باشد ازکشورهای تابعه، و برخی دیگر طالب اتحاد صریح و مطلق ایالات بودند و بالاخره شوق دوم انتخاب شد و آلمان جدید، تحت‌الشعاع نفوذکشور قدیمی پروس قرار گرفت یعنی در واقع جانشین «امپراطوری مقدس زرمن» و طرفدار اولویت آلمان در قاره اروپا شد. در جمهوری جدید بیشتر از دوران سلطنت مطلقه گیوم دوم برای تمرکز و اتحاد تشکیلات اهمیت قائل شدند. در ناحیه «رنانی» هانوفر و «هس» تمایل عامه مردم به جدائی از قید تسلط پروس محسوس بود همچنین اهالی «باویر» و ساکس نمی‌خواستند زیر بار سلطه پروس بروند. عکس‌العمل حکومت مرکزی، در برابر این تمایلات شدید و منجر به حذف مزایای داخلی شد. باری در جمهوری جدید فقط یک مجلس شوری وجود داشت که نمایندگان آن برای مدت چهارسال، از طریق انتخابات



عمومی و مستقیم ، از طرف مرد و زن که به سن بیست سال رسیده بودند انتخاب و رئیس قوه مجریه ، بمدت هشت سال از طریق انتخابات عمومی و مستقیم ، برگزیده می شد . رئیس جمهور اختیار انحلال مجلس را داشت . وزراء را که خود انتخاب می نمود در برابرش مسئول بودند ، حقوق مالکیت فردی محترم و در کارخانه ها ، اصل شوری کارگری مورد قبول قرار گرفت . قدرت دولت بنحوی در دست رئیس جمهور متمرکز بود که می توانست در صورت ضرورت با مجلس شوری مقابله کند .

تشکیلات اساسی جمهوری ، نه از طرف افراتیون دست راست مورد قبول قرار گرفت و نه جناح چپ انقلابی با آن همراه بود . حزب کمونیست ، گرچه بدست نظامیها سرکوب شده بود ولی هنوز باندازه ای مقتدر بود که دولت ، بدون کمک افراتیون های دست راست ، نمی توانست آنرا خنثی نماید . در صورتیکه احزاب ملی دست راست ، اساس جمهوری را فقط یک صحنه ظاهری پنداشته معتقد بودند که باید قدرت نظامی ، در پشت پرده ، تقویت شده زمام امور را بدست بگیرد .

از طرف دیگر ، عموم مردم آلمان ، مخالف قیود و شروط پیمان صلح ، بخصوص مسئولیتی که بر ذمه ملت آلمان تحمیل شده بود می بودند تا جایی که چون در هفتم فوریه ۱۹۲۰ ، اعلام نمودند که باید ۸۹۵ نفر مسئولین جنگ از قبیل هندنبورگ ، لودندورف ، امیرال فن تیر نیز ، ولیمهد پروس ، باویر و بتمون هالویک صدر اعظم سابق و غیره تسلیم دادگاه شوند . جنبش عمومی و شدیدتری در سرتاسر کشور بر پا شده تا جایی که متفقین مجبور به عقب نشینی شدند و قرار شد در دیوان داوری لایپزیک ، خود آلمانها رسیدگی نمایند .

همچنین کلمانسورامسئول جنبشهای تجزیه طلبی ناحیه رنانی دانسته ، فرانسه را متهم کردند که در تجزیه کشور دست دارد گرچه کلمانسو مجبور شد ، ژنرال «ماتژن» را که علناً از تجزیه طلبان حمایت میکرد فراخواند ، باز این نقاضت از بین نرفت . این حوادث در بدو دوران جمهوری آلمان مصادف شد با سقوط هراس انگیز مارک که مایه افلاس و انهدام طبقه بورژوا قشر واقعی ملت آلمان می شد .

طغیان احساسات و تعصبات ملی باندازه ای بالا گرفت که دولت

«ارزبرگر»<sup>۱</sup> یعنی دولتی که پیمان ورسای را امضا نمود و مورد اتهام ملیون قرار گرفته بود ، مجبور به کناره گیری شد «لودندورف» سردار مشهور آلمانی، فرصت را برای يك کودتا مفتنم شمرده ، داو- طلبان آزاد را که در تحت ریاست «گواتز» در ایالات مجاور دریای بالتیک تشکیل و بفشار متفقین میبایستی متفرق بشوند ، دعوت کرد که بسوی برلن ره-پار شوند (۱۲ مارس) جانشین «ارزبرگر» یعنی نوسک که با کمک نظامیها ، کمونیستها را سرکوب نموده بود. اطمینان داشت که در حوادث اخیر هم از او جانب داری خواهد کرد لذا به مقابله با هنگ «مالت» دعوت نمود . ولی نظامیان دعوتش را اجابت ننمودند . «اپر» رئیس جمهور و دستگاه دولت ، در برابر ۶۰۰۰ مردم مسلح لوندورف ناچار شدند از برلن فرار و به «درسد» و سپس «اشتوتگار» پناه برند متعاقب این حوادث رکاب که از کارمندان عالیرتبه پروس شرقی و افراطیهای دست راستی بود ، زمام امور را بدست گرفته ، کابینه از «متخصصین فنی» تشکیل و قدرت بدست متولیان ، ستاد سابق ارتش افتاد . ولی کارگران ، جنبش و اعتصاب عمومی آغاز نموده امور بکلی فلج و در ظرف ۵ روز عمال کودتا مجبور به عقب نشینی شدند «اپر» و دستگاه دولتی وارد برلن شده ، دولت جدید از طرف لیدر حزب سوسیال دموکرات یعنی «مولر» تشکیل و «نمک» منمزل گردید . دولت «مولر» نیز در ژوئن ۱۹۲۰ مجبور به کناره گیری شد . رایشتاخ برای جلوگیری از جنگ داخلی مجبور شد عمال کودتای «کاپ» را عفو کند . جنبش کارگری از این پیش آمدها ناراضی شده ، در ساکس و نواحی «روهر» اغتشاشات دامنه دار کمونیستی آغاز گردیده یکبار دیگر مجبور شدند به عوامل نظامی توسل جویند . ژنرال سیکت که از کودتا کنار بود ستونی به روهر ، برخلاف تنسیقات پیمان صلح اعزام داشت . ستون اعزامی کمونیستها را متفرق و چندین صد نفر بجاک هلاک افتادند . يك محکمه نظامی تشکیل و عده ای از سران کارگر که در شورش «کاپ» در واقع جمهوری ویمار را نجات بخشیده بودند ، اعدام شدند . دولت مولر نیز مانند نوسک مجبور به کناره گیری شد . از طرف دیگر ، دولت فرانسه به عنوان

اینکه اعزام ستون نظامی بمناطق خلع سلاح شده سرحدی برخلاف پیمان بوده است ، ایالات دارمشتات و فرانکفور را در آوریل همان سال بدون اطلاع انگلستان اشغال نمود ( که بزودی ، متعاقب پیمان سانرمو در تحت فشار انگلیسها ، مجبور به تخلیه شدند ) .

مقارن زد و خورد های شدید داخلی و اشغال

سقوط مارک قوای خارجی ، وقایع مهم اجتماعی در آلمان

آغاز شد که نتیجه مستقیم آن سقوط ارزش

مارک و نابودی طبقه متوسط است .

مارک واحد پول رایج آلمانست که از چهارم اوت ۱۹۱۴ پشوانه

طلای آن لغو شد تا بتوانند از طریق تنزل ارزش آن احتیاجات فوق -

العاده جنگی را تأمین نمایند . متصدیان امور آلمان معتقد بودند

که در نتیجه پیروزیهای برق آسا و تحمیل غرامات بممالک شکست

خورده ، موقعیت و ارزش پول خود را بدون اینکه احتیاجی به پشوانه

طلاداشته باشد تأمین نمایند . اما نتیجه جنگ بجای پیروزی ، شکست و

ناکامی بود . سیاست مالی آلمان سبب شده که فردای متارکه جنگ ،

میزان اسکناس در جریان هشت برابر سال ۱۹۱۴ و قرض دولت از

۵۰ میلیارد مارک تجاوز نماید که تازه در ۱۹۱۹ به ۸۶ و در ۱۹۲۰ به

۱۵۳ میلیارد رسید .

«ارزبرگر» لیدر حزب کاتولیک ، برای مقابله خطر سقوط و

ورشکستگی ، طرفدار یک سلسله تصمیمات سخت و خشن بود تا حد

اکثر عایدات را در صندوق و خزانه داری کل متمرکز نماید « ویرت»

نیز با این طرح همراه بود ولی تروست صاحبان صنایع سنگین و هم

چنین صاحبان املاک و کشاورزان بالاخره طبقه مولده ، برای حفظ عایدات

خود تمکین نکردند ، گو اینکه محصولات کشاورزی که تولید می شد ،

کفاف معاش مردم را نمی داد . صاحبان صنایع نیز منحصرأ در جستجوی

هواند خود بوده حاضر بکمک بدولت نشده ، بمکس به تکثیر محصولات

کوشیدند ، بطوریکه استخراج ذغال سنگ ، از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ از

۱۰۷ میلیون تن به ۱۳۱ میلیون تن ترقی نمود و تنزل ارزش مارک

عملا برای تمرکز صنایع مفید واقع می شد . نتیجه این شده که ارزش

مارک که در ۱۹۱۴ هر دلار برابر ۴٫۲ مارک بود در مارس ۱۹۲۰ به

۸۴ و قیمت زندگانی ۱۰ تا ۲۰ برابر ترقی کرد ولی چون قیمت اصلی مصنوعات تنزل نموده بود، لذا صادرات محصولات صنعتی توسعه فراوانی یافت و این همان مقصودی بود که «اتحاد ملی صنایع آلمان» مرکب از سرمایه داران بزرگ و ارباب صنایع و کارخانجات انتظار داشتند و مجاهدتهای «ارزبرگر» و راتنو (که هر دو بقتل خواهند رسید) رؤسای دولت میخواستند با اجرای مواد پیمان از تنسیقات خارجی کاسته و با کمک اصلاحات مالی و صرفه جوئی وضع بحرانی مالی را علاج کنند و مؤثر واقع نشد. البته ارباب صنایع در نتیجه توسعه فوق العاده فعالیت تولیدی، عده بسیاری کلرگر را مشغول نموده و بدین ترتیب مسئله بیکاری که یکی از خطرات بزرگ بعد از جنگ بود منتفی شد و بخصوص سرمایه داران بزرگ، از جمله «وستین»، «وولگر» و هوکنبرگ از ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸، باروسا و کلرگردانان کارگران وارد مذاکره شد، همکاری نزدیکی بین سرمایه و کارگر ایجاد و از جمله «شورای بهره برداری» را بوجود آورده بودند. این اصلاحات مفید و پیشقدمانه، در تحت ثنوریهای عالم اقتصاد مشهور «راتنو» زمینه را بطوری فراهم ساخته بود که ارتباط دو عامل مهم برشالوده متین برقرار شود. سوسیالیستها نیز از این مقدمات استفاده کرده مترصد بودند که در نتیجه سقوط مارک، طبقه سرمایه دارهای کوچک، خرده مالکین، متوسط الحال و رشکست شده، قشر کلرگران و اربابان بزرگ صنایع که حامی و نگهبان آنان هستند، رونق بیابند.

بدین قرار در آلمان، تحولات مهم اجتماعی و یک نوع انقلاب صنعتی بوجود آمده میخواست شالوده نوینی بدست مردان کلر و صاحبان سرمایه و اربابان صنایع داده شود.

ولی در برابر این دیکتاتوری مالی، طرفداران دست راست و هواخواهان تمصبات ملی بیکار نماندند و در نتیجه انتخابات ۱۹۲۰، موفقیت بزرگی نصیب افراطیون دست راست شده مقارن این کشمکشها مراجعه به آراء عمومی در سلیزی علیا ۷۱۷,۰۰۰ رأی بر له آلمانها و فقط ۴۸۳,۰۰۰ رأی به الحاق لهستان داده شد. این موفقیت نیز مزید غلو احساسات وطنی و تمصبات ملی شده، مقاومت در برابر پیمان صلح و فرار از اجرای تعهدات روز بروز تقویت می شد تا اینکه فن

سیکت در پشت پرده تشکیلات «کاسک فولادین» اولین تشکیلات نظامی را بوجود آورد .

### ۳ - آلمان و مسئله غرامات

بطوریکه تذکر داده شد، هدف اساسی سیاست انگلستان، بلافاصله پس از پایان جنگ ، احیای حیات اقتصادی امپراطوری اش بود در صورتیکه در فرانسه ، اولیاء امور می - کوشیدند که بکمک وجوهی که از غرامات جنگی از آلمان وصول می کنند ، خرابی های جنگ را مرمت نموده بر سایر ضروریات مادی خود فائق آیند . هدف های مختلف که از اوضاع مختلف ناشی می شد ، از همان اولین بر خوردهای نمایندگان در کنفرانس صلح علنی گردید . «کینس» عالم اقتصاد و عضو نمایندگان انگلستان کتابی منتشر و در ضمن آن صریحاً نوشته بود که وصول غرامات از کشور مغلوب ، منافی اصول فنی احیاء اقتصاد عالم است . کتاب مذکور در تمام دوران پس از جنگ ، نقطه اتکاء و استدلال نمایندگان انگلوساکسن بود . پس از کناره گیری و بلکه پشت پا زدن امریکا به پیمان صلح ، انگلستان سرگرم مطامع مستعمرانی خود در چهار گوشه دنیا شده و فقط فرانسه بود که پس از الحاق آلزاس و لورن ، می کوشید که از راه وصول غرامات ، خرابی های فراوان کشور خود را مرمت نماید . لذا کنفرانس های متعدد پی در پی در لندن ، سانرمو ، رسماً تشکیل و بالاخره در شهر اخیر نمایندگان ملل مختلف شکار بدام نیفتاده را بین خود تقسیم و سهم بندی کردند . فرانسه ۵۴ درصد ، امپراطوری انگلستان ۲۲ درصد ، ایتالیایی ده درصد ، « ۸ درصد ، صربیی پنج درصد ، بقیه بین رومانی ، ژاپن ، پرتغال ر یونان باید تقسیم شود . بطوریکه مشاهده میشود ، انگلستان با وجود تلفات محدود و خرابی های مختصر ، در غرامات نیز از سهم شیران بهره مند میشد

باری در فرانسه رفته رفته امید اصلاح و مرمت خرابی های جنگ و بهبود اقتصادی از محل غرامات آلمان مبدل به یأس می شد .

مقارن این ناکمی‌ها تشدید اوضاع ترکیه و یونان ، اختلافات سوریه و غیره نیز روابط سیاسی‌اش را با انگلستان بکلی تیره نموده ، هر روز بیشتر خود را در انزوا می‌دید . در برابر این مشکلات ، دولت «لکس» با استقرار روابط تجاری با دولت شوروی و روابط سیاسی با واتیکان اوضاع داخلی را قدری نظم بخشیده و تشتت احزاب راندگی فرو نشانده معذک در زانویه ۱۹۲۱ دولتش سقوط کرده «بریان» بروی کار آمده دولت اتحاد ملی تشکیل داد و در کنفرانس لندن در ماه فوریه و مارس ، پس از مذاکرات طولانی ، بالاخره در روی کاغذ گرامات جنگی قسط بندی شده ، قرار شد در ۴۲ قسط سالیانه ، که از ۳ تا ۶ میلیارد در سال خواهد بود ، به تناسب صادرات آلمان ، وصول شود . البته سودای خامی بود که از دولتی مانند آلمان ، در ظرف چهل و دو سال ، گراماتی وصول شود معذک دولت آلمان ، (فونباخ) از اختلاف نظر متفقین استفاده کرده ، پیشنهاد کمیسیون را پذیرفته پیشنهادهایی داد که جواب متفقین ، اشغال مناطق دوسلدرف ، دیسبورگ ، اوور در مارس ۱۹۲۱ بود . کنفرانس لندن جمع کل گرامات را به ۱۳۲ میلیارد مارک طلا باضافه شش میلیارد سهم بلژیک ، قابل پرداخت در ۴۲ سال معین کرده بود . چون انگلیس و آمریکا با نظر موافقی به این ارقام نمی‌نگریستند در ماه آوریل در کنفرانس مجدد لندن ، جمع کل گرامات به ۷۵ میلیارد مارک طلا ، سالی دو میلیارد باضافه ۲۶ در صد کل صادرات آلمان منتهی شد . اربابان صنایع آلمان مخالفت خود را اعلام و دولت رایش نیز آنرا نپذیرفت . ولی «بریان» که کوشش فراوانی در بهبود وضع سیاسی خود با انگلستان بخرج می‌داد ، خاطر نشان کرد که فرانسه تا آن تاریخ در حدود ۶۰ میلیارد از دارائی خود را صرف اصلاح خرابی های جنگی نموده در صورتیکه سهمش از ۷۵ میلیارد مارک طلا بیش از چهل میلیارد نمی‌شد . چون فشار بیشتری از طرف انگلستان کابینه «بریان» را متزلزل میساخت ، از طرف دیگر ، ارجاع محاکمه مقصرین جنگی به دادگاه «لایبزیگ» موجب ابراز احساسات شدیدی در آلمان شده

بود که حتی متفقین از آن منصرف شدند ، لذا بالاخره قبول کرد که باتفاق دولت فرانسه ، اولتیماتومی بدولت آلمان بدهد که اگر در ظرف شش روز تصمیمات کنفرانس لندن را نپذیرفت ، ناحیه «روهر» اشغال نظامی خواهد شد .

اولتیماتوم مشترك دول فرانسه و انگلیس موجب سقوط کابینه «فونباخ» و روی کار آمدن «ویرت» قهرمان سماجت در عدم پرداخت غرامات متکی به احزاب سوسیالیست و دموکرات شد .

معذالك «ویرت» مجبور به تمکین شد . ولی تخصیص ۲۶ در صد صادرات دولت آلمان را مجبور می کرد که محصولات صنعتی را ، علیرغم اربابان صنایع ، در تحت نظر بگیرد . نتیجه این کنترل این شد که صادر کنندگان وجوه حاصله از فروش محصولات را در خارجه متمرکز ساخته و در اینصورت سقوط مارک حتمی بود و دولت نیز که دستش از سرمایه تهی می شد ، قهرماً از پرداخت اقساط غرامات عاجز می ماند . اما تنزل ارزش مارک بنفع صاحبان صنایع بود زیرا باقیمت ارزانتری تولیدات خود را می فروختند ، بدین قرار هم سرمایه حاصله از فروش بدستان مانده و هم قدرت تولیدی شان اضافه و بالنتیجه قدرت سیاسی شان توسعه می یافت .

گواينکه بدین علت رفته رفته طبقه متوسط آلمانی بصورت طبقه کارگر متمکن ، مبدل می شد .

البته عده ای از زمامداران کشور آلمان متوجه مخاطراتی که این سیستم در برداشت نیز شدند ، لذا رفته رفته این فکر بوجود آمد که از سماجت در عدم پرداخت غرامات دست برداشته سیاست سازش و مباحثات و پرداخت اقساط قابل تحمل تن در دهند تا تعادل سیاسی و تصابی اروپا برقرار و روابط فرانسه و آلمان که در نهایت - بود بهبود یابد . دوفنر از زمامداران آلمان که بیشتر طرفدار این فکر بودند «ارزبرگر» و سرمایه دار بزرگ یهودی «راتنو» بودند . نتیجه این شد که «راتنو» در اکتبر ۱۹۲۱ ، در «ویزبادن» بالشور وزیر دارائی فرانسه در موضوع غرامات قراردادی امضا نمودند .

البته متعصبین ملیون با این جریان موافق نبودند ، صاحبان صنایع نیز میخواستند در سقوط مارک تسریع شود تا هم پرداخت غرامات

خبر ممکن و هم منافع سرشاری از اوضاع عایدشان شود. در اوت ۱۹۲۱، لوزبرگر در توطئه کشته شده و ضمناً مخالفت مجمع اتفاق ملل با الحاق سیلزی علیاً به آلمان و اصرارش در تقسیم آن بین لهستان و آلمان (با وجود اکثریت قاطع آراء بنفع آلمان) اوضاع را تشدید نموده « ویرت » مجبور شد در اواخر اکتبر استعفا دهد.

با تنزل ارزش مارک نیز از طرف صاحبان سرمایه کوچک (بورژوازی) مخالفت شدیدی می‌شد بطوریکه از ماه مه تا اکتبر ۱۹۲۱، ارزش مارک طلا در برابر مارک کاغذی از ۱۵ تا ۳۵ مارک تنزل کرد. « ویرت » کابینه جدید خود را، بدون مشارکت ملیون تشکیل و راتنو را بسمت وزیر امور خارجه منصوب نمود.

ولی پر واضح بود که قدرت واقعی در دست اربابان صنایع سنگین متمرکز است. تنزل ارزش مارک سبب شد که « استین » بزرگترین سرمایه دار ناحیه صنعتی «روهر» تمرکز و قدرت فوق‌العاده برای خود تحصیل کند که در برابر آن، قدرت دولت ناچیز بود. برنامه اقتصادی «استین ۱» سقوط مارک بضرر طبقه بورژوازی و تأمین منافع صاحبان صنایع در داخله و در خارجه. تمرکز سرمایه‌های عظیم و بسط بازار های فروش مخصوصاً در امریکای جنوبی و آرژانتین و استفاده از وضع سیار ناگوار اقتصادی پروسیه شوروی جهت سرمایه‌گذاری در آن کشور بود (که لنین مستعد استمداد از سرمایه داران غربی بود). «استین» به همین مناسبت مسافرتی به لندن نمود تا اربابان صنایع انگلستان را در این برنامه با خود همراه سازد.

در مبارزه بزرگی که بین دولت آلمان که معتقد به اجرای تعهدات غرامات و سرمایه داران بزرگ که مخالف آن بودند عقاید عمومی نوسان داشت. گو اینکه کفه بطرف سرمایه داران متمایل بود. از آوریل تا نوامبر ۱۹۲۱، دولت آلمان مبلغ ۱۵۰۰ ملیون مارک بابت غرامات تأدیبه کرد ولی وضع مالی و اقتصادی اش باندازه‌ای خراب بود که بحران شدیدی انتظار میرفت. در واقع قروض عمومی دولت به ۲۹۰ میلیارد رسیده، کسر بودجه از ۱۵۷ میلیارد تجاوز می‌کرد. پشتوانه اسکناس که در



۱۹۱۴ بمبلغ ۱۲۹ میلیارد بود به ۱۰۰/۷ میلیارد تنزل نمود و حال آنکه اسکناس در جریان از ۱۱۳ میلیارد متجاوز بود. دولت برای نجات اوضاع از سرمایه داران داخلی استمداد نمود، سرمایه داران در مقابل راه آهن های کشور را بعنوان وثیقه مطالبه می نمودند «ویسرت» در زیر بار سنگین اوضاع استمهال نمود.

مقارن این احوال در فرانسه نیز تحولاتی روی داده بود. «دکاتل» رئیس جمهور فرانسه که مریض بود از پست خود برکنار شده «میلراند» رئیس جمهور جدید، در صدد بود با اصلاحاتی در قانون اساسی، اختیارات قوه مجریه را زیادتر کند ولی «بریان» بعکس معتقد بود حال که آمریکا و انگلستان، فرانسه را منزوی گذارده اند، چاره نیست جز اینکه با روح سازش با آلمان مشکلات را حل کنند، دست از خیالات و آمال دور و دراز غیر عملی برداشته، با واقع بینی بر مشکلات فائق آیند. روی این زمینه، کنفرانسی در شهر کان تشکیل شد. (ژانویه ۱۹۲۲) «راتنو» وزیر امور خارجه رایش، با خود نقشه هایی در احیای وضع اروپا داشت لئوید جرج، بدون اینکه صریحاً اظهار نظری نماید، یفرانسه وعده می داد که چنانچه مورد تجاوز قرار گیرد، از طرف انگلستان کمک خواهد شد. (مسئله تضمین سرحدات شرقی بار دیگر تجدید می شد) ولی هر واضح بود که فرانسه نمی توانست يك چنین کمکی که جنبه حمایت قوی از ضعیف تر را داراست بپذیرد، لذا «بریان» از طرف «میلراند» احضار و کنفرانس کان مهمل ماند.

یوانکاره، «رئیس جمهور سابق» پس از بریان، کابینه از احزاب مرکزی در ژانویه ۱۹۲۲ تشکیل داد. سیاست جدید دولت فرانسه، فشار و مقاومت در برابر آلمان و اتخاذ سیاست مستقلی در برابر انگلستان بود.

در کنفرانس ژن (آوریل - مه ۱۹۲۲) اختلاف شدید فرانسه با انگلستان از يك طرف و روسیه شوروی از طرف دیگر عیان شد. یوانکاره اصرار داشت که شورویها ۲۱ میلیارد فرانک طلا، قروض رژیم سابق را قبول نمایند، انگلیسها در صدد بودند، با دفاع از روسها در برابر یافشاری فرانسه، برای خود اسهامی از نفت باکو تحصیل نمایند. آلمانها که در «راپولو» از مطالبات جزئی خود از روسها صرف نظر نموده،

در مقابل، اولویت قابل توجهی در احیای صنایع روسیه برای خود آماده کرده بودند (آوریل ۱۹۲۲) بدین قرار وضع کنفرانس ژن تیره و تار و به شکست منتهی شد.

کنفرانس دیگری در لاهه (ژوئن و زویه ۱۹۲۲) نیز تشکیل که آنهم با شکست مواجه شد.

شکست کنفرانسهای مذکور، نزدیکی و سازش آلمان و فرانسه را، چه در فرانسه و چه در آلمان، از بین برده «راتنو» مانند «ارزبرگر» بدست ملیون متعصب گشته شد.

سیاست تنزل قیمت مارک در آلمان ادامه

داشت. در ژوئن سال ۱۹۲۲ یک دلار معادل

چهار صد مارک بود. متفقین در «کن» از

«ویرت» خواستار شدند که سیاست اقتصادی

آلمان را سر و صورتی بدهد. ولی نقشه «استین»

روز بروز رونق می گرفت. دولت در داخله

اقدامی در جلوگیری از مخارج زائد ننموده، اربابان صنایع سنگین

نیز با خارج کردن سرمایه های حاصله از فروش امتعه صنعتی، سیاست

تنزل مارک را دامن می زدند. نتیجه این سیاست که در واقع هدف غائی اش

این بود که متفقین نتوانند توانائی مالی آلمان را مأخذ برداشت غرامات

قرار دهند، این شد که هزاران نفر صاحبان سرمایه های کوچک گرد

«استین» جمع شده، «استین» مالک الرقاب و دیکتاتور مالی واقعی آلمان

بشود «ویرت» ناچار به کناره گیری شده «کونو» از طرف «ابر» مأمور

تشکیل کابینه جدید شد (نوامبر ۱۹۲۲) «کونو» در برابر تنزل دائم التزاید

و مرتب مارک در تحت نفوذ صاحبان صنایع، اعلام کرد که نمی تواند

در اوضاع حاضر، تعهدات اولتیماتوم لندن را گردن گیرد و چهار سال

مهلت خواست تا سر و صورتی به وضع یریشان اقتصادی بدهد. کمیسیون

دائمی غرامات جواباً اعلام نمود که اوضاع نامناسب آلمان ساختگی

است. یوانکاره تصمیم خود را در اجرای مجازات و اشغال روهرا اعلام

نمود.

انگلستان که در خارج و داخل مواجه با مشکلات سیاسی و

اقتصادی فراوان بود، راه علاج اقتصادی داخلی خود را در بهبود روابط

با آلمان میدانست لذا با اجرای سیاست مجازات و فشار فرانسه موافق نبود .

از طرف دیگر سیاستش در برانگیختن یونانیان در برابر ترکها دچار شکست شده، با سیاست استعماری اش در شرق و نفت موصل نیز نتیجه مطلوبه را نبخشیده بود . علاوه بر این ، جنبش های شدید در ایرلند، صرف نظر نمودن از تجدید پیمان اتحاد بازاین (در تحت فشار امریکا و کانادا) و مخصوصاً نتیجه ناگوار کنفرانس دول مستعمراتی در ژوئن و اوت ۱۹۲۲ که همه داعیه استقلال داشته و می خواستند خود را از هر گونه قید و تمهید مالی آزاد سازند ، لئوید جرج را وادار کرد سریعاً با هر گونه فشار و مجازات برای مسئله فرامات که اصولاً بدان معتقد نبود ، مخالفت کند . بخصوص که انتخابات عمومی فرا می رسد و محافظه کاران دیگر حاضر به ائتلاف با آزادی خواهان نبوده ، مترصد بودند به تنهایی مبارزه انتخاباتی را آغاز نمایند . لذا کابینه لئوید جرج سقوط کرده در نتیجه انتخابات محافظه کاران مظفریت قابل توجهی بدست آوردند (۳۴۴ کرسی) در صورتیکه آزادی خواهان تقسیم شدند . جناح اسکیت ۶۰ کرسی ، جناح لئوید جرج ۵۷ کرسی نصیبشان شد . ولی در این میانه حزب دیگری ، یعنی کارگران نیز موفقیت بزرگی بدست آورده ۱۳۰ کرسی اشغال نمودند . کابینه «بونار لاد» آمال و داعیه های بزرگ مستعمراتی را بکنار گذاشته، به حل مشکلات داخلی ، بخصوص مسئله بیکران که تعدادشان به ۲۵ میلیون نفر رسیده بود همت گماشت . اعتباراتی که بموجب قانون ۱۹۲۰ بیمه های اجتماعی و اجباری برای ۱۲ میلیون مزد بگیر جمع آوری شده بود با تمام رسیده ، شهرهائی که موظف به نگهداری بیکران بودند ، عملاً فاقد اعتبار شده بودند . بنابراین ، انگلستان در برابر مشکلات عظیم داخلی خود بهیچوجه نمی توانست آلمان را به نفع فرانسه در تحت فشار قرار دهد . لذا مکاتبات و تبادل نظریات خشن و زننده بین پاریس و لندن در موضوع اشغال روهر در گرفت که آنرا «قهر دوستانه» نامیدند .

دولت بلژیک نیز گرچه سیاست اقتصادی اش به پیروی از آزادی تعرفه و تجارت نزدیک به انگلستان بود ولی در سیاست وصول فرامات از آلمان بیشتر از فرانسه تبعیت می نمود و در ژانویه ۱۹۲۳ ، قوای

نظامی‌اش، با توافق سربازان فرانسوی حوزه ذغال‌خیز روهر را اشغال نمودند .

یوانکاره در اتخاذ این سیاست، با مقاومت شدید صاحبان صنایع که از «استین» پیروی می‌کردند و همچنین سندیکاهای کارگران بیش‌از دولت «کونو» برخورد .

اشغال نظامی روهر موجب تنزل شدید مارک و عدم توازن بودجه سرسام‌آور شده که وصول مالیات مستقیم فقط دو درصد آنرا تأمین می‌کرد . انتشار قرضه مارک طلا دچار شکست گردید . البته تورم مارک بیشتر معلول اعتبارات و وجوه هنگفتی بود که دولت به صاحبان صنایع سنگین و متوسط و ارباب حرف‌اختصاصی داده بود تا بدینوسیله آنانرا در مقاومت منفی خود برای پرداخت فرامات تقویت نماید . سقوط مارک نه‌تنها بورژوازی آلمان را به کارگران و ارباب حرف‌متمکن تبدیل کرد، بلکه علاوه بر تزیید ثروت صاحبان صنایع و تقویت بنیه صنعتی کشور و کمک شایان به صادرات ، زارعین و خرده مالکین را از زیر بار تعهدات و پرداخت مالیات و عوارض رها ساخته بنفع آنان نیز تمام می‌شد . معذالک اشغال ناحیه «روهر» آلمان را از دریافت ذغال‌سنگ محروم می‌ساخت، لذا کشاورزان اعتصاب‌عمومی اعلام نموده، تجزیه طلبان باویر و نواحی رن سربلند کردند، جنبش‌های کمونیستی در ساکس شدت یافت .

از طرف دیگر، سندیکاهای صاحبان صنایع متوسط و سندیکاهای کارگران ، تصور می‌کردند چنانچه فعالیت خود را ، در نتیجه اشغال متوقف سازند ، اشغال‌کنندگان دچار مشکلات لاینحل شده به اقدام خود پایان می‌دهند . ولی تکنیسین‌های فرانسوی ، کارخانجات را برای انداختند و اوضاع بضرر سرمایه داران محلی منتهی شده، سیاست مقاومت منفی ، مواجه با شکست می‌شد . سقوط مارک نیز شالوده کشور را از هم‌پاشانده بود بطوریکه در ماه اوت ۱۹۲۳ یک دلار برابر با ۴،۶۲۰،۰۰۰ مارک بود . فرانسویان ۱۴۵،۰۰۰ مخالفین را از نواحی روهر اخراج کردند . در ماه اوت کابینه «کونو» مستعفی و اشرارمن کابینه ائتلاف بزرگ را بوجود آورده به قوای نظامی دستور داد اوضاع را نظم و سامانی بدهد .

در ۲۷ سپتامبر، «ابر» رئیس جمهور «رایش وهر» و زرنالهای آلمانی را مأمور ساخت قوه مجریه را بدست بگیرند. کشور آلمان در برابر شدت عمل از خود آثار ضعف و ناتوانی و از هم گسیختگی نشان داده «ریشتاخ» به اشتراک اختیار فوق العاده داده، خود را کنار کشید و یک کمیسیون ۱۵ نفری از نمایندگان را مأمور کرد با کابینه مشورت نمایند. در همه جا نظم و آرامش با شدت بدست سربازان آرتش برقرار شد. در هامبورگ جنبش های کمونیستی با خون خفه شد. در درسد، انجمن محلی که تمایل چپی داشت منزمل گردید، در مونیخ هیجانان بنهایت شدت رسید. یک نفر سر جوخه، پسر مأمور گمرک اطریش، برضد سوسیالیست ها قیام نموده، آنها را دشمن آلمان و مسئول فناء کشور خواند، با تعصب شدیدی علیه یهودیان که حامی سوسیالیست ها می دانست قذبرافراشت. این شخص در ۱۹۱۹ در رأس یک عده عوام فریب متعصب که عنوان ایجاد آلمان بزرگ و برتری نژادی را شعار خود دانسته، قرار گرفته، باطناً از طرف آرتش حمایت و عنوان خود را گروه ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان قرار داد. وقایع روهر و مبارزات علیه اشغال و تصرف خارجیان بازار «هیتلر» را رونق داد تا اینکه در نوامبر ۱۹۲۳، «فن کار» را بر رأس حکومت باویر پیشنهاد نمود و لودندورف به عنوان فرمانده قوای ملی اعلام شد. (فن کار در رأس تجزیه طلبان ایالت باویر قرار داشت) ولی در این اثنا «فن کار» از اقدام خود منصرف شده، هیتلر دستگیر و به پنج سال حبس محکوم شد و در دوران توقیف کتاب مشهور «نبرد من» را برشته تحریر درآورد.

در «رنانی» جنبش های تجزیه طلبی، مانند  
**جنبش های تجزیه طلبی** ایالت ساکس، به تحریک کمونیست ها صورت  
**در ایالات حوضه رن** نگرفت بلکه بعکس بدست «بورژوازی»

محلی اداره می شد. رئیس انجمن شهر کلنی موسوم به آدنائر از سال ۱۹۱۸، نتوانست با کوشش فراوان خود، مختاری ایالات حوضه رن را از متفقین بدست آورد. در فوریه ۱۹۱۹ اولین کودتا بدست دکتر «دورتن» در شرف اقدام بود و در ۹ ژوئن همان سال، جمهوری رنان، با شهر کلنی به عنوان پایتخت جدید

اعلام شد . ولی دولت فرانسه ، ژنرال «فانزن» را که نهضت‌های تجزیه طلبی را علناً حمایت می‌کرد ، منعزل نمود و متفقین دورتن را تحت توقیف درآوردند . در ۱۹۲۳ که آلمان مواجه با بحران سقوط مارک و مقاومتش در برابر اشغال قوای خارجی در نواحی روهر بشکست منتهی شده بود ، «گوتار» و «دکرز» مجدداً استقلال جمهوری رنانی را اعلام نمودند .

این بار مرکز جنبش در «اکس لاشاپل» ، مرکز حکومت موقت بود . عده از شهرهای حوضرن نیز از این جنبش استقبال کردند ولی باز متفقین بشدت سرکوبی نمودند . چند روز بعد در «پلاینا» «هنز» رأیت استقلال برافراشت که باز با مخالفت شدید فرمانده قوای انگلیس مواجه شد . انگلیسها فرانسویان را محرك اصلی این نهضت‌ها معرفی کرده متهم به اشاعه امپریالیسم نمودند . سایر متفقین در تحت فشار انگلیسها به پلیس آلمان اجازه دادند که جنبش‌های تجزیه طلبی را شدیداً سرکوبی نمایند . لذا «هنز» مقتول و در ۱۹ فوریه ۱۹۲۴ کشت و کشتار مهمی در اغلب شهرها وقوع یافته در همه جا حالت هشدار اعلام و به جنبش‌ها پایان داده شد . نتیجه این حرکات شدید این شد که روزبروز جمهوری ویمار دچار ضعف وفتور شده ، در تحت نفوذ دو عامل بزرگ قوی قرار گرفت . اربابان صنایع سنگین و سندیکای کارگران از یکطرف ، قوای نظامی و آرتش از طرف دیگر . دولت آلمان ، در برابر اشغال نواحی روهر

**تثبیت مارک** دچار ضعف و انحطاط شدیدی شد ، بخصوص

که سقوط مارک و جنبش‌های تجزیه طلبی نیز مزید بر علت شده بود . سقوط مارک ، دولت را از مقابله باهرج و مرج ناتوان نموده بیم سقوط حکومت می‌رفت . «اشترزمن» نجات مارک و تثبیت آنرا سرلوحه برنامه دولت خود قرار داده از پارلمان اختیارات تام گرفت ، چون سوسیالیستها با اختیارات قانون گذاری از طرف دولت مخالف بودند ، کابینه را ترك گفتند و اشترزمن تصمیم گرفت بدون کمک آنها به اصلاحات اساسی خود ادامه دهد . وزیر دارائی ، «لوتر» مأمور شد بر طبق نقشه‌های «شاخت» رئیس بانک مرکزی دولت (رایش بانک) مارک را تثبیت نماید . در کشور آلمان ، فقط يك قدرت

اقتصادی و مالی منبسط وجود داشت که باتکاه آن مارک را می‌توانستند نجات دهند ، صنایع سنگین . لذا مارک جدید ، به نام « رنتن مارک » براساس قدرت تولیدی و سرمایه‌های صنعتی که عنوان پشتوانه آنرا داشت مستقر شد . صنایع سنگین آلمان ، اولین کمک مالی را با ۱۲۰۰ میلیون « رنتن مارک » بدولت پرداخته . ارزش يك « رنتن مارک » ، برابر با یکهزار میلیارد مارک کاغذی تعیین شد . کمیسیون مخصوص « رنتن مارک » روش دیکتاتوری شدیدی در حفظ واحد جدید بکار برده . يك دلار برابر ۴۲ رنتن مارک تعیین شد . سرمایه داران متوسط که سالیان متعادی ، مقادیری دلار ، به نرخ گران خریداری کرده بودند مجبور شدند به بانک رایش تحویل دهند .

این اقدام ، رابطه بانک را با عامه مردم ، بر اساس متینی برقرار ساخت . دکتر ساخت که ریاست کمیسیون رنتن مارک را عهده‌دار بود ، در داخله روش سخت دیکتاتوری مالی و در خارج از کشور روش آزادی طلبی پیش گرفت .

اشترزمن پس از فراغت از تثبیت مارک ، زمام کابینه را به لیبر حزب کاتولیک «مارکس» واگذار نموده ، در دولت جدید که بدون مشارکت سوسیالیستها تشکیل شد ، خود پست وزارت امور خارجه را بدست گرفت . مارکس دوباره اصول پارلمانی را برقرار ساخته در فوریه ۱۹۲۳ ، رژیم اختیارات تام دولت پایان یافته رایشناخ دوباره افتتاح شد .

پوانکاره که در سیاست فشار و اشغال ناحیه روهر ، توفیق حاصل نموده بود ، فرصت مذاکره مستقیم با دولت آلمان را از دست داد ، نتیجه این شد که اشغال روهر ، غیر از يك موفقیت سیاسی ، در تثبیت فرانک که روز بروز دچار تزلزل بود ، توفیقی حاصل ننمود . قروض عمومی دولتی به ۶۹ میلیارد رسیده در دسامبر ۱۹۲۳ لیره انگلیسی ، در بورس پاریس برابر با ۸۲٫۸ فرانک شد . پوانکاره برای جلوگیری از تنزل فرانک با مقامات اقتصادی آمریکائی وانگلیسی وارد مذاکره شده ، بانک «مرگان» یکصد میلیون دلار و بانک های انگلیس چهار میلیون لیره قرض دادند . مجلس شوری مانند رایشناخ ، به پوانکاره ، اختیارات تام داده و پوانکاره ، تصویب نامه‌های متمد

در وضع مالیات‌های سنگین و جلوگیری از مخارج زائد وضع کرد بدون اینکه بتواند از آلمان ، وجوهی بابت غرامات وصول کند زیرا مادام که وضع اقتصادی آلمان تثبیت نشده بود ، چنین انتظاری عملی نبود .  
 پوانکاره پس از تثبیت مارک ، در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۳ موافقت کرد کمیسیون مالی ، در تحت ریاست «دیویس» امریکائی جهت حل مسئله غرامات تشکیل شود . ولی وضع فرانسه در این کمیسیون دشوار بود ، از يك طرف مورد بغض و کینه آلمانیها قرار گرفته ، از طرف دیگر امریکائیها و انگلیسها حمایت کافی از او نمی‌کردند . در داخله کشور نیز جناح چپ ، مبارزه شدیدی علیه دیکتاتور آغاز نموده بودند .  
 - در مارس ۱۹۲۴ دولت پوانکاره ، توسط مجلس ساقط شد . ولی مجدداً دولت خود را کمی متمایل با احزاب چپ تشکیل داد . در ماه مه دسته‌های مؤتلف مرکز که از دولت حمایت می‌کردند ، در برابر کابرتل چپ که اکثریت را بدست آورده بودند ساقط و دولت جدید بریاست فرانسوا مارسال تشکیل شد .

در این ایام در فرانسه دو دستگی شدیدی حکمفرما بود . احزاب چپ شدیداً علیه پوانکاره مبارزه می‌کردند . «میلران» که از پوانکاره حمایت می‌کرد ، از طرف مجلس مجبور بکناره گیری شد «گاستون دومرگ» بریاست جمهور ارتقاء یافت ، دولت «هریو» جانشین فرانسوا مارسال شد . هریو ، برخلاف پوانکاره ، سیاست نرمی با آلمانیها پیش گرفت کلامندان عالیرتبه دولتی اکثرأ از احزاب دست چپ انتخاب شدند ، ژنرال ویگان از سوریه احضار ، سیاست ضد مذهبی رایج ، عنوان خلع سلاح عمومی وارد برنامه مذاکرات بین‌المللی شده روابط سیاسی با دولت شوروی برقرار گردید .

تمایل افکار عمومی در انگلستان نیز ، که در انگلستان نیز جناح  
 سقوط کابینه پوانکاره با مسرت تمام اقبال  
 چپ پیروز شده رمزی شده بود مانند فرانسه محسوس بود . بونار لاور  
 که مریض بود در ماه مه ۱۹۲۳ مقام خود را  
 به بالدوین محافظه کار واگذار نموده ، خود  
 کناره گیری کرد .  
 کابینه جدید ، خطمشی سیاست خارجی



بوناردو را تغییر نداده. ولی رفته رفته این فکر تقویت یافته بود که حذف غرامات، در بهبود وضع اقتصادی عمومی عالم تأثیر زیادی ندارد، زیرا پرداخت قروض امریکابهمان درجه سنگین و مؤثر بود که مشکلات وصول غرامات از آلمان. روی این زمینه، متخصصین مالی انگلستان معتقد بودند چنانچه غرامات حذف شود، باید کلیه قروض بین‌المللی نیز از بین برود. اما آمریکائیه‌ها که ثروت سرشاری از جنگ بدست آورده بودند، وضع ناگوار مللی که از جنگ آسیب دیده درک ننموده فشار می‌آوردند که متفقین و سایر ممالک مقروض مرتباً باید بدهی خود را پرداخته و در وصول غرامات از آلمان نیز سیاست مقتضی پیش گیرند. بالدوین با وجود کوشش فراوان نتوانست تسهیلاتی نسبت به پرداخت قروض خود از امریکا کسب نماید و اقساط دین فشار فوق‌العاده بر اقتصادیات کشور وارد می‌ساخت. محافظه کاران جهت مواجهه با مشکلات مالی به سیستم حمایت مصنوعات متوسل شدند و چون در انتخاب سیاست تعرفه حمایتی بجای آزادی مبادلات مجلس روی خوشی نشان نمی‌داد، لذا بالدوین مجلس را منحل ساخت. آزادی خواهان فرصت را مغتنم شمرده دست ائتلاف بیکدیگر دادند. از طرف دیگر مردم که از اشغال ناحیه روهر و خودسری سیاسی فرانسویها ناراضی بودند به جناح چپ متمایل شده مخالفین دولت تقویت می‌شدند نتیجه این شد که در انتخابات دسامبر، محافظه کاران شکست سختی خوردند و از ۳۴۴ کرسی سابق فقط ۲۵۷ کرسی بدستشان آمد. آزادی خواهان نیز ۱۵۸ کرسی بدست آوردند و حزب کارگر با تمایلات سوسیالیستی که مرتباً اوج میگرفت ۱۹۸ کرسی تحصیل کرد. بدین قرار سوسیالیست‌ها برنده واقعی انتخابات شدند. ناچار بالدوین کناره گیری نمود. برای اولین بار در تاریخ انگلستان، کابینه سوسیالیستی بریاست لیبر حزب کارگر، رمزی ماکدونالد زمام امور را بدست گرفت. (ژانویه ۱۹۲۴) چون سوسیالیست‌ها اکثریت قاطع در مجلس نداشتند نمی‌توانستند دست به اقدامات اساسی و اجتماعی و اقتصادی بزنند بلکه تعرفه های حمایتی که محافظه کاران وضع نموده بودند ملنی ساخت ولی در تقلیل بیکاران که تهدید فوق‌العاده برای تزلزل ارزش لیره بود توفیقی حاصل ننمودند. ماکدونالد

در سیاست خارجی همان روش کابینه پیش را تعقیب کرد ، حاضر به تخلیه مصر نشده ( برخلاف مرام حزب کارگر ) و از حق حاکمیت انگلستان در سودان حمایت نمود . یگانه عمل مثبتی که در سیاست خارجی انجام داد شناسائی رسمی دولت شوروی بود که کابینه هریو چند ماه بعد در فرانسه عملی ساخت و عقد قرار داد تجاری باروسها بود .

نزدیکی تدریجی فرانسه و آلمان همچنین  
نقشه داوس توافق نظر سیاسی بین فرانسه و انگلستان  
که کابینه هریو زمینه آنرا فراهم ساخته بود ،  
سبب شد که کمیته متخصصین مالی که پوانکاره با تشکیلش موافقت  
نموده بود بریاست «داوس» متخصص مالی امریکائی بکار خود ادامه  
دهد . داوس در نظر داشت قبل از تعیین ظرفیت پرداخت غرامات «ریتمن  
مارک» را محکم واز استحکام آن اطمینان خاطر حاصل نماید . لذا  
به آلمانها خاطر نشان ساخت که باید رایش بانك وصول بعضی از  
مالیاتها که تأدیه غرامات را تضمین می نمایند کنترل نماید . همچنین  
متخصصین در نظر گرفتند برای اینکه ملت آلمان بتواند بانجام تمهدات  
خود قادر باشد ، باید مالیاتها و عوارض در رایش کمتر از سایر ممالک  
تحمیل شود . و باز بعضی صاحبان صنایع و کارخانجات را مجبور  
کردند که باید سهمی از عایدات خود را تخصیص به تأمین اقساط غرامات  
نمایند . روی این اصل بانك مخصوص غرامات ایجاد شد که آلمانها ،  
ومتفقین و بعضی ممالک بیطرف در آن سهیم شدند . اداره راه آهن های آلمان  
نیز بدست شرکت آلمانی سپرده شد که اونیز مانند سازمانهای صنعتی  
اسهامی تمهد کرده و در شورای اداره کل راه آهن نمایندگان متفقین  
حضور یافتند . بالاخره عایدات عوارض حاصله از تعرفه های گمرکی ،  
انحصارات الکل و قوتون ، آب جو و قند نیز در اداره در تحت نظر  
متفقین تمرکز یافت . با این تمهیدات اقساط سالیانه که يك میلیارد  
مارک طلا معین شده بود بزودی به ۲٫۵ میلیارد مارک طلا می رسید ولی  
نکته عجیب اینست که عده سالیانی که باید غرامات تأدیه شود ، معین  
نشده بود . این نقشه که رویهمرفته ملایم بود برای آلمانها مزیت  
بزرگی داشت که مارک را ، خارج از هر گونه جریانات سیاست داخلی

و خارجی ، تثبیت نموده ارزش آنرا غیر قابل تزلزل می ساخت ولی از همان اول مواجه با مخالفت شدید آلمانها شد . دولت ، قبل از آنکه لایحه قانونی آنرا بمجلس تسلیم نماید ، رایش تاخ را منحل نمود. درانتخابات جدید، با وجود فعالیت احزاب افراطی جناح راست و کمونیستها ، اکثریت کافی تأمین شد (ماه مه ۱۹۲۴) .

درماه ژوئیه - اوت ، در لندن کنفرانسی تشکیل شد تامقدمات اجرای نقشه داوس ، را فراهم سازند . متفقین موافقت کردند که بلا فاصله پس از امضای قرار داد اجرای نقشه ، قسمتی از نواحی اشغال شده ویک سال پس از اجرای آن ، بقیه نواحی منجمله روهر را تخلیه خواهند کرد .

در نقشه داوس پیش بینی شده بودکه کشور فرانسه، از ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۲ ، مبلغ ۲۱ میلیارد مارك طلا ، (معادل ۲۶ میلیارد فرانك طلا) دریافت نماید و چون در این مدت میبایستی به امریکا ۹ میلیارد فرانك پرداخت نماید لذا ۱۷ میلیارد باقی می ماند در صورتیکه در مدت مذکور ، متجاوز از ۶۸ میلیارد خسارات جنگی راخود تأمین نموده بود. فرانسه وانگلستان پس از این جریان مسئله قروض خود را با امریکا، مجدداً مطرح ساخته، و پس از مذاکرات مفصل با مقامات امریکائی، بالاخره موافقت حاصل شد که ازکل قروض انگلستان ۲۶٫۵ در صد و بلژیک ۰٫۵۴٪ و ایتالی ۶۸ در صد و فرانسه ۵۰٫۱۲ درصد تخفیف داده شود. با این ترتیب اختلاف مبلغی که از بابت غرامات عاید فرانسه می شد، با آنچه که میبایستی به امریکا بپردازد ، قریب بیست میلیارد فرانك تقویم شد .

نقشه «داوس» پیش بینی می کرد که آلمان می تواند قرضه خارجی به مبلغ ۸۰۰ میلیون مارك طلا اخذ نماید . ظرفیت اقتصادی و صنعتی آلمان که در زمان جنگ دچار تزلزل و اختلال نشده بود هنوز بقوت خود باقی و امکانات بزرگی داشت . از طرف دیگر در امریکا وانگلستان سرمایه های عظیمی متراکم شده که آلمان توانست تا حدودسی میلیارد مارك طلا، بسوی خود جلب نموده وضع اقتصادی اش، بمراتب

از سایر ملل اروپا بهتر شود<sup>۱</sup>. و کمی بعد آنرا بمصرف ایجاد بزرگترین آرتش رساند که قاره اروپا در تاریخ خود سراغ داشت.

#### ۴ - در اسپانی و پرتغال نتوانستند از رژیم پارلمانی استفاده نمایند لذا رژیم دیکتاتوری برقرار شد

در شبه جزیره «ایبری» وکشور ایتالیا ، گرچه در دوران پایان جنگ جهانی ، رسماً رژیم پارلمانی وجود داشت ولی نتوانستند يك رژیم واقعی متکی به آراء و عقیده عمومی مستقر نمایند . کشورهای منکور ، در طی قرون متمادی ، دستخوش يك نوع رکود و توقف در رشد و پرورش اجتماعی خود شده ، مسائل اساسی اجتماعی ، از قبیل بهره‌مند شدن عامه مردم از زمین‌های فلاحتی و بالا رفتن سطح زندگانی طبقه زارع و کارگر ، که در مملکت‌های غربی حل شده بود ، هنوز راه حل قطعی نیافته مانند سابق ، مالکین بزرگ از قدرت و نفوذ فراوانی برخوردار بودند در صورتیکه اکثریت قاطع مردم ، اعم از زارع و کارگر ، در نهایت فلاکت و عسرت باقی مانده نه تنها از مزایای اجتماعی برخوردار نبودند ، بلکه سطح معلومات و قابلیت اجتماعی‌شان پست و ناچور بود .

گرچه خرده مالک و صاحبان سرمایه‌های کوچک

#### در پرتغال

و ارباب حرف ، اکثریت داشتند ، اما بسبب عقب‌ماندگی و محروم بودن از رشد اجتماعی ،

بنصوص پس از جنگ ، در يك نوع هرج و مرج دائم زیست می‌کردند . وضع مالی‌شان بد و فلاکت و فقر سر تا سر مملکت رخنه کرده بود . در ۱۹۱۴ متخصص مالی «آلوار دو کاسترو» واحد پول کشور را تثبیت نمود اما گرفتار نفوذ مالکین بزرگ و صاحبان سرمایه و صنایع بود . می-خواست کنترل دولت را همه جا بسط دهد ولی مخالفین پر زور ، که منافع

---

۱ - آلمان قبل از نقشه «داوسی» جمماً ۱۰ میلیارد مارک طلا

به عنوان غرامت ( که ۴۲ میلیارد آن مواد خام یا صنعتی بود ) پرداخته بود . بموجب نقشه «داوسی» میبایستی باز ۷ میلیارد دیگر بپردازد . بنابراین از راه غرامات ، دست‌آخر ۱۳ میلیارد مارک طلا زائد بر آنچه که پرداخته بود ، عاید آلمان می‌شد

خود را درمخاطره می‌دیدند، از درمخاصمت برآمدند، نتیجه این شد که زحماتش از تثبیت واحد پول مهمل مانده، رژیم تروریست عمومیت یافت. عده از آزادی‌خواهان بقتل رسیدند. در اواخر سال ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵، افسران آرتش دست به کودتا زدند که عقیم ماند. در ماه ۱۹۲۶ ژنرال «گومزدوکوستا»، که ریاست ستون اعزامی پرتغال را در صحنه‌های جنگ برعهده داشت، بانکاء سربازان به سوی لیسبن حرکت کرده زمام دولت را بدست گرفت و برنامه کارش را باتفاق ژنرال کارسونا مبارزه باسیاست بافان وهرج و مرج احزاب قرارداد، حکومت ملی و مقتدری بنیاد نهاد.

نیز وضع بهتر از پرتغال نبود. انقلاب

کمونیستی روسیه، از ۱۹۱۷، هرج و مرج

## در اسپانی

هائی در سرتاسر کشور بوجود آورده،

اعتصاب عمومی آغاز و رهبران اعتصاب در صدد بودند جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی تأسیس نمایند. هواخواهان انقلاب در مادرید و بیلبائو شورشهایی برپا کردند که از طرف مقامات دولتی سرکوب شد تا اینکه در ۱۹۱۸ انتخابات عمومی اعلام و سوسیالیست‌ها اکثریت قاطمی بدست آوردند. در «آندالوس» کشاورزان و کارگران طالب اصلاحات اجتماعی بودند ولی مالکین بزرگ که نمیخواستند به واقعیت و ضرورت تحولات اجتماعی بی ببرند بانواع مختلف با جنبش‌های مردم مبارزه نمودند وزیر بار اصلاحات کشاورزی نرفتند. در ایالت کاتالونی که ناحیه صنعتی کشور محسوب می‌شد، طبقه کارگر و ارباب حرف و صنایع اکثریت داشتند و می‌خواستند رژیم پارلمانی صحیحی بوجود آید ولی پارلمان که در تحت نفوذ مالکین بزرگ و صاحبان نفوذ قرار داشت و افکار و قدرت عمومی مردم از آن حمایت نمی‌نمود از حل مشکلات عاجز بود. دولت‌ها مرتباً روی کلر آمده در اندک زمانی سقوط می‌کردند. اصول پارلمانی، بجای اینکه، مانند کشورهای غربی، صاحب قدرت واقعی و نفوذ معنوی در بین مردم بوده بر امور جامعه تسلط داشته باشد. در این قبیل، کشورها، بعکس مایه عدم ثبات و هرج و مرج شده، هیچ دولتی قادر نبود زمام مملکت را بدست بگیرد و آنرا اداره کند. در اوائل ۱۹۱۹ وضع بشدت بحرانی بود. در بارسلون، اعتصاب

عمومی انقلابی برپا و در آندالس کشاورزان علیه مالکین بزرگ طغیان کردند. آلفونس سیزدهم، شاه مملکت، ناچار به یگانه رکنی که در کشور پایدار و قوی بود، یعنی آرتش تکیه کرد و در خاموش کردن شورش توفیق حاصل نمود. در انتخابات ۱۹۲۳، اکثریت را آزادی خواهان بدست آوردند اما شورش نه تنها بیخ بر نشد، بلکه هر روز مزاحمت جدیدی فراهم می نمود. کما اینکه از ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۳، سی و سه دولت بی دربی روی کار آمدند، بدون اینکه عمل مفیدی انجام دهند. در سال ۱۹۲۳، افسر جوانی بنام «پریمودو-ریورا» مقیم کاتالونی، قیام نموده رژیم پارلمانی را مسئول وضع ناهنجار کشور اعلام نمود. شاه که آلت دست ژنرال منکور بود، دولتی بریاست دیکتاتور نظامی، با هشت نفر ژنرال دیگر تشکیل داد، مجلس و انجمن های محلی منحل و دیکتاتور نظامی جانشین رژیم ظاهری پارلمانی شد.

## ۵ - هرج و مرج رژیم پارلمانی در ایتالیا سبب شد که فاشیست ها زمام امور را بدست بگیرند

ورود ایتالی در صحنه جنگ جهانی، از نارضایتی عامه مردم از مواردی نبود که ملتی، مورد تجاوز دیگری وقایع بعد از جنگ قرار گرفته، عموم مردم، برای دفاع از حق خود، اسلحه بدست گرفته، وارد میدان کارزار شوند بلکه، مدتی بود که مذاکرات سیاسی، بین دو دسته از حریفان، متفقین و متحدین، در جریان و هر یک میخواستند ایتالیا را بسوی خود بکشانند تا عاقبت متفقین که با آمال امپریالیستی اوروپا خوش نشان داده و ترغیب می کردند او را در صف خود وارد جنگ ساختند. پس هدف ایتالی از ورود در جنگ معطوف بتوسعه مستمراتش بود و پارلمان نیز گرچه در اوائل مخالف بود، در تحت فشار فراوان، تسلیم شده موافقت خود را اعلام داشت. در اثنای جنگ یعنی در ۱۹۱۵ در لندن رسماً بایطالی وعده دادند که ناحیه ترانتن و تریست و قسمتی از دالماسی (بدون فیوم) جزائر دالمات، ناحیه «والونا» و حوالی آن، تحت الحمایگی آلبانی و در آسیای صغیر ناحیه «آدالیا» و

بالاخره چنانچه سهمی از مستملکات آلمان نصیبت نشد، دول فرانسه و انگلستان از مستملکات خود، تعویضاتی باو بدهند .

ولی در پیمان صلح سن ژرمن ۱۹۱۹ و «راپولو» و «سور» بایطالی جز قسمتی از ترانتن و تریست و فقط شهره زارا» در دالماسی و چند جزیره کوچک در دالمات و حقوق مختصری در آسیای صغیر داده نشد. ویلسن با دعاوی ایتالیا مخالفت شدید نشان داد زیرا اصولا مخالف تجاوز به حقوق حاکمیت مردم و تسلیم آنان به دول استعمار طلب بود. گذشته از این دول یوگوسلاوی و یونان دعاوی به سرزمین های مذکور داشتند که ناشی از اصل ملیتها بود. بالاخره نیکلمانسو، نه لئوید جرج، یا فشاری برای حرمت امضاء خود در پای قراردادی که با ایتالیائیها امضاء نموده و تعهداتی که بگردن گرفته بودند ننموده بمباراة آخری ایتالی را تنها گذاردند. حتی اندک سهمی از مستملکات آلمان را بدولت اخیر واگذار ننموده، از خود نیز، بر خلاف تعهد خویش مایه نگذاشتند و نمایندگان ایتالی، با وجود تهدید و حتی ترک میز کنفرانس چیزی بدست نیاوردند ..

ایتالیائیها در دوران جنگ ۶۴۵۰۰۰ نفر کشته و ۴۰۰۰۰۰۰ نفر معلول و ناقص الاعضا داده، نواحی فراوانی از کشورشان بکلی منهدم شده، قسمت اعظم ببحر به تجاریشان غرق شد (۹۰۰ هزار تن از مجموع ۱۰۵۰۰۰۰۰ تن) بالاخره یکصد ملیارد قرض بالا آوردند، آیا ناحیه تریست و قسمتی از ترانتن، ارزش اینهمه فداکاری و تحمل ضایعات را داشت؛ شکست و محرومیت نمایندگان ایتالی در کنفرانس صلح، پس از اینکه اوضاع اقتصادی کشورشان بکلی واژگون شده، موجی از خشم و نفرت، در بین مردم تولید کرد. دولت «کاپورتو» سقوط کرد، متعاقب آن «اورلاندو» نیز در ژوئن ۱۹۱۹ مجبور به کناره گیری شده، زمام دولت، بالاخره بدست نی تی که متمایل به جناح چپ بود افتاد. احزاب کانولیک و سوسیالیست، بجای اینکه در مرمت خرابیها و استقرار نظم در کشور دست بدست یکدیگر بدهند بجان هم افتاده، روسها نیز که زمینه را مساعد تبلیغات کمونیستی خود میدیدند بشدت به تحریک و اشاعه مرام خود پرداختند. احزاب ملی و جناح راست نیز تحریکات دامنه داری فراهم ساخته، «فدرزونی» بادستیاری روزنامه نگار سوسیالیست

بنام «بنیتوموسولینی» در ۱۹۱۹، دسته انقلابی «فاسیورولوسیوزا» بامرام اصلاحات سوسیالیستی و جمعیت «پیراهن آبی» راتأسیس کرد. برنامه‌ی که از طرف این دسته انقلابی «فاشیست» در این تاریخ اعلام شد بیشتر یک جنبه بین‌المللی و اتحادیه کارگران ملل مختلف را دارا بوده، اقوام مختلف را دعوت می‌کرد، گرد هم جمع و مؤسسان بین‌المللی بوجود آورد. اساس نوینی بر روی مقتضیات اقتصادی و سیاسی جامعه جدید بنا نهادند. برای ایتالی رژیم جمهوری مرکب از واحدهای محلی پیشنهاد می‌نمود که در داخله دارای اختیارات خودمختاری و در مسائل سیاسی خارجی، اشتراک‌مسانی داشته باشند. از جمله مواد دیگر برنامه فاشیست‌ها، حق رأی برای مردان و زنان از ۱۸ سال به بالا، انحلال مجلس سنا و پلیس سیاسی، انتخاب مراجع قضائی از طریق آراء عمومی، لغو امتیازات اشرافی، لغو خدمت نظام عمومی، آزادی عقاید، جماعات و مطبوعات، تعلیمات حرفه‌ای عمومی، تعمیم بهداشت عمومی، لغو شرکت‌های سهامی و بانکها و بورس‌ها، محدودیت مالکیت و ثروت، ضبط تمول‌های راکد و بی‌ثمر، هشت ساعت کار روزانه، منع استثمار اطفال خردسال کمتر از ۱۶ سال، تعمیم کوپراتیف‌ها، اعطای سهمی از منافع کارخانجات به کارگران، لغو سیاست استعمار، بالاخره سیاست بین‌المللی بر اساس کمک ملل با یکدیگر و حفظ استقلال و حاکمیت و تشکیل یک کنفرانس عمومی از ملل مختلف. در این برنامه بین‌المللی مبارزه طبقاتی یادیکتاتور کارگری، یامارکسیست و قدرت مطلقه دستگاه دولتی و غیره وجود نداشت «انانیست» استقبال مردم و بخصوص کارگران از جنبش جدید زیاد بود.

حزب‌ساز دیگری بنام «دون‌ستورزو» از بین افراد کاتولیک و کارگران سوسیالیست، حزب «پوپولر» ایتالی را بوجود آورد می‌خواست بدینوسیله اعتقادات مذهبی را بامرام‌های سوسیالیستی جمع کند. نتیجه این اقدام هجوم کارگران به کارخانه‌ها، نه‌بوغارت مراکز صنعتی و اشغال آن مراکز شد در جنوب شبه‌جزیره نیز سربازان خلع سلاح شده با کشاورزان بی‌مایه و زمین دست‌بدمست داده، تقاضا داشتند املاک



بزرگ مالکین بین زارعین تقسیم شود و يك سلسله شورشهای ناگوار نیز در آن نواحی برپا شد، موسولینی با همه این نهضت‌ها موافق و از اشتغال کارخانه‌ها، شورش بزرگان و نهب و غارت سوسیالیست‌ها راضی و خورسند بنظر میرسد .

در پشت‌سر این دسته‌های مختلف ، میلیون‌متمصب نیز برای خود تشکیلات دیگری داده بودند چون شورای عالی کنفرانس صلح با واگذار نمودن ناحیه «فیوم» بایطالی مخالفت ورزید و دعاوی یوگواسلوواکی را وارد دانست «داناژیو» شاعر و نویسنده ایتالیائی ، در رأس میلیون و مجاهدین فداکار خود ، بنام «آردیتی» در ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹ شهر فیومرا اشغالو الحاق آنرا بایطالی اعلام نمود (باسیصد نفر آردیتی) که موجب تحسین موسولینی شد .

دولت عمل «داناژیو» را يك نوع طغیان علیه‌کشور اعلام نمود ولی شور و شغف عمومی مردم باندازه‌ای بود که مجلس مجبور شد الحاق فیوم را تصویب نماید . سوسیالیست‌ها از مشاهده این وضع به جنب و جوش آمده در بولونی در اکتبر ۱۹۱۹ انقلاب اجتماعی ورزیم جمهوریت را در تحت لوای دیکتاتور کارگری اعلام نمودند . در برابر جنبش سوسیالیست‌ها، فاشیست‌ها نیز بحرکت آمدند . کنگره فاشیست دز شهر فلورانس تشکیل و ۲۰,۰۰۰ نفر فدائی گرد هم جمع شدند .

برنامه اولیه فاشیست‌ها وقتی از قوه به فعل درآمد، بزودی تغییر نموده از آمال بین‌المللی خود دست برداشته تمصبات ملی را شعار خود نموده در رأس اصلاحات اجتماعی ، ملی کردن کارخانه‌های مهمات جنگی ، مالیات بر درآمد تصاعدی ، مصادره املاک کنگرکاسیون‌ها و هشتاد و پنج درصد منافع جنگی قرار دادند . در خلال این حوادث در نوامبر ۱۹۱۹ ، انتخابات عمومی پایان یافته ۱۵۶ کرسی نصیب سوسیالیست‌ها ۲۷ کرسی سوسیالیست‌های آزاد ، ۸ کرسی جمهوری خواهان ۹۹ کرسی نصیب حزب «یوپولر» ، (عامه) جمعا ۲۹۰ کرسی بدست احزاب جناح چپ در برابر ۱۷۷ کرسی آزادی خواهان ۳۹ کرسی نصیب رادیکال‌ها و يك کرسی نصیب میلیون شد .

افتتاح مجلس، طبیعتاً مواجه با شورشهای جمهوری خواهی، حمله به سر بازخانه‌ها و محبس‌ها شده، راه آهن و پست و تلگراف بکلی فلج و اعتصاب عمومی همه جا دامن گیر و عده از افسران کشته شدند. بدیهی است مجلس که بدین نحو در تحت استیلای هیاهو و فشار کوچک و ب بازار باشد، قابل دوام نبوده نمی‌توانست در تمشیت امور کشور عامل مفید و مؤثری باشد لذا دولت «نینی» نیز در تحت فشار «یوپولر» ها ساقط شد، در کابینه «زیولیتی» (ژوئن ۱۹۲۰)، دامنه هرج و مرج و وسعت یافت. سوسیالیستها عده‌ای از کارخانه‌ها را اشغال نموده مدعی شدند که خود، امور را اداره خواهند کرد. دولت نتوانست در استقرار نظم اقدام مؤثری نماید. حیات اقتصادی کشور بکلی مختل شد. کمی بعد چون بین احزاب مختلف سوسیالیست نفاق افتاد و ضمناً کارخانه‌های اشغال شده از تهیه مصنوعات بکلی عاجز ماندند، کارگران کارخانه‌ها را تخلیه کردند در همین ایام، کشاورزان جنوب نیز رایت طغیان برافراشته عده از مالکین را قتل عام و املاکشان را اشغال نمودند. دولت مانند پیش آمد کارگران، از خود عکس‌العملی نشان نمی‌داد، ضمناً عده سر باز برای تکمیل الحاق فیوم و جلوگیری از جنگ داخلی اعزام شده در ژانویه ۱۹۲۱ مخالفین را سرکوب و فیوم را قطعاً الحاق نمودند.

دولت و مجلس، در برابر اغتشاشات و هرج و مرج‌های فوق بکلی مستأصل مانده کشور بسوی ورشکستگی و جنگ داخلی سوق داده می‌شد در سال ۱۹۲۱ کسر بودجه به چهارده میلیارد لیر رسید.

مسکومراقب اوضاع درهم و بی سامان ایتالی  
**حزب متشکل «فاشیو»** بود و بدستور «زینوویف» وزیر امور خارجه  
**خود را مظهر قدرت** شوروی حزب کمونسم رسمی ایجاد و مقدمات  
**و نظم معرفی کرد** انقلاب اشتراکی چیده شد. مقارن این  
 احوال «فاشیو» علیه سوسیالیستها مشغول

اقدام شده و می‌کوشید بدون اینکه علناً بهیچیک از فرق اتکاء داشته باشد، نظم را برقرار سازد و اعلامیه که در این تاریخ صادر شد نوشته بوده «برای ما اهمیت ندارد کارخانه‌ها دست صاحبان آنها باشد، یا بدست کارگران اداره شود، مشروط بر اینکه کارکنند». این حزب در این تاریخ

دارای یکصد هزار عضو به هشتصد دسته «فسوا» تقسیم می‌شد. عده بسیاری از طبقات متوسط مردم و صاحبان سرمایه‌های کوچک بان ملحق شدند منجمله در حوضه رود «پو» (در شمال ایطالی) عموم مالکان زمین و کشاورزان آرتس و دولت نیز رفته رفته با جنبش «فاشیو» روی موافق نشان داده و حتی فرقی از سوسیالیستها نیز هم آواز شدند. در مقابل کمونیستها خشونت نشان دادند، عده از نفوس فاشیستها مقتول و انفجار يك بمب در تاترمیلان باعث مرگ ۱۸ نفر شد. فاشیستها در مقابل این توطئه‌ها، از خود عکس العمل شدید نشان داده عده از مراکز کمونیستها و سوسیالیستها را آتش زدند. جنگ داخلی که بدست کمونیستها آغاز شده بود، بصورت درزیم ترور در آمد در «بولونی» و «فوار» زد و خورد های خونین بوقوع پیوست. وزیر جنگ با امید استقرار نظم، دسته‌های فاشیست رامسلح نمود در صورتیکه رئیس دولت، «ژیولیتی» تنها اقدامش انحلال مجلس بود. انتخابات مجلس جدید در میان غوغای فراوان به پایان رسید و مجموعاً عقب نشینی احزاب تندرو را نشان داد بدین معنی که آزادی خواهان ۲۴۰ کرسی و سوسیالیستها ۱۲۱ و حزب «پوپولر» ۱۰۴ کمونیستها ۱۳ و جمهوری خواهان ۸ کرسی بدست آوردند و برای اولین بار فاشیستها با ۳۸ کرسی وارد مجلس شدند. موسولینی با ۱۲۵,۰۰۰ رأی از میلان انتخاب و در کرسی مجلس جلوس کرد (در این دوره از اقلیت اسلاو و آلمانی ۴ نفر انتخاب شدند).

وضع احزاب در مجلس طوری بود که اکثریت قاطعی نصیب هیچیک از احزاب نمی‌شد. لذا «ژیولیتی» سقوط کرده کابینه بریاست «بونومی» وزیر جنگ سابق، با ائتلاف احزاب افراطی تشکیل شد. ولی «بونومی» در کابینه جدید، با جنبش «فاشیست» هاروی خوش نشان نداد. موسولینی قصد داشت که با «پوپولر» ها و سوسیالیستها ائتلاف نمایند ولی در اولین کنگرس «دسته‌ها» که در این تاریخ در رم، مرکب از ۲۲۰۰ دسته و ۳۱۰,۰۰۰ نفر پیرو تشکیل شد، رسمیت حزب «فاشیست» اعلام و ضمناً با سیاست ائتلاف موسولینی مخالفت نمود. در ژانویه ۱۹۲۲، اعلامیه اقتصادی حزب انشاء شد در این اوان، در کنفرانس واشنگتن، پیروزی سیاسی

نصیب‌ایتالی شده و موافقت نموده بودند که وزن کشتیهای جنگی این دولت برابر با قدرت بحری فرانسه باشد ضمناً موسولینی در «فیوم»، دخالت کرد و یوگوسلاوی و متفقین، حاکمیت ایتالی را بر سمیت شناختند (ژانویه ۱۹۲۴) حزب فاشیست از فرصت استفاده کرده تشکیلات اساسی خود را برشالوده همکاری کارفرما و کارگر بجای مبارزه اعلام، «روسی» به عنوان منشی کل حزب انتخاب گردید.

فاشیست‌ها با دسته‌های مجهز و مسلح خود موسولینی زمام قدرت در نواحی مختلف به نمایشهای دامنه را بدست گرفت داری ضد کمونیستها، سوسیالیستها و پیو-لرها اقدام نموده دولت «فاکتا» مجبور

شد در ژانویه ۱۹۲۲ کناره‌گیری نماید وضع عمومی بسیار خراب در کشور رو به ورشکستگی می‌رفت. «توزاتی» از پادشاه تقاضای تشکیل دولت سوسیالیستی نمود که توفیقی حاصل نشد. فاشیست‌ها در برابر این اقدام، در «میلان» مرکز سوسیالیستها و روزنامه آنها را منهدم نمودند شاه ناچار شد که فاکتا را بار دیگر فرا خواند زیرا «بفاشیستها» اعتماد نداشت ولی در عوض «دوک دوست» با آنها همصدا شد. موسولینی در برابر این عمل، علناً هر گونه ائتلاف را با جمهوریخواهان طرد نمود. خود را حامی دولت مشروطیت و سلطنت اعلام نمود. در ۲۲ اکتبر در میلان، بین چهار نفر از سران نظامی فاشیست، یعنی «پونو»، بیانکی، بالبو، «دووگچی» ائتلافی حاصل و متفقاً اعلام نمودند که بسوی رم حرکت کنند و موسولینی که می‌خواست از طرف پادشاه دعوت شود، تردید نمود. در کنگره ناپل که در ۲۴ اکتبر تشکیل شد، چهار ژنرال تجهیزات عمومی را اعلام نموده پنجاه هزار نفر از افراد مسلح «فاشیست» جمع شده در ۲۷ همان ماه اولتیماتومی بدولت فرستادند که از کار کناره‌گیری نماید. ولی شاه سودای مخالفت و مقاومت داشت «فاکتا» شصت هزار نفر مرد مسلح را مأمور حفاظت شهر رم نموده، حکومت نظامی اعلام کرد. شاه با اینکه از ائتلاف دوک «دآست» اطلاع حاصل کرد، حاضر به نقض حکومت نظامی نشده «فاکتا» که از «دانانزیو» دعوت کرد به رم آمده و مقابل موسولینی مقاومت کند و چون مسئولش را اجابت نمود در برابر

اولتیماتوم موسولینی مجبور به کناره گیری شد. شاه ناچار «سالاندر» را به تشکیل دولت، با کمک «فاشیست‌ها» دعوت کرد. اما کسی که در برابر زور و قدرت تمکین کند، نمیتواند زمام قدرت را بدست بگیرد. بالاخره پادشاه حاضر شد در سیام اکتبر موسولینی را برم دعوت کرده زمام امور را بدست وی بسپرد. موسولینی در ۳۱ اکتبر، دسته‌های عظیم فاشیست‌ها را که در رم حضور داشتند سان دیده، صفحه جدیدی در تاریخ ایتالی آغاز شد.

از چهارده نفر وزیر کابینه موسولینی، فقط چهار نفر منتخب از حزب بودند. اشخاص مشهور دیگری خارج از حزب انتخاب شدند

**دولت فاشیستی**

منجمله ژنرال «دیز» فرمانده زمان جنگ و غیره. لیدرهای بعضی احزاب دیگر، باستانهای کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و جمهوری خواهان در کابینه مشارکت داشتند. کلیه رؤسا و کارمندان عالی‌رتبه نیز همکاری خود را اعلام نمودند. کنت «اسفورزا» سفیر کبیر ایتالی در فرانسه استعفا داد.

موسولینی همینکه قدرت را بدست گرفت اعلام کرد که نسبت به رژیم پارلمانی و سلطنت مشروطیت وفادار خواهد ماند و از پارلمان تقاضای اختیارات تام نمود. مجلس با اکثریت ۳۰۶ رأی در برابر ۱۱۶ رأی، منجمله رؤسای سابق دولت، سالاندر - اورلاندو زبولیتی، فاکتا، رأی موافق داد و تعطیل شد. در ولایات رؤسای حوزه‌های فاشیست، باطناً مافوق قدرت نمایندگان دولت قرار گرفتند. در ژانویه ۱۹۲۳، دسته‌های مسلح «میلیس فاشیست» عهده دار نظم داخلی شدند. کاتولیک‌ها و فراماسونها نیز موافقت خود را اعلام داشتند. سپس تصفیه دامنه داری در ادارات دولتی آغاز شد. گارد سلطنتی حذف و گارد فاشیستی جای آنرا گرفت. فاشیست‌ها علاوه بر تصفیه اداری، عده‌ای از رقبای کمونیستی و سوسیالیستی خود را با قتل و توطئه از پا در آوردند بطوریکه در ظرف یکسال (نوامبر ۱۹۲۲ تا نوامبر ۱۹۲۳) بیش از ۲۰۰۰ نفر بقتل رسیدند. در شهر تورن ۲۳ کارگر بجای دو نفر فاشیست کشته شدند. سیصد هزار نفر «پیراهن سیاه» بنام «میلیس‌های فداکار» نظم کشور را عهده‌دار شدند.

سپس بوسیله صدور تصویب‌نامه‌هایی در قوانین مالی تغییراتی داده شد ، منجمله حذف مالیات بر ارث در مورد متوفیان نزدیک ، اخذ ده در صد مزد کارگران ، انحلال کوپراتیوها ، تبدیل شورای کار-گران در معادن به کمیس دولت ، بعضی تسهیلات که موجب تحکیم وضع مالکین بزرگ‌شد . بعبارت آخری يك رشته تصمیمات که باشعائر اولیه حزبی بکلی منافات داشته موجب اعتراض عده زیادی از هواخواهان جناح چپ حزب شد و منجر به اخراج آنان از حزب فاشیست گردید . در واقع از همان اوایل که حزب فاشیست زمام قدرت را بدست گرفت معلوم شد بر خلاف انتظار ، يك حزب انقلابی نبوده ، بلکه متکی به قدرت دیکتاتوری است . علاوه بر این با ملیون افراطی دست‌ائتلاف بهم داده ، دانا نزیو را با عنوان پرنس ، در حوزه خود پذیرفت ، گذشته از این با فراماسونها نیز قطع ارتباط نموده ، گر چه منماً با رژیم پارلمانی مخالف بود ، مترصد بود به وسیله آن ، بروی کار آمدن خود در ایک جنبه مشروع و قانونی بدهد . در زمینه انتخابات ، قانونی گذراند که چنانچه حزبی اکثریت نسبی و لا اقل ۲۵ در صد آراء را بدست آورد ، دو ثلث کرسی‌ها با او واگذار شود . این قانون با اکثریت ۳۰۴ رأی در برابر ۱۰۴ رأی بتصویب رسید .

در انتخابات آوریل ۱۹۲۴ ، فاشیست‌ها ۳۸ در صد آراء را بدست آوردند و حال آنکه سایر احزاب فقط ۲۵ در صد نصیبشان شد . ۳۷ در صد رأی دهندگان از دادن رأی خود داری نمودند بدین ترتیب در مجلس جدید ۳۵۵ کرسی بدست فاشیست‌ها و ۱۵۰ کرسی بدست مخالفین افتاد . موسولینی بلافاصله پس از پیروزی انجمن‌های بلدی را منحل و پنجهزار نفر از اعضای آنها را از فاشیست‌ها انتخاب نمود . کشور ، بطور کلی ، رژیم دیکتاتوری را که موفق شده بود در اندك مدتی به هرج و مرج و جنگ‌های داخلی پایان دهد قبول کرد . در حین افتتاح مجلس ، فقط يك نفر نماینده سوسیالیست ، «مانتوئی» بر ضد این طرز عجیب انتخابات سخن گفت و علیه دولت اعلام جرم نمود که در اندك فاصله‌ای کشته شد . این جنایت که از طرف وزارت داخله تمهید شده بود در سرتاسر کشور مورد انتقاد شدید قرار گرفت ولی اقلیت جرئت نکرد اقدامی کند . موسولینی پایان رژیم سخت -

گیری و مضیقه را اعلام داشته ولی در عین حال اقدامات مؤثر و سریعی در محو سازمانهای مخالفین بمورد اجرا در آورد، لژهای فراماسونری را تعطیل، حزب سوسیالیست را منحل، و کلاهی مخالف از حضور در مجلس ممنوع شده آزادی مطبوعات محدود، استقلال انجمنهای بلدی لنو و دانشگاه از عناصر مخالف تصفیه شد. عده بسیاری توقیف و به جزیره «لیپاری» تبعید شدند.

حزب فاشیست، از بدو تأسیس ۱۹۱۹ تا وقتی قدرت را بدست گرفت (۱۹۲۲) تغییرات مهمی در مرام و مقاصد اجتماعی خود داده قبلاً مخالف قدرت دیکتاتوری دولت (انانیست) بود و در اندک زمانی پس از بدست گرفتن قدرت بصورت یک رژیم دیکتاتوری در آمد. در اوائل کار مرام سوسیالیستی را شمار خود قرار داده بود ولی بزودی مبارزه سختی با سوسیالیست شروع کرد. موسولینی اراده و فعالیت را اساس برنامه کار فاشیست قرار داد و شمار «ضد دموکرات و ضد سوسیالیست» را از آمال میلیون متعصب و دانانز یواقتباس کرد. برنامه اجتماعی فاشیست، بمحض روی کار آمدن، مخالفت با رژیم پارلمانی بر طبق سنن ممالک مغرب بود، شمائر آزادی، مساوات و حق حاکمیت ملت که اساس دموکراسی مغرب زمین است، برای او مفهوم نداشت و در برابر آنها، معتقد بود که باید دولت دارای اقتدار و آمریت بوده، سلسله مراتب را در ارتقاء کارمندان مراعات نموده، با حفظ سنن تاریخی و قدیمی کشور، قدرت مشروع خود را بسط و توسعه دهد. خلاصه آنکه قدرت فردی در برابر قدرت دستگاه حاکم دولتی مستهکک است. با اصول اجتماعی سوسیالیست بر هم زده، در برابر «مادیون» جناح چپ فلسفه «معنویت فاشیستی» را ابداع نمود. فیلسوف فاشیستها که همه باو اقتدا نمودند، شخصی است بنام «زانتیل» که برای فکر و عمل، هویت مشابه و واحدی فرض کرده و بالنتیجه قبول اصلی را از طرف هر کس باجبار و تهدید، مساوی با تبعیت آن از طریق ایمان و عقیده واقعی می داند. چون در نظرش عمل و اراده به انجام عمل بالاتر از آزادی فرد در انتخاب مرام است و بدین قرار

با اصول فلاسفه طرفدار اقتدار و زور یعنی فیشت و «اگل»<sup>۲</sup> نزدیک بوده برای هر دو فرقه ، فقط يك حقیقت غیر قابل انکار وجود دارد که «دولت» است، در تمامیت قدرت و يك منزه ، پرستش وطن. در نظر این فرقه ، دولت مرکب از يك مجموعه از آحاد و افراد مردم نیست که گرد یکدیگر ، بنام قانون حیات جمع شده باشند ، بلکه دولت ، بنفسه ، يك موجود حی و حقیقت مسلمی است سرمنشاء کلیه حقوق متصوره و حاکمیت مطلق ، که فرد و حقوق فردی از آن بوجود آمده است ، یعنی جزئی است از آن کل. دولت سرچشمه و منبع اصلی و افراد قطراتی هستند که از آنساری و جاری میشود پس هدف غائی جامعه دولت است و فرد باید جزئی از آن و مطیع کل باشد. منافع فردی باید در برابر منافع جامعه فدا شود زیرا جزئی است از کل.

این تئوری قدرت مطلقه حکومت «اتاتیست» حقیقه جنبه ملی دارد . زیرا جامعه که انسان در آن زیست میکند ، حوزه انسانیت بطور کلی نیست ، بلکه ملت است که بصورت يك قدرت دولت در آمده و از آنجا که بکلی با مفهوم آزادی فرد منافات دارد ، قهراً بر رژیم دیکتاتوری ملی، که در واقع جانشین قدرت مطلقه سابق است منتهی میشود . فاشیزم ، معتقد است که علی رغم استنباط اجتماعی انکلو- ساکسن که لیاقت و آزادی فردی را محک ارزش انسانی می- داند ، باید به سنن امپراطوری روم قدیم رجعت کرد و از آن الهام گرفت . در واقع امپراطوری مقتدر روم، بر اساس ارزش افراد خاصی بوجود آمد که باتکاه قدرت خود، شالوده جامعه را برابر رژیم سابق جمهوری برپا کردند ولی فاشیزم ، نمونه و سرمشق الهام بخش خود را از امپراطوری سابق روم در قرن سیم میلادی اقتباس کرد که دوران انحطاط آن آغاز شده بود .

۶- ممالک شرقی و جنوب شرقی اروپا کوشیدند برای خود رژیم پارلمانی برقرار ساخته سیاست اصلاحات ارضی را انتخاب نمودند پس از سقوط امپراطوری اطریش-هنگری  
 جمهوری اطریش شورای ملی مرکب از نمایندگان اطریشی  
 آلمانی زبان تشکیل و شورای مذکور جمهوری



دموکراتیک اطریش را اعلام و آنرا جزئی از آلمان معرفی کرد . شورای مذکور، کمیسیون مجریه در تحت ریاست «رنر» رئیس دولت سوسیالیست را انتخاب نمود (به عنوان صدراعظم = شانسلیه) انجمن بلدی شهر وین در دست «سرخ»ها بود . اکثریت سوسیالیستها در سایر مقامات کشوری ، مانع از بروی کار آمدن کمونیستها ، مانند مجارستان ، شد . در فوریه ۱۹۱۹ مجلس مؤسسان با آراء عمومی مستقیم که در اطریش مدتها سابقه داشت جانشین شورای ملی شد . نتیجه انتخابات به نفع دموکراتها بود، سوسیالیستها ۶۹ کرسی ، مسیحیان سوسیال ۶۳ و سایر احزاب ۲۷ کرسی بدست آوردند . دولت با ائتلاف سوسیالیستها و مسیحیان سوسیال تشکیل شده موضوع الحاق اطریش را به آلمان میخواست بمرأه آراء عمومی بگذارد . ولی متفقین که در عهدنامه صلح با آلمان برای جلوگیری از این عمل ماده پیش بینی نموده بودند مخالفت کردند (بخصوص فرانسویان و ایتالیائیها) .

بموجب عهدنامه صلح «سن ژرمن» کشور جدید اطریش، کشور کوچکی شد با ۶ میلیون جمعیت که دو میلیون آن در شهر وین متمرکز بودند، طبقه متوسط مردم «بورژوا» بکلی ناتوان و فقیر و مالکین که قسمتی از املاکشان در «بهم» قرار داشت ، فقیر و ورشکست بودند . طبقه نجیبی سابق که زمام امور کشور را بدست داشتند بکلی از پای در آمد، در شهر وین سوسیالیستها در مناطق فلاحتی اطراف ، سوسیال دموکراتها اکثریت داشتند ، وضع اقتصادی کشور بی نهایت مشکل و روبه افلاس می رفت . شهر بزرگ وین منقسم به نواحی کوهستانی شده بود که نه استمداد فلاحتی کافی داشت که بتواند مایحتاج جمعیت کثیر خود را تأمین نماید و نه وسعت کافی برای تأمین بازار فروش محصولات صنعتی اش داشت . در ۱۹۲۰ مجلس مؤسسان رژیم پارلمانی دموکراتیک با یک مجلس مقننه که نمایندگان با آراء عمومی مستقیم از طرف زن و مرد انتخاب می شدند اعطا نمود . رأی زنان ب نفع مسیحیان سوسیال تمام شد که از همان ۱۹۲۰ بروی کار آمده و تا سالی که کشور اطریش ، توسط نازی ها به کشور آلمان ملحق شد سر کار باقی ماندند .

باری دولت جدید مواجه با همان اشکالات اساسی کمی آذوقه

و تنزل ارزش قیمت «کورن» وجه رایج کشور شد (در این سال یک کورن طلا برابر ۱۵,۰۰۰ کورن کاغذی بود) تثبیت پول اطریش، یکی از ارکان ثبات اقتصادی کشور و منطقه جنوب شرقی اروپا بود. مجمع اتفاق ملل، موضوع را بدست گرفته، یکنفر هلندی بنام «زیمرن» را مأمور اصلاح وضع پولی کشور نمود. «زیمرن» توفیق حاصل کرد ولی پرداخت اقساط سالیانه عهدنامه «سن زرن» بابت قرامات، بهبود اوضاع مالی و اقتصادی را که اندک رونقی گرفته بود تهدید می‌کرد. لذا در فوریه ۱۹۲۳ کمیسیون مخصوص مجمع اتفاق ملل، تصویب کرد که اطریش تا بیست سال از پرداخت اقساط قرامات معاف باشد.

مجمع ملی انقلابی پس از اعلام آزادی  
**در جمهوری** کشور چکواسلواکی «مازاریک» را (که تا ۱۹۳۵  
**چکواسلواکی** بمقام ریاست جمهوری باقی ماند) بسمت ریاست  
 جمهور اعلام کرد. جمهوری چکواسلواکی بر  
 اساس سنن پارلمانی و دموکراتیک، با حق رأی اجباری زن و مرد  
 (۱۹۲۰) اعلام شد، دولت سابق (که در ۱۹۱۸ تشکیل شده بود) در  
 نتیجه انتخابات بلدی، بدست سوسیالیست‌ها افتاد (۱۹۱۹). ولی  
 موقعیت سوسیالیست‌ها بسبب مبارزه سخت‌گونیست‌ها سست بود تا اینکه  
 «بنش» زمام امور را بدست گرفت. در ۱۹۲۲، بالاخره دولت با  
 ائتلاف احزاب دهقانان تشکیل و تا ۱۹۲۶ ادامه یافت.

دولت جدید با واقع‌بینی قابل توجهی نخست به تثبیت ارزش پول  
 پرداخت و وزیر دارائی «رازن» بدون کمک خارجی توفیق حاصل نمود.  
 (این شخص در ۱۹۱۵ توسط اطریشی‌ها محکوم باعدام شده بود در ۱۹۲۳  
 بدست تروریست‌ها قتل رسید) اقدام مهم دیگر دولت، اصلاحات ارضی  
 بود که در مؤسسان ۱۹۱۹ پیش بینی شده بود. در واقع در ۱۹۲۰ بسبب  
 وقایع «بهم» مالکین بزرگ چک، بنفع آلمان‌ها بکلی ورشکست شده بودند  
 زیرا در ناحیه «سودت» مالکین و کشاورزان همگی از اقلیت آلمانی  
 در صورتیکه در اسلوواکی، اکثر آماجار و کشاورزان خرده‌پا اسلوواک  
 بودند باستثنای باریکه مرزی مجارستان که اکثریت قاطع بامجارها بود.  
 در قانون اصلاحات ارضی، املاک بایر که وسیعتر از ۲۵۰ هکتار

و اراضی آباد بیش از ۱۵۰ هکتار باید بین کشاورزان تقسیم شود ولی این عمل فقط در مورد مالکینی اجرا شد که از اقلیت های خارجی بودند، اعمار آلمانی یا مجار بطوریکه در ۱۹۳۰، بیش از ۱۰۷۰۰۰،۰۰۰ هکتار از مالکیت های بزرگ که در حدود ۱۲ درصد کل اراضی قابل کشت کشور بود، از دست مالکین با پرداخت غرامت، خارج شده بود. در این سال املاک وسیعتر از یکصد هکتار هنوز برابر ۱۳ درصد کل املاک مزروعی کشور بود. کشور بهم با نواحی صنعتی و مردم فعال و تربیت یافته و خرده مالکین با سطح زندگانی شرقی ها از همه ممالک شرقی اروپا به مدنیت اروپای غربی نزدیک تر بود. در اکثر شهر های چک در طی قرون وسطی بخصوص قرن شانزدهم، نهضت های ادبی و تربیتی «اومانیزم» سطح فکر و تربیت افراد را بالا برده و رژیم پارلمانی توسعه و تقویت یافته بود. چکها در سالیان دراز که جهت تحصیل آزادی مجاهدت می کردند، از طرف «اسلوواکها» تقویت می شدند بمباره آخری در ایدآل آزادی قرابت داشتند. زبان شان نیز از یک ریشه و شبیه است یعنی اسلوواک لهجه است از زبان چک و همین قرابت زبان نیز مدممکاری ملی آنان بود گما اینکه اسلوواکها، صاحب چند تن از شعرای خوش قریحه و مشهور بودند از قبیل کولار و همچنین مورخ مشهور «سافاریک» ولی با استثنای این نزدیکی لسانی، وجه شباهت و قرابت دیگری بین آنان وجود نداشت. چکها از نظر ملیت و استقلال، سابقه طولانی دارند، در صورتی که هیچگاه در تاریخ ملت مستقلی بنام اسلوواک وجود نداشته است مذهبشان نیز متفاوت است. چکها اکثر آکاتولیک، در صورتیکه اسلوواکها از پیروان «هوست» هستند بالاخره اسلوواکها در طی قرون متمادی هیچگاه تماس مستقیم و معنوی و غیر آن با مدنیت غربی نداشتند، چه اکثر آزارع و در تحت قید مجارها بسر می بردند در صورتیکه دانشگاه های پراگ، قدمت تاریخی دارند بسبب این عوامل توده اسلوواکها که قرنهادر تحت سلطه مجارها زیست نموده صاحب آن رشد و تربیت اجتماعی نبودند تا بتوانند از تشکیلات اساسی کشوری ۱۹۲۲ منتفع و برخوردار شوند. عده چکها شش میلیون و جمعیت اسلوواکها در حدود سه میلیون، اسلوواکها که در طی قرون متمادی در رقیت و زیر دست مالکین بزرگ مجار بسر برده بودند

بزحمت می‌توانستند از رژیمی که بر اساس رشد و عقیده فردی مستقر است خوبگیرند لذا در تحت القائنات يك نفر روحانی «هلینکا» از همان بادی امر تقاضای خود مختاری نموده ، نتوانستند باچکها همکاری اجتماعی نمایند و تمرکزی بیابند گو اینکه ، زبان و نژادشان قرابت داشت .

چکها در نواحی «سودت» نیز مواجه با مقاومتی شدند که از سرزمین بهم دست کمی نداشت. زیرا در این ناحیه زارع و مالک و بورژوا و کلرگر همه از نژاد آلمانی بودند . پس از متارکه جنگ در صد بودند که جمهوری آلمانی تشکیل دهند ولی توفیقی حاصل ننموده اجباراً به کشور جدیدالتأسیس چکواسلوواکی ضمیمه شده و حتی مانند مجارها نماینده از خود ، در مجلس نداشتند. سه میلیون افراد آلمانی «سودت» اکثراً سوسیالیست و هیچگاه با میلیون چک اشتراک مساعی نداشتند. در این کشور متشتت، علاوه بر سه میلیون اسلوواک و سه میلیون آلمانی ۷۰۰,۰۰۰ مجار و ۶,۵۰۰,۰۰۰ نژاد اوکراین وجود داشت که همه صاحب تربیت جداگانه و بهیچوجه با احساسات وطن پرستی حاد چکها توافق نداشتند. دولت چکواسلوواکی لاقبل بتدریج برای اقلیت‌های منکور انجمن‌های بلدی که صاحب یک نوع مختاریت داخلی بودند قائل شد ولی اشکال اساسی مرتفع نشده ، مزاحمت های بزرگ در آنیه فراهم شد .

گرچه وضع اقتصادی مجارستان از اطریش در مجارستان سهلتر بود ولی در صحنه سیاسی ، مشکلات فراوانی وجود داشت. مجارها، پس از تشنجات سخت کمونیستی ، از رژیم سلطنتی پیروی نموده. احزاب محافظه کار غلبه پیدا کرده علی‌رغم عهدنامه «تریانون» (دوم ژوئن ۱۹۲۰) حاضر نشدند از دوئلت خاک خود ، مانند اطریش صرف نظر نمایند و به کشور ۸ میلیون کوچکی قانع شوند ، بلکه امیدوار بودند با حفظ رژیم سلطنتی ، دوران بزرگی تاریخی خود را تجدید نمایند لذا در فیاب پادشاه ، دریا سالار «هورتی» به سمت نیابت سلطنت از طرف «مجمع ملی» که به آراء عمومی انتخاب شده بود زمام مملکت را بدست گرفت (ژانویه ۱۹۲۰) شارل امپراطور هابسبورگها ، دوبار خواست بکشور

خود مراجعت نماید ولی هر دو بار با مخالفت شدید چکواسلوواکی و یوگواسلوواکی مواجه شد و از آرتش کوچک ۳۵۰۰۰ نفری که عهدنامه صلح مجاز نموده بود کاری ساخته نبود. در ۱۹۲۲ مدعی تاج و تخت «سنت اتین» بدرود حیات گفت و مسئله احیای رژیم هابسبورگهاموق ماند.

«کنت تپلن» که در ۱۹۲۱ دولت مجار را تشکیل داد، مدت ده سال پایدار و رفته رفته تشکیلات آریستوکراسی قبل از جنگ تجدید شد، املاک بزرگی که بیش از ۴۶ درصد زمین های مزروعی کشور بود، در مالکیت نجبای قدیمی که قریب ۱۴۰,۰۰۰ بودند باقی ماند. خرده مالک به تعداد ۱,۱۴۳,۰۰۰ نفر، فقط ۱۱ درصد محصولات کشور را تهیه می نمودند. گرچه انتخابات از طریق آراء مستقیم عمومی انجام می شد ولی مالکین بزرگ، مانند قرون گذشته، آراء را بدست خود قبضه کرده بودند. بالنتیجه صاحب نفوذ سیاسی مهمی شده تشنجات کمونیستی «بلاکون» سرکوب شد و در حوضه دانوب، این کشور کوچک، همان سنن و رسوم قدیمی را حفظ کرد. هنگری بالاخره از مجمع اتفاق ملل تقاضای کمک نمود و این کمک بتدریج به چهار تا پنج میلیون کورن ترقی کرد.

همانطور که کشور چکواسلوواکی، در مشرق

## لهستان

اروپا، نمونه است از مدنیت اروپای غربی، کشور لهستان در اروپا، حتی بعد از جنگ جهانی، معرف تمدن شرقی است که هنوز نفوذ و سلطه مالکین بزرگ در آن محسوس بود. تازمان اسکندر دوم امپراطور روسیه، اکثریت قاطع ساکنین سرزمین لهستان، رعایای سرسپرده و مطیع اربابان بزرگ بود که مالک قراء متمدد و صاحب قدرت اجتماعی فراوانی بودند و حتی پس از آنکه اسکندر دوم، رسماً اسارت زارعین را لغو کرد (سرواز)<sup>۱</sup> هنوز آثار و بقایای آن در قرن بیستم، در لهستان دیده می شد. باستانهای دوشهر بزرگ ورشو و کراکووی بقیه کشور مراکز بودند که در تحت رقیت مالکین بزرگ، که بسبب زبان واحد و منهب کاتولیک يك نوع اتحاد

وهم آهنگی بوجود آورده بودند اداره می‌شد . شهر های درجه دوم لهستان اکثراً بدست مهاجرین آلمانی احداث شده بود . بموجب عهد نامه «ریگا» (مارس ۱۹۲۱ ) قسمتی از سرزمین روسیه با چهار میلیون نفر از نژاد اوکراینی تا ۱۵۰ کیلومتر در مشرق خط مرزی «کرزن» به لهستان الحاق شد و یکبار دیگر سیاست ملی‌شدیدی که در قرن ۱۷ در این ناحیه وجود داشت احیا گردید و بمباره آخری ، کشور لهستان پس از یک قرن خاموشی ، مجدداً ، به عنوان قدرت قابل ملاحظه ، در مشرق اروپا بوجود آمد .

در مارس ۱۹۲۱ ، مجلس مؤسسان که عده مختصری از نمایندگان اقلیت در آن وجود داشته ، رژیم جمهوری را روی شالوده قانون اساسی فرانسه که تازه در برابر سلطه شورویها پیروز شده بودند ، اعلام نمود . امارتیم پارلمانی در کشوری که اکثریت قاطع اهالی هنوز رشد اجتماعی کامل نداشتند بزحمت قابل بقا بود . قبل از این واقعه در ۱۹۲۰ ، در ایامی که روسها ورشورا مستقیماً در تحت تهدید قرار می‌دادند ، مجلس مؤسسان اولیه ، برای جلب نظر مردم متفرق و برزگران ، قانون اصلاح اراضی را بدین نحو تصویب کرد حداکثر مالکیت در لهستان مرکزی ۱۸۰ هکتار و در لهستان شرقی ۳۰۰ هکتار (مالکین لهستانی و زارعین و رعایا نژاد اوکراین بودند ) و بالاخره در حدود ورشو ۶۰ هکتار . ولی پس از اینکه خطر تجاوز شوروی مرتفع گردید تغییراتی در قانون داده شد و فقط ۶۰۰۰۰۰۰ هکتار از اراضی مشمول قانون شده بین زارعین تقسیم شد (۱۹۲۵) این قانون نیز بتدریج توسعه یافت بطوریکه در ۱۹۳۸ مساحت اراضی تقسیم شده به ۲۱۶۵۰۰۰۰۰ هکتار یعنی یک دهم کل زمین های قابل کشت ترقی نمود . معذالک در ۱۹۳۱ ، املاک بزرگ بیش از ۵ میلیون هکتار و املاک کوچک تا مساحت ۵۰ هکتار به ۴۰۶۰۰۰۰۰۰ هکتار میرسید (۱۸ درصد محصول کشاورزی کشور ) .

رژیم پارلمانی برای حل مسائل مشکل اجتماعی بسبب عدم تجانس با سنن قدیمی مؤثر واقع نشده ، و مشکلات کشور روز بروز اضافه میشد . احزاب منتسب به کشاورزان که اکثریت مهمی در پارلمان داشتند از در مخالفت و مخالفت با پیلسودسکی برآمدند . دولت های متوالی که

سرکار آمدند، نتوانستند اکثریتی که جهت ادامه يك سياست ثابت لازم است تحصیل نمایند. وضع اقتصادی نیز بسیار سخت بود در ۱۹۲۳ مارک لهستانی نیز سقوط کرده و يك دلار برابر با ۹,۲۵۰,۰۰۰ مارک لهستانی بود تا اینکه در ۱۹۲۴ «گراپسکی» توانست با تشکیل اکثریت مرکب از احزاب مختلف، دوام یافته و يك سلسله اصلاحات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را آغاز کند.

در مجاورت لهستان سه کشور کوچک سواحل بالتیک، لیتوانی، لتونی، استونی از روسیه سابق منتزع شده و بشکل دولت‌های مستقل درآمدند. در ساحل دریا مدنیته غربی غلبه داشت و در داخل سرزمین‌ها اکثریت با کشاورزان عقب افتاده بود. در ساحل دیگر بالتیک، کشور فنلاند نیز از روسیه سابق مجزا شد که خرده مالک در آن اکثریت قطعی داشت و این جمهوری رژیم پارلمانی با حق رأی مرد وزن بموجب عهدنامه های ۱۹۱۹ مستقر گردید و ریاست جمهور با اختیاراتی شبیه به امریکا بطور غیرمستقیم انتخاب شد. در صورتیکه در جمهوری‌های سه گانه بالت سازمان کشوری از روی تشکیلات سویس انتخاب شدند. در جمهوری‌های سه گانه اصلاحات ارضی بسرعت انجام شد زیرا مالکین بزرگ اکثرأ خارجی و بارن‌های بالت از مهاجرین قدیمی پروس آلمانی بودند. در لیتوانی اکثر مالکین لهستانی بودند. استقرار رژیم پارلمانی و اصلاحات ارضی در چهار جمهوری ساحل بالتیک کشورهای مذکور را بیشتر بطرف کشورهای غربی بخصوص انگلستان و سوئد معطوف نمود و از حوزه ممالک مرکزی اروپا که کشاورزان، در طی قرون متعادی در تحت رقیبت و تسلط اربابان بزرگ قرار داشت دور نمود.

بلغارستان پس از پایان جنگ جهانی اول

**در بلغارستان** بصورت يك کشور کوچک ۶ میلیون جمعیت

درآمد و دستش از دریای «اژه» کوتاه شد.

این کشور اساساً فلاحتی است و پس از جنگ در تحت رژیم دیکتاتوری استامبولسکی که قائده حزب دهاقین بود درآمد باید دانست که بلغارستان مالکین بزرگ وجود نداشت بلکه اکثریت قاطع با خرده مالکین بود که همگی فقیر و فاقد وسائل کافی برای بهره برداری از زمین بودند. اشکال بزرگ دیگر این بود که اکثر زارعین مهاجرین و فراریان کشورهای

مجاور بودند .

«استامبولسکی» بنای اصلاحات ارضی را کار اجباری و ایجاد کوپراتیف‌های کشاورزی قرارداد و تشکیلاتش تا اندازه‌ی شبیه به کمونیستی بود. آخرین مالکین بزرگ بکلی محو و حداکثر زمین را سی هکتار برای هر خانواده معین کرد. استامبولسکی با وجود نفوذ و قدرت فوق‌العاده، بسبب اختلافات عقیده‌سیاسی احزاب و بخصوص مهاجرت سیصد هزار بلغاری از مقدونیه، نتوانست نظم را در کشور مستقر و جلوی رژیم تروریستی را سد کند. لذا پس از چهار سال دیکتاتوری، از طرف نظامی‌ها که نمی‌خواستند قوانین اصلاحات ارضی اجرا شود، ساقط و بقتل رسید. متعاقب سقوط دولت، رژیم ترور در کشور برقرار و بسیاری از سران حزب کشاورزان قتل‌نام شدند تا «ترانکوف» زمام امور را بدست گرفت این شخص از نهضت‌های کمونیستی و کشاورزان جلوگیری بعمل آورده بکمک مجمع ملل، مانند اطریش و مجارستان، واحد پول را تثبیت نموده، قسمتی از غرامات جنگ را پرداخت. در ۱۹۲۶، بوریس سیم، پادشاه بلغار به دیکتاتوری پایان داده رژیم پارلمانی را مستقر ساخت.

بطوریکه سابقاً نیز تذکر داده شد، اختلاف  
عمیق نژادی و مذهبی، اتحاد کشور

### یوگوسلاوی

یوگوسلاوی را بسی دشوار ساخته بود،  
کروآتها که کاتولیک هستند به سنن هابسبورگ‌ها باآمده در صورتیکه  
صربها عموماً «ارتدوکس» و از نظر اجتماعی کمتر از کروآتها رشد  
یافته می‌خواستند یوگوسلاوی بصورت یک کشور فدرال درآید که در آن  
صربها و کروآتها خودمختاری داشته باشند .

در صورتیکه صربها معتقد به مرکزیت و وحدت بودند .  
اسکندر پادشاه یوگوسلاوی نیز شدیداً با تشکیل دولت فدرال مخالف  
بود . در انتخابات ۱۹۲۰ یک ثلث کرسی‌ها به مخالفین تمرکز رسید و  
در سازمان‌کشوری ۱۹۲۱، سلطنت مشروطیت موروثی با رژیم پارلمانی،  
از روی سازمان‌کشوری بلژیک در کشور مستقر شد .

همچنین در ۱۹۱۹ قانون اصلاحات ارضی بموقع اجرا گذارده  
شد و حداکثر مالکیت از ۷۵ تا ۳۰۰ هکتار تعیین شد. این قانون در  
صربستان که کشور خرده‌مالک بود قابل اجرا نبود .



## در رومانی

قانون اصلاحات ارضی از ۱۹۱۸ بموقع اجرا گذارده شد. در رومانی هشت هزار مالک بیش از نیمی از اراضی دائر زراعتی کشور را در اختیار خود داشتند. بموجب قانون حداکثر مالکیت به ۵۰۰ هکتار تعیین شد و بدین قرار نجای مجاز ناحیه ترانسیلوانی و همچنین مالکین بزرگ رومانی و یونانی که در حوزه والاشی از قدیم مستقر بودند بکلی از مایملک خود محروم شدند و رومانی از انقلاب کمونیستی نجات یافته خرده مالک اکثریت یافت ولی تقسیم املاک بزرگ مواجه با اشکالات فراوانی شد زیرا کلرگران و کشاورزان ساده که یکباره صاحب زمین شدند نه توانائی کافی برای بهره برداری از زمین داشتند و نه سرمایه کافی جهت اداره امور کشاورزی خود. کشور نیز که در زیر فشار آلمانها بیش از یک ثلث از دامهای اهلی را از دست داده ، با مشکلات مالی مواجه بود . نتیجه این شد که محصول فلاحتی سریعاً تنزل نموده عده بسیاری از کشاورزان فقیر ، زمین خود را به کشاورزان قوی و صاحبان سرمایه فروختند. عده ای که از فروختن زمین خودداری نمودند، برای آباد کردن و بهره برداری مجبور به قرض شده، زمینشان بگروم باخواران افتاده بدین ترتیب مسئله دشوار اصلاحات ارضی بصورت دشوارتری در آمده مالکیت های بزرگ ، بصورت قدیمی از بین رفت . جای آن یک عده زارعین فقیر و فاقد وسائل پدیدار و قسمتی از اراضی نیز ، از طریق خرید و فروش ، بدست مالکین بزرگ جدید افتاد .

در سال ۱۹۲۳ ، رژیم سلطنتی مشروطیت موروثی طبق تشکیلات انگلستان ، با حقر رأی زن و مرد از طریق مستقیم و عمومی برقرار شد . آزادی خواهان برای ارتقاء سطح زندگانی عامه مردم از یک طرف متوسل به صنعتی نمودن کشور شده تعرفه های گمرکی زیادی بر محصولات صنعتی بسته ، از طرف دیگر تعلیمات اجباری را در سرتاسر کشور تعمیم دادند زیرا در این کشور در بعضی نواحی بین ۴۵ تا ۹۵ درصد مردم بی سواد بودند. ولی عیب اساسی در این کشور، مانند بلغارستان و صربى فقدان طبقه متوسط بود که در واقع محل اتکاء افکار آزادی خواهی و متریقی است و بدین سبب امور اجتماعی ، اصلاحات

ارضی، تثبیت اقتصادی و غیره مواجه با مشکلات فراوانی شد ...

پس از پایان جنگ بحرانهای سیاسی و اجتماعی فراوانی در یونان وجود آمده عقاید مخالف و موافق نسبت بادامه رژیم سلطنتی

## در یونان

موجب تشتت فوقالعاده شد، و نیز لوس در انتخابات ۱۹۲۳ اکثریت مهمی بدست آورد ولی شخصاً مسئله رژیم حکومت را مطرح نکرد و چون مریض بود از کار کناره گیری نمود. «پایان استازیو» که متعاقب وی روی کار آمد لایحه انقضاء رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری را بمجلس آورد. مجلس باتفاق آراء تصویب و سپس به آراء عمومی مراجعه شد ۷۵۹,۰۰۰ موافق در برابر ۳۴۵,۰۰۰ نفر مخالف تغییر رژیم را تصویب نمود. در یاسالار «کوندوروتیس» دعوت شد که مقام ریاست جمهوری کشور را احراز نماید ولی تشتت آراء مردم، جنگهای داخلی، توطئه های خارجی مانع از استقرار نظم و استحکام مبنای جمهوری بود لذا در این کشور نیز، مانند اسپانی و ایتالیا رژیم پارلمانی بسبب ضعف و عدم رشد اجتماعی مردم، رفته رفته به رژیم دیکتاتوری مبدل شد. در یونان نیز مانند ممالک مذکور، قطعاً سازمان نظامی متشکل و صاحب قدرت و نفوذ واقعی بود نتیجه این شد که ژنرال «پانگالوس» در ژوئن ۱۹۲۵، با يك کودتای نظامی زمام کشور را بدست گرفت. ولی بزودی یعنی در سال ۱۹۲۶، ژنرال دیگری بنام «کوندیلیس» حریف خود را سرنگون نموده، خود ریاست کشور را بعهده گرفت. مع هذا رژیم نظامی از عهده حل مشکلات روزافزون بر نیامده در دسامبر همان سال دولتی با ائتلاف احزاب مختلف در تحت ریاست «زائی میس» بروی کار آمد و بلافاصله دست به اصلاحات اساسی زد. مسئله مهاجرت یونانیان آسیای صغیر نیز مشکل بزرگی بود. دولت جدید با پشت کار فراوان مشغول کار شد و در ژوئن ۱۹۲۷ تشکیلات اساسی نوین که رژیم پارلمانی را مستقر می کرد بکشور داده شد.

## ۷ - خلاصه از تحولات اجتماعی اروپا پس از پایان جنگ جهانی اول

پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول، بلا تردید نشانه از مظفریت رژیم های پارلمانی بود لذا سیاستمداران ملل فاتح بخصوص «ویلسن» معتقد شدند که رژیم پارلمانی که بر اساس آزادی فکر و عقیده مستقر است

ممکن است در همه ممالک بسط و اشاعه یافته و حتی در ممالکی که مردمش دارای رشد کافی اجتماعی نیستند، میتواند منشأ تحولات و مریی و هادی آزادی فردی بشود. ویلسن عقیده مند بود که «ایدئولوژی پارلمانی و آزادی فردی محور و هسته اصلی صلح پایدار است و باید همه ملل در استقرار نظم پارلمانی کوشیده، برای ایجاد يك مجمع ملل دست تعاون بیکدیگر داده و يك پارلمان جهانی، در رأس ملل متحد، امور صلح را تمشیت دهد. این اساس پارلمانی که برشالوده آزادی فردی و حق حاکمیت ملی استوار است، سبب خواهد شد که از يك طرف، اصول استعمار از بین رفته، همه ملل، از نعمت آزادی برخوردار و به برکت اصول حاکمیت و ملیت در حلقه ملل مستقل درآمده و از طرف دیگر آزادی تجارت و خلع سلاح عمومی عملی شود.»

زیرا «ویلسن»، نمونه کامل اجتماع را در سیستم جمهوری و در جماعات پرستان می دانست. ویلسن گرچه مورخ بود ولی اطلاعات تاریخی اش بیشتر محدود به تاریخ ممالک متحده و از نظر اجتماع مرتکب خبط عظیمی شد یعنی مذهب کالونیسم را (رایج در ممالک متحده) که اصولاً با افکار آزادی خواهی همراه است با مذهب «لوتریسم» (شعبه از مذهب پرستان که در اروپا رایج است) مشابه می دانست در صورتیکه لوتریسم اصولاً معتقد به قدرت متمرکز در دولت بوده، بکلی با آزادی فردی مخالف است<sup>۱</sup> اشتباه دیگر ویلسن این بود که مبدأ قضاوتش در تفوق رژیم های جمهوری از رژیم های سلطنتی و مقایسه اعمال و استنباطات جمهوری طلبی در ممالک متحده آمریکا بود با قیود و تمبذات رژیم های مطلقه دول مرکزی اروپا. در صورتیکه چنانچه جمهوری های آمریکای جنوبی را که مکرر منتهی به استقرار دیکتاتوری میشود با رژیم های سلطنتی که در بلژیک، انگلستان، هلند و ممالک اسکاندیناوی وجود دارد مقایسه نمائیم، بلا تردید باید اعتراف شود که حرمت و حاکمیت آزادی فردی و اجتماعی در ممالک اخیر، بر مراتب عمیق تر و حقیقی تر است از جمهوریهای

---

۱- لوتریسم در کشورهای اسکاندیناوی، در تحت تأثیر ایدئولوژی کالونیسم و همچنین نفوذ مذهب کاتولیک صورتی بکلی غیر از آنچه در آلمان رایج است بخود گرفته است.

قاره منکوره. این استنباطات سطحی و ساده و بدون تعمق، در بنیاد عهدنامه «ورسای» بسیار مؤثر واقع شده همکار دیگرش، کلمانسو منکر منهب و خدا و عمری در مبارزه با اصول مذهبی صرف نموده هر دو در مبارزه علیه کاتولیک، و غلو در استقرار جمهوری تقارب و تجانس خاصی داشتند. بالاخره همکار دیگر یعنی للوید جرج، نیز از طرفداران متمصب مذهب کالونینست و خصم جرار پاپ و اصول کاتولیکی بشمار می‌رفت. این تجانس فکر اتفاقی سه مؤسس پیمان صلح، گویا سبب شد که ژنو را که مرکز ایجاد معنوی اصول کالونینسم است، به عنوان مرکز مجمع ملل انتخاب نمایند، حتی نظر خصمانه که متفقین در تجزیه منطقه «رنان» از آلمان نشان دادند علاوه بر دلایل اقتصادی و سیاسی، باز موقوف بر این بود که می‌ترسیدند در این ناحیه مهم، جمهوری کاتولیک آلمان، بوجود آید. همچنین نفرت للوید جرج از مذهب کاتولیک و بی‌اطلاعی کلمش از تاریخ، سبب شد که با احیای لهستان به عنوان قدرت مرکزی کاتولیکی مبارزه نموده، از استقرار شارل هابسبورگ در هنگری و اعاده خاندان سلطنتی در یونان با تمام قوا مبارزه نماید.

این دلایل که البته نباید در اهمیتشان راه‌مبالنه بپیمود، بسیاری از مخالفت‌های غیرمنتظره و معماهای عجیب که در طی مذاکرات طولانی کفرانس صلح بین سمرد پایه‌گذار عهدنامه، مخصوصاً ویلسن که دخالت مؤثری در انشاء آن داشت، توجیه می‌نماید.

حاصل کلام آنکه، پس از پایان جنگ، در محیطی که تذکر داده شد، توجه خاصی به اشاعه و تعمیم رژیم‌های پارلمانی در وضعیت خاص و بایک نوع تعصب بعمل آمد. خواستند همه کشورهای جدید الخلقه را بر رژیم جمهوریت آراسته نمایند. شالوده‌های نوینی برپا ساخته همه ممالک را صرف نظر از سنن قدیمی و تاریخی و تقیدات نژادی و مذهبی بقالب جمهوری درآوردند. اطریش، هنگری، چکواسلواکی، لهستان، ممالک ساحل دریای بالتیک، فنلاند، ایرلند را جمهوری، ممالک فاتح و بی‌طرف رژیم سلطنتی را محفوظ داشته و فقط بلغارستان، در بین ممالک شکست خورده، رژیم سلطنتی را حفظ کرد. در این کشورها، علاوه بر استقرار جمهوریت اخذ آراء عمومی مستقیم که زن و مرد دارای حق مساوی شدند نیز عمومیت یافت.

و حال آنکه در ممالک غربی، رژیم پارلمانی، در طی قرون متعادی و پس از مبارزات طولانی، نه بعنوان يك هدف، بلکه به عنوان وسیله، برای تأمین آزادی فردی و حق حاکمیت ملی اکثراً توأم با رژیم سلطنتی مشروطه بوجود آمده است.

مفهوم آزادی فردی، اهم از نظر ترقیات معنوی یا ضروریات اجتماعی و سیاسی، در طبقه زمامداران و توانگران فهیم و دانا بوجود آمد. در نظر این طبقه منوره، رأی عامه مردم، نه به عنوان يك حق مسلم بلکه به عنوان يك عامل سیاسی توجیه می شد و آنرا محدود نموده بودند زیرا مشارکت عامه مردم در دادن رأی مادام که رشد کافی نیافته و در جهالت بسر می برند، قهرآدر تحت تأثیر روحانیون یا صاحبان املاک و متنفذین محلی قرار گرفته و خطر بزرگ و مهلکی است برای آزادی افراد و چون افراد مردم، اعم از کارگر یا زارع، در نتیجه بسط و اشاعه معارف، رشد اجتماعی کافی یافته و به حقوق خود آشنا شدند، رفته رفته در انتخابات دستگام قانون گذاری مشارکت نمودند. بدین قرار رژیم پارلمانی، در ممالک غربی، بتدریج و موازی با ترقی سطح معلومات اجتماعی تثبیت یافت و در کشورهای انگلستان، فرانسه، بلژیک، سویس و هلند و ممالک اسکاندیناوی، رژیم پارلمانی، واقعاً بصورت يك رژیم «عقیده» وجود دارد. تازه در این کشورها نیز اخذ رأی عمومی مستقیم، تحولات بزرگی ایجاد کرد. در رژیم انتخاباتی بتناسب مالیات رأی دهندگان در حوزه های احزاب متمرکز بودند اما احزاب، در مقایسه با عامه مردم، يك اقلیت ناچیزی است. اکثریت قاطع مردم، گاهی بسوی حزب یا احزاب خاص و گاهی به سوی احزاب دیگری، حتی به نفع اشخاص معینی متمایل شده و رأی می دهند. اخذ رأی عمومی مستقیم و اشاعه آن در طبقات کارگر و زارع تشکیلات حزبی رانیز بکلی

---

### ۱- Suffrage universel

۲ - Censitaire که رأی دهنده و انتخاب شونده باید

عوارض و مالیات مخصوص Cens را بپردازند تا حق انتخاب نمودن یا انتخاب شدن داشته باشند. این رژیم در انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه لغو شد.

دیگرگون ساخت . احزاب که در عرف عامه به «بورژوا» اطلاق می‌شد طرفداران کمی داشتند در صورتیکه طبقات دیگر که برنامه‌هایشان متوجه تشکیلات اجتماعی و تحولات اقتصادی مهم بود ، عده متراکمی از مردم را بگردد خود مجتمع ساخته ، بانظم وانضباط کلملی به رأی دادن می‌پردازند حال این تمرکز و وحدت فکری و عقیده در اطراف اجتماعات منتهی صورت می‌گرفت یا بر طبق ایدئولوژی اجتماعی از قبیل سوسیالیسم و سندیگالیسم .

بنابر این مشارکت عامه مردم در رأی مستقیم و عمومی آزادی فردی را به نفع مرام‌های اجتماعی و دسته‌جمعی تغییر داد . درست است که همه رأی می‌دهند . ولی افراد در رأی خود ، مانند سابق مختار نیستند ، باید تابع دسته‌های سیاسی و مرامی باشند . این امر در امریکا ، در انتخابات ۱۹۱۴ کمتر از اروپا محسوس بود زیرا در کشورهای متحده ، هنوز تشکیلات صنعتی و فلاحی ، مانند ممالک غربی دسته‌های مهم کلرگری یا زارع را متشکل و در برابر هدف‌های سیاسی متمرکز ننموده بود . چنانکه در همان اوان که ویلسن خود را به عنوان قهرمان رژیم پارلمانی و آزادی معرفی می‌نمود ، آزادی فردی بسرعت در پشت نقاب جماعات و دسته‌های سیاسی مستور می‌شد . اما تربیت عمیق و علاقه شدید افراد به حفظ آزادی فردی باندازه ریشه‌دار و در عمق طبقات اجتماعی نفوذ یافته بود ، که با وجود روی کار آمدن سازمان‌های جدید اجتماعی و تشکیل گروه‌های متشکل ماهیت اصلی خود را از دست نداده و سبب شد که در قلب گروه سوسیالیسم که اصولاً ضد فردی و متکی به اراده و قدرت دسته جمعی است تجزیه و تشتت قابل ملاحظه که روز بروز محسوس‌تر میشود ایجاد و آنرا از دسته‌های مارکسیسم و دیکتاتوری کلرگران مجزا ساخت . کما اینکه در بین الملل سوم همین موضوع قدرت و سلطه حزبی بود که مورد علاقه سر جنبانان بین الملل شده و در کشورهای اروپای غربی که تحت رژیم پارلمانی هستند ، سوسیالیسم بالاخره از کمونیسیم بکلی جدا شد .

بعبارة آخری رژیم پارلمانی در برابر مسائل جدیدی که تحولات صنعتی و اقتصادی و اجتماعی فراهم ساخت ، مقاومت نشان داده ، با تحمل بعضی تغییرات ، بدون اینکه اصل و مایه خود را که آزادی باشد از کف

بدهد ، روش‌های جدیدی بوجود آورد و حال آنکه در کشورهای آسیائی و پرتغال و ایتالیا که رژیم پارلمانی باندازه کافی رشد و تحول تدریجی نیافته بود ، رأی عمومی مستقیم ، یکمرتبه شامل اکثریت مهمی از مردم شد که صاحب توانائی و تربیت اجتماعی کافی نبودند . در این دو کشور ، قشر اصلی جامعه ، یعنی طبقه متوسط تربیت یافته ، در برابر مالکین بزرگ (و بخصوص در اندالوزی) اکثریت کافی نداشته و دفعهٔ ظهور طبقه جدید فلاح مسئله دشواری بوجود آورد . در آسیائی فقط دریالت «کاتالونی» مردم به روش تربیتی ممالک غربی خو گرفته و بار آمده بودند ، و حال آنکه در مرکز و جنوب محیط عمومی ورشد مردم و سطح معلومات قشر عامه ، شبیه بوضع قرون گذشته بود .

در ایتالیای شمالی ، چنانچه کاتولیک ها که اکثریت داشتند تا سال ۱۹۰۴ بدستور پاپ از مشارکت در امور اجتماعی خودداری نمی نمودند با استعداد و آمادگی ذاتی خود می توانستند بهسولت رژیم پارلمانی را برسیناق ممالک غربی مجری بدارند در صورتیکه در جنوب ایتالی ، مانند جنوب آسیائی ، هنوز اکثریت قاطع مردم با کشاورزان است که در تحت استیلای طولانی مالکین بزرگ و سیستم فئودالیت از رشد اجتماعی محروم مانده و واقعا عقب افتاده اند .

در کشور آلمان ، رژیم پارلمانی جنبه دیگری داشت ، در نواحی غربی و جنوبی که رشد مردم ، گرچه باتأنی صورت گرفته بود ، برابر مردم کشورهای مغرب اروپا بود . در این نواحی يك طبقه متوسط فعال و تربیت یافته و مستعد اکثریت قاطع داشته در دهات نیز کشاورزان از هرگونه قید اسارت و جهالت آزاد و محیط کاملا مستعد و مشابه ملل غربی است و حال آنکه در مشرق رودالب خصوصیات مردم بکلی متفاوت است ، در شهرها اکثریت با طبقه تربیت یافته و فعال و مستعد است ولی در دهات کشاورزان هنوز در تحت استیلای مالکین بزرگ و طبقه ذی نفوذ نظامیها ، از هرگونه فعالیت سیاسی ، بنابراین رشد و پرورش اجتماعی بدور و فقط بارژیمی موافقند که قدرت سلطنت مطلقه را تنفیذ نماید . اگر حدود کشور آلمان محدود به ایالات غربی رود الب بود ، بدون تردید در اواخر قرن نوزدهم سیستم پارلمانی را مانند ممالک غربی قبول نموده

و صورت اجتماعی ممالک غربی درمی آمد. اما این رژیم در ایالات شرقی سه در بین کشاورزان و نجبای ارضی و نه در بین نجبای متمکن و سرمایه دار قابل دوام بود. بنابراین طرفداران قدرت مطلقه سلطنتی بدون هیچ اشکالی، رژیم پارلمانی را در کشور آلمان منحصر به همان صورت ظاهر انتخابات مجلس نموده، اصل مسئولیت وزراء را زیر پا گذاشته، هر وقت که رایشستاخ نظری برخلاف منویات دولت می داد، از در مخالفت در آمده زیر بار آن نمی رفتند. نتیجه این شد که رایشستاخ برخلاف ممالک غربی سستی بی مایه شد. زیرا نماینده واقعی ملت نبود و از تعقیب سیاستی که قدرت اجرای آنرا نداشت عقب نشینی کرد. جمهوری و یما را قبول اصول پارلمانی، راه جدید و سیاست نوینی پیش گرفت؛ چون از حمایت و طرفداری قاطبه ملت برخوردار نبود، رفته رفته مجبور شد سر تمکین در برابر نفوذ دائم التزاید نظامیان، اربابان صنایع و دیکتاتوری کلگری فر آورد.

در سایر ممالک جدید اروپا با استثنای اطریش، چکوا سلوواکی که در وضعی قرار داشتند که شباهت کلی به آلمان داشت اصول پارلمانی آن بسط و قدرت و نفوذ لازم را نداشت، زیرا طبقه متوسط اکثریت قاطع نداشت طبقه کشاورز، با استثنای یونان، صربیه، بلغارستان، در سال ۱۹۰۴ هنوز در تحت استیلای قدرت مالکین بزرگ بحالت عقب افتاد مزنگانی می کردند. مجارستان و لهستان بصورت دو کشور فئودال بته باقی و هر چه به مشرق نزدیک می شدیم، وضع کشاورزان که در کشور غلبه داشت، در حالت انحطاط و محرومیت قرار داشت.

در چنین کشورهای رشد نیافته و در چنین محیط نامساعدی بود که رژیم پارلمانی با رأی عمومی مستقیم شامل مردوزن بموجب عهدنامه ها تحمیل شد. مسئله اصلی در این کشورها پس از فدا کاریهای سنگینی که در جنگ متحمل شده بودند همانا وضع کشاورزان و توده مردم بود. این امر بر نفع فقط در کشورهای مجارستان و لهستان بنحوی حل شد. معذالک در کشورهای که تقسیم اراضی سامان یافت باز طبقه کشاورز که تازه صاحب زمین شده بود، مجال و فرصت کافی نیافت که خود را برای مشارکت در مقدرات حکومت که وظیفه اصلی و شالوده حکومت های دموکراسی پارلمانی است آماده سازد. رژیم های پارلمانی که در این



کشورها بوجود آمد ، چون فقط يك اقلیت ناچیز بورژوازی و طبقه متوسط تربیت شده وجود داشت ، بتدریج آلت دست «اولیگارش» شد این طبقه جنجال طلب و مستبد از بی سامانی اکثریت مردم استفاده کرده ، بكمك احزاب افراطی که در تحت القائات خارجی نفوذ یافته بودند دوران کشمکش های طولانی آغاز گردید . پر واضح است که چنین محیطی استمداد قبول و اجرای اصول پارلمانی را مانند ممالک مغرب اروپا نداشته توده مردم قهراً در تحت نفوذ و قدرت عده معدودی قرار گرفتند ، که کشور را صحنه مبارزات مرامی یا کارزار علیه پارلمانها مبدل ساختند . بدین قرار میتوان اروپا را به سه ناحیه ممتاز از یکدیگر تقسیم کرد .

منطقه اول شامل کشورهای قدیمی پارلمانی و رژیم آزادی فردی . در این کشورها کامیت ملت بر مقدراتش بمنزله يك واقفیت قطعی و تاریخی است . این کشورها عبارتند از انگلستان ، فرانسه ، بلژیک ، هلند ، سویس و کشورهای اسکاندیناوی .

منطقه دوم شامل ممالکی است که رژیم پارلمانی مسبوق به سابقه تاریخی است مانند ایتالی یا اینکه از طرف طبقه تعلیم یافته و فعال و ذی صلاحیت ، بكمك طبقه کارگر متشکل و همچنین کشاورزان آزموده و مستعد جانب داری میشود ، الا اینکه اکثریت قاطع در تمام کشور وجود ندارد مانند ایالت کانتالونی در اسپانی ، آلمان غربی ، اطریش ، بهم ، یونان . بالاخره منطقه سیم شامل کشورهایی است که رژیم انتخاباتی و پارلمانی ریشه های محکم قدیمی در آن نداشته و مثل سازمان جدیدی است که از خارجه و بدست خارجیان تحمیل شده مانند آلمان شرقی که فقط ساکنان شهرهای بزرگ صاحب مدنیتهی همپراز مدنیت اروپای غربی هستند . اسپانی مرکزی و جنوبی ، برتغال ، مجارستان که قبل از ۱۹۱۴ صاحب سازمان انتخاباتی بود ولی منحصر به طبقه نجبا بوده . لهستان که اصولاً کشوری است که باستثنای شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی در تحت نفوذ فئودالیسم قدیمی ، بالاخره کشورهای بالکن مرکب از رومانی ، بلغارستان ، صرب و سواحل دریای بالتیک یعنی استونی ، لیتوانی و لتونی .

تاریخ اروپا در سالهای بین دو جنگ جهانی ، بطور کلی عبارتست

لذ صحنه مبارزات و کشمکش‌های بین سه منطقه مذکور که از نظر اجتماعی  
و سیاسی و اخلاقی اختلاف فاحشی بین آنان موجود و در کشورهای آلمان،  
ایتالی و اسپانی منتهی به جنگ‌های داخلی و استقرار رژیم‌های دیکتاتوری  
شد .

## فصل دوم

# کوشش در راه تثبیت وضع سیاسی و اقتصادی اروپا

(۱۹۲۵ تا ۱۹۲۹)

### ۱ - پس از عقد پیمان لوکارنو آلمان وارد جرگه قدرتهای اروپائی شد

نقشه داوس ، در انگلستان از طرف کابینه «ماک دونالد» و در فرانسه از طرف دولت «هریو» مورد قبول واقع شده فرانسویها، بدون اینکه تمویضات مالی یا مزایای اقتصادی از آلمان بخواهند، ناحیه اشغال شده «روهر» را تخلیه نمودند. در آلمان نیز کابینه «مارکس» نقشه را قبول نمود.

ولی هیچیک از دولت‌های منکوره، پس از تصویب نقشه داوس مدت مدیدی سرکار نماندند، در انگلستان، کابینه ماکدونالد که در احزاب مخالف، دشمنان سرسختی برای خود آماده نموده بود، در ماه اکتبر ۱۹۲۳ در پارلمان در اقلیت واقع شده سقوط نمود. در انتخابات جدید، اکثریت هنگفتی نصیب محافظه کاران شد و ۳۱۹ کرسی اشغال

نمودند در صورتیکه سوسیالیست ها فقط ۱۵۴ کرسی و آزادی خواهان که دچار شکست فاحشی شده بودند، فقط ۳۹ کرسی بدست آوردند .

بالدوین لیدر محافظه کلران دوباره زمام امور را بدست گرفت و برای نجات اقتصاد کشور سیاست حمایت از تعرفه گمرکی را شعار خود ساخت بدون اینکه موفق شود از عهده بیکاران بکاهد. نمایندگان کارگر که به مسافرت و مأموریت بروسیه شوروی رفته بودند، مراجعت نموده گزارش موافقی بنفع روسیه تسلیم و متعاقب آن کنفرانس مرکب از نمایندگان شوروی و کارگران در لندن در آوریل ۱۹۲۵ تشکیل شد. وضع مالی کشور بسیار سخت شده بود، کمک به بیکاران، از پایان جنگ تا این تاریخ، متجاوز از شصت میلیارد فرانک، (برابر آنچه که فرانسویها برای مرمت خرابیهای جنگ خرج کرده بودند) برای دولت انگلستان تمام شده بود. احیای اقتصادی آلمان که انگلستان بانمام قوا و حتی بضرر فرانسویان بآن کمک کرده بود، بسرعت حیرت آوری بشمر رسیده و بنظر می رسید که اولین فدائی آن خود انگلیسیها باشند. بدین معنی که ذغال سنگ آلمان، در بازارهای انگلستان، ۳۰ و حتی ۵۰ درصد ارزانتر از محصول کشور بفروش می رسید برای مقابله با این وضع پیشنهاد نمودند که ۵ درصد از مخارج عمومی و ۵ درصد از مزد کارگران کسر و روزی هشت ساعت کار در معدن عملی شود. از طرف دیگر، در نتیجه نزدیکی شورویها با تشکیلات کارگری انگلستان، (تریدیونیون) دسته های متشکل کارگری فشار می آوردند که مزدشان اضافه شود و مدت کار از هشت ساعت در روز تقلیل یابد. مجلس تقاضایشان را رد کرد. بالدوین برای جلوگیری از بن بست خطرناک حاضر شد تا آوریل ۱۹۲۶ مبلغ ۲۳ میلیون لیره به تأسیسات استخراج ذغال سنگ کمک کند و کمیسیون مأمور شد که در رفع اشکالات موجوده مطالعه نموده راه حلی بیابد.

وضع اقتصادی از این بهتر نبود. کمونیست ها

در فرانسه در کارخانه های بزرگ «سلول» هائی تأسیس

کرده بودند که مراقب وضع بودند و روز

بروز بر قدرشان افزوده می شد. دولت برای نشان دادن عکس العمل،

برنامه اجتماعی روشنی نداشت و بهر وسیله توسل میجست منجمله عفو کایو و کلرگران راه آهن که دراعتصاب عمومی بزرگ مشارکت داشتند و محکوم به تبعید شده بودند . علاوه براین دولت اعلام کرد که در آلزاس نیز سازمان اداری از مذهبی تفکیک خواهدشد ( لائیک ) که فوراً مواجه با عکس العمل شدیداهالی شد، ازطرف دیگر «کارتل چپ» که علیه وضع مالیات جدید وقرضه از خارجه و داخله مخالفت شدیدی آغاز نموده بود، نتوانست فشار فوق العاده که عوارض سنگین به کشور تحمیل نموده بود تسکین دهد لذا به تنزل ارزش فرانک متوسل شده، اسکناس در جریان از سه میلیارد به ۴۲ میلیارد فرانک در ۱۹۲۵ رسیدو زمینه برای سقوط ناگهانی فرانک فراهم می شد. در آوریل ۱۹۲۵ دولت ناچار به استعفا شد. «پنلوه» کابینه جدید را تشکیل داد که کایو عهده داروزارت دارائی شد. دراین تاریخ ۱۰۴ فرانک برابر بایک لیره انگلیسی بود .

سیاست مستعمراتی فرانسه نیز بامشکلات بزرگی مواجه شد. در مراکش قیام عبدالکریم وضع ناهنجاری فراهم ساخته بود که تا پایان ۱۹۲۶ ادامه یافت. در سوریه قبائل «دروز» قیام نموده حکمران کل «سارو» که دمشق را بمباران نموده بود احضار شد .

کایو که مواجه با بی پولی بود پیشنهاد کرد از سرمایه های اشخاص سهمی عاید دولت شود. مجلس مخالفت کرد. پنلوه، کابینه خودرا ترمیم نموده و مجبور شد، بدون کایو، برنامه او را اجرا نماید.

در بلژیک نیز مانند انگلستان و فرانسه مشکلات داخلی رو بتزاید بود، سوسیالیست ها

### در بلژیک

هر روز قوت گرفته «فلامنگانها» نیز بر تعصب زبانی افزوده فشار می آوردند که در دانشگاه «گان» منحصراً بزبان فلامانی تدریس و خارجیان اخراج بشوند. در انتخابات آوریل ۱۹۲۵ مانند فرانسه جناح چپ پیروز شد. سوسیالیست ها ده کرسی ، کمونیست ها دو کرسی و فرونتیست ها (فلامنگانها) ۶ کرسی بدست آوردند. دولت کاتولیک و آزادی خواه مجبور به کناره گیری شد، کابینه ائتلافی بریاست «پوله» بروی کار آمد.

وضع اقتصادی بحران آمیز بود. ۱۰۷ فرانک معادل یک لیره

بود. دولت سعی کرد که از خارجه زمينه قرضه فراهم کند اما کليه موجودی نقدی بازارهای بین‌المللی سوی آلمان متوجه شده بود و دولت ناچار شد در برابر شروط سخت وام دهندگان فرانک را بحال خود رها کند. فرانک بسرعت به ۱۲۲ فرانک برابر يك ليره تنزل کرد.

«نقشه داورس» موجب احیای اقتصادی کشور

## در آلمان

شده وسیلیاردمارك طلا سرمایه‌های خارجی

سرازیر شد. در واقع چون ثروت حقیقی

آلمان در نتیجه تنزل مارک آسیب ندیده و در دست صاحبان صنایع بزرگ، مصون و معتبر نگاهداشته شده بود، پس از اعلام نقشه داورس و تعیین مبلغ غرامات، واحد موقت، «رنتن مارک» تثبیت و به نام «ریش مارک» متداول شد. کمیته داورس در تحت ریاست «پارکرزیلبر» امریکائی از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ بطور عادی ادامه یافت و سبب شد که سرمایه‌های فراوان بنحو فوق‌العاده متوجه اقتصاد و صنایع آلمان بشود. یعنی در ظرف این پنج سال ۹ میلیارد قرضه بمدت طولانی و ۱۲ میلیارد بمدت کوتاه ۹ میلیارد مستقیماً در صنایع مختلف سرمایه‌گذاری شد<sup>۱</sup>. و حال آنکه در ظرف همین مدت آلمان بابت غرامات، فقط ۷ میلیارد به طلبکاران خارجی پرداخت نمود. بمباره آخری سنگین‌ترین فشاری که از ناحیه نقشه داورس به اقتصاد آلمان تحمیل شد ۳۳ درصد عایدات ملی آن تجاوز نمی‌کرد. تا جائیکه آلمان قادر شد، بدون قرضه خارجی چرخ عظیم اقتصادیات خود را بحرکت درآورد و چون در سالهای قبل، در سقوط مارک، مبالغ خطیری از سرمایه‌ها بخارج منتقل شده بود، حالا دوباره به کشور اعاده داده می‌شد که اینک در سال ۱۹۲۴، هشت میلیارد مارک طلا سرمایه آلمانی اعاده داده شد.

سیل سرمایه داخلی و خارجی موجب تشدید مبانی اقتصادی و تعادل بودجه و تثبیت ارزش مارک شد، برنامدهای مهم آغاز شد. زیرا وضع مالی کشور بسیار رضایت‌بخش بود. تنزل ارزش مارک قروض داخلی

---

۱ - فقط در سال ۱۹۲۴ مبلغ چهار میلیارد مارک طلا از طرف

سرمایه داران خارجی، منجمله امریکا (هفتاد درصد) در صنایع مختلف آلمان سرمایه‌گذاری شد.

را از بین برده بود و میدانیم که کلیه قروض جنگی آلمان، از داخله تأمین شده بود. در ژوئیه ۱۹۲۴، پشتوانه طلای «رایش بانک» بمبلغ خطیر ۵۰۰ میلیون مارک طلا رسیده نرخ بهره بانک از ده در صد به پنج درصد تقلیل یافت.

گرچه اوضاع مالی و اقتصادی آلمان درخشان  
و رضایت بخش شد ولی عمل جلوگیری از  
کثرت انتشار اسکناس<sup>۱</sup> ( بسبب تثبیت  
ارزش مارک) موجب بحران کنسرسیومهای  
بزرگ صنعتی شد (از جمله کنسرسیوم «استین»<sup>۲</sup>) که سیاست اقتصادی  
خود را بر اساس تنزل تدریجی ارزش مارک<sup>۳</sup> قرار داده بودند بطوریکه  
در ۱۹۲۵ بحران سرمایه اقتصاد آلمان را تهدید می کرد ولی سیل  
سرمایه های خارجی آنرا متوقف نمود. اربابان صنایع سنگین و مالکین  
و سرمایه داران بزرگ از فرصت استفاده کرده سرمایه های وارده را  
بین خود تقسیم کردند و همه بهره مند شدند. و چون بنیه اقتصادی این  
طبقه تقویت گرفت، تمایل محسوسی نسبت باحزاب جناح راست آغاز  
شد، کلیسا نفوذ و قدرت سابق خود را تجدید نموده، در برنامه تعلیمات  
مدارس تدریس شرایع دینی دوباره شروع شده روز بروز جناح راست  
و متمصبین ملی افراطی برومی آمدند. در برابر این تمایل بسوی جبهه  
راست عکس العمل عمومی، مانند انگلستان و فرانسه و بلژیک، عقاید  
عمومی توده مردم نیز به جنبش درآمده از احزاب معتدل بسوی  
افراطی، اعم از چپ و یا راست معطوف گردید. نتیجه این شد که در  
انتخابات عمومی که پس از تصویب نقشه داوز بعمل آمد، افراطی های  
دست راست ترقی محسوس نمودند بطوریکه، دوره اجلاس قبلی  
که نقشه داوز را تصویب نموده بود، در دوره حاضر، بسبب اکثریت  
ملیون دولت قادر به دوام نبود، ناچار «ابر» حکم انحلال مجلس را  
صادر و در دسامبر ۱۹۲۴ در انتخابات جدید ۱۱۱ کرسی نصیب  
ناسیونالها، ۵۱ کرسی بدست پوپولیستها، ۳۲ کرسی بدست دموکراتهای

---

۱ - Deflation

۲ - inflation

(جناح چپ) و ۱۳۱ کرسی نصیب سوسیال دموکراتها (چپ) شد. در  
پروس نتیجه کمی بمنفع جناح راست شد.

بدین قرار جناح راست که متکی به اربابان صنایع و آرتش بود قدرت  
واقعی را بدست گرفته در دولت جدید بریاست «لوتر» (ژانویه ۱۹۲۵)  
اشترزمن در وزارت امور خارجه عنان سیاست خارجی آلمان را  
بدست گرفت.

«اشترزمن» مانند «شاخت» و «فن سیکت» به جناح راست تعلق  
داشت هر سه پیروان مذهب لوتر و از مریدان فیلسوف اجتماعی مشهور  
آلمانی «فیشت» بودند. اشترزمن که علائق فراوانی در صنایع سنگین  
داشت، طرفدار جدی آزادی اقتصادی و در عین حال عظمت آلمان و روش  
تعلیمات و معنوی اش بود. از مکتب سیاسی «بیسمارک» تبعیت  
می کرد بنابراین معتقد بود که آلمان باید با روسیه دارای روابط  
نزدیکی باشد اما از طرف دیگر عقیده داشت که آتیه اروپا باید بر  
اساس نزدیکی روابط فرانسه و آلمان پی ریزی شود گویانکه در این  
روابط باید آلمان کفه سنگین ترازو را در اختیار داشته صاحب  
بزرگترین قدرت صنعتی و نظامی در اروپا باشد. درست است که در  
جنگ اخیر شکست خورده و باید عجاله از مقررات پیمان صلح  
تبعیت کند، اما این امر موقتی است، باید بکوشد تا خود را از اشغال  
نظامی رهایی بخشیده، دیر یا زود «آلمان بزرگ» را تشکیل دهد  
یعنی راهرو دانتریک و سیلزی علیا را مسترد و سودت را به کشور  
اصلی اش ملحق و اتحاد با اطریش را عملی سازد. از راه پیمان هائی  
که با روسیه منعقد خواهد کرد یکبار دیگر لهستان را با روسیه تقسیم  
کند. امپراطوری اطریش- هنگری متلاشی شده ولی باید از قطعات  
پراکنده آن، در اطراف کشور آلمان، اروپای کوچک (میتل اورپا)  
را تشکیل دهد. برای انجام این برنامه آلمان بزرگ باید آرتش را  
آماده کرد و این مأموریتی است که بر عهده فن سیکت و «گسler» واگذار  
می شود.

این برنامه «آلمان بزرگ» که اصول سیاست اشترزمن بود،  
تقریباً همان برنامه «پان ژرمانیست» بود که آلمان را در ۱۹۱۴ وارد  
جنگ نمود. در این جا هم «گسler» به تهیه آرتش و ساخت به تعقیب



سیاست امپریالیسم اقتصادی پرداختند .

پس از مرگ «اپرت» (۲۸ فوریه ۱۹۲۵)

فرصت مناسبی برای اطفاء تمایلات واقعی  
ملت آلمان دست داده جناح راست مارشال  
هندنبورگ و احزاب مرکز دموکرات و  
سوسیال دموکرات دسته جمعی «مارکس» و

ریاست جمهور

مارشال

«هندنبورگ»

کمونیست‌ها تالمان را پس از اولین دوره اخذ رأی کاندید نکردند . در دور  
دوم اخذ آراء هندنبورگ ازنجبای پیروس و فرمانده ارتش در زمان  
جنگ و مرد درجه اول ملی با ۱۳۰۶۶۵۰۰۰ رأی بمقام ریاست جمهور  
انتخاب شد. مارکس ۱۳۰۷۵۰۰۰ و تالمان ۱۰۹۵۰۰۰ رأی داشتند بدین  
قرار جناح ملی یعنی احزاب منتسب به مالکین اراضی بزرگ ،  
صاحبان سرمایه ، طرفداران حمایت ملی پیروزشدند . قیمت‌زدگانی  
ترقی‌کرد . کشاورزی از ترقی ارزش مارک متضرر شده و تقاضای کمک  
می‌کرد . دولت اعلام کرد که سیاست حمایت از تولیدات راضعار خود  
قرار خواهد داد . اما این کمک‌های مالی بجای اینکه نصیب خرده  
مالکین شود یکسر بِنفع مالکین بزرگ در پیروس شرقی تمام شد .

کشور آلمان که تاکنون از نظر تشبیت وضع اقتصادی و مالی خود  
موفق به کسب پیروزیهای بزرگی شده بود فرصت را مناسب دید که بر  
اهر دیگری تکیه کرده ، خود را وارد جرگه قدرت های معظم اروپائی  
نموده در مسائل خطیر بین‌المللی صاحب رأی و فتوی شود . اولین مرحله  
برای دستیابی بمقام مذکور ورود به مجمع‌اتفاق ملل بود . مجمع‌اتفاق  
ملل در این تاریخ علی‌رغم اختلاف نظر سیاسی فرانسه و انگلستان در  
اکثر امور بین‌المللی ، بسبب مداخله اش به عنوان حکم در مسئله  
«ممل» ، «تجن» و ویلنا (بین لهستان و لیتوانی و لهستان و چک) و  
حل و فصل اختلافات مرکزی بین طرفین کسب شهرت نموده بود و عامه  
نسبت به اثرات مفید این سازمان قدری امیدوار شده بودند . از طرف  
دیگر ، مداخله امریکا در روشن شدن قضیه ملامت انگیز غرامات که  
آنها در واقع بصورت یک نوع حکمیتی به نتیجه رسید ، قدری از  
یأس و ناامیدی عمومی کاسته ، در اروپا محیط نسبتاً مساعدی پدیدار  
گردید . فرانسویها نیز پس از اشغال ناحیه روهر ، گو اینکه با موفقیت

انجام یافت ولی از نظر کسب تعویضات مالی مهمل مانده بود می بردند که از ارام مذاکره و اخذ تماس مستقیم بهتر میتوانند به نتیجه مثبت برسند تا اتکاء بقدرت نظامی و زور .

در فرانسه «بریان» و در آلمان «اشترزمن» در رأس سیاست خارجی قرار گرفته و هر دو با واقع بینی، میخواستند مسائل بفرنج گذشته را بین خود حل کنند. در این اوان (ژانویه ۱۹۲۵) بموجب پیمان صلح میبایستی ناحیه کولونی از قوای اشغالی متفقین تخلیه شود. در کنفرانس سفرا که در همین تاریخ منعقد شد، اظهار شد که چون آلمان کماهو حقه تعهدات خود را اجرا ننموده بنابراین نمی توان با تخلیه ناحیه کولونی موافقت نمود. «اشترزمن» در فوریه همان سال ضمن لایحه ای خطاب بانگلستان و فرانسه پیشنهاد نمود که اختلافات موجود بین آلمان و فرانسه از طریق داوری حل و فصل شود و چنانچه یکی از دو طرف، بدون علت و بدون اینکه تحریک شده باشد به عمل خصمانه میادرت ورزد، دولت انگلستان به طرف تجاوز شده کمک نظامی بنماید. اشترزمن میخواست بدین وسیله، بطور قطع اتحاد سابق که بین دو دولت فرانسه و انگلستان وجود داشت و حالا دستخوش اختلافات و تزلزل شده، از بین برده، ضمناً دولت متبوع خود را با حقوق مساوی و مقامی برابر با مدعیان قدیم در یک سطح قرار داده و بین به قدرت صلح و آرامشی بوجود آورد. روی این زمینه مدتی به بحث و گفتگو و ملاقاتهای سیاسی برگزار شد تا عاقبت به عقد پیمان مشهور «لوکارنو» ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ منتهی شد .

پیمان لوکارنو که بین دول آلمان، فرانسه،

### پیمان لوکارنو

انگلستان، بلژیک، ایتالی، لهستان،

چکوسلوواکی منعقد شد، پیروزی مسلم

سیاست ناسیونالیست آلمان است. بموجب این عهد نامه دول مذکور متعهد شدند که وضع فعلی سرحدات غربی آلمان و فرانسه و آلمان و بلژیک و همچنین باریکه بمرز ۵۰ کیلومتر در ساحل راست رود رن را که بموجب پیمان صلح باید خلع سلاح بشود، محترم شمرده تضمین نمایند. و اما سرحدات شرقی آلمان عجاله معوق خواهمانند بدون اینکه طرفین برای حل اختلافات خود بقوای نظامی توسل جویند. برای

حل و فصل اختلافات داوری اجباری پیش‌بینی و کلیه دول امضاکننده متعهد شدند چنانچه یکی از دول « استاتوکوو » یعنی وضع فعلی را برهم زند ، بقیه بوسیله قوای نظامی خود مداخله کنند .

سیاست اشتراک‌زمن ، فوق آنچه که امیدوار بود کسب موفقیت نمود . سفير انگلستان در برلن ، لرد آپرزن از نظرات آلمان دفاع کامل نموده و آلمان با عقداين پيمان نه تنها وارد جرگه قدرت‌های قدر اول و پيروز جنگ جهانی شد ، بلکه اتحادهای بالقوه مدعیان سابق خود را درهم شکسته و مخصوصاً مسئله سرحدات شرقی‌اش را متزلزل و عملاً به تجدید نظر در عهدنامه ورسای توفیق حاصل کرد . علاوه بر این دول مجاور ناحیه رنانی مسئله وحدت و غیر قابل تفکیک بودن آنرا از آلمان ( چون هنوز زمزمه های انتزاع شنیده می‌شد ) تضمین نمودند و در سرحدات شرقی اولین سنگ بنای تشتت را بکار گذاشتند که بعدها هیتلر از آن استفاده برد .

بدین ترتیب پیمان لوکارنو که بصورت ظاهری يك عهدنامه تعهد و تضمین و استقرار صلح دائمی وانمود شد ، در واقع اولین قسمی بود که در ایجاد جنگ جهانی دوم برداشته شد ، مطلب غیر قابل فهم این است که فرانسه که در برابر تهدید روسها به تجاوز به سرحدات لهستان ژنرال ویگان را بسرعت بآن کشور اعزام داشت چگونه حاضر شد باب مذاکره و بحث را در سرحدات شرقی و غربی آلمان مفتوح سازد . البته انگلستان از اول نسبت به سرحدات شرقی آلمان ، خود را چندان ذی علاقه نشان نمی‌داد و چنانچه وضع سرحدات غربی آلمان تثبیت و تضمین میشد قانع و راضی بود . جنگ جهانی ۱۹۱۴ بسبب نظرات تجاوز کارانه آلمان نسبت به سرحدات شرقی ایجاد شد ولی انگلستان ، شش سال پس از پایان آن مسئله را فراموش کرد ، تا اینکه چهارده سال بعد ، دوباره بهمان علت یعنی تجاوز آلمان به سرحدات شرقی ، مجبور شد اسلحه بدست گرفته ، سیاستی که در لوکارنو آغاز شده ، بانها برساند . باری پس از امضاء عهد نامه لوکارنو ، متفقین بدون اینکه منتظر شوند آلمان تمهیدات خود را انجام دهد ، در ژانویه ۱۹۲۶ نواحی کلنی را تخلیه نموده ، متعاقب آن آلمان وارد مجمع اتفاق ملل شده ، کرسی دائمی رادشورای عالی مجمع اشغال نمود . در همین سال جایزه صلح نوبل به بریان و اشتراک‌زمن اعطاشد .

## ۲ - وضع قدرتهای اروپائی پس از پیمان لوکارنو

از سال ۱۹۲۴ احیای اقتصاد اروپا که پس از تشنجات دوران جنگ بوضع غیرعادی درآمد، بود عملاً آغاز شده روشهای نوین اقتصادی بشمر رسید بطوریکه در سال ۱۹۲۵، محصول تولیدی عالم ۱۷ در صد بیشتر از ۱۹۱۴ شد. محیط سیاسی که پس از انعقاد پیمان لوکارنو ورود آلمان به مجمع ملل فراهم شده بود به ادامه احیای اقتصادی عالم کمک فراوانی نمود و این وضع تا پایان ۱۹۲۹ ادامه یافت. در سال ۱۹۲۸، کلی مبادلات بازارهای بین المللی برقم ۳۵۰ میلیارد فرانک طلا بالغ شد در صورتیکه در ۱۹۱۳ از ۱۹۸ میلیارد تجاوز نمی نمود.

کشور آلمان، بدون تردید، بیش از سایر ممالک اروپائی، از احیای اقتصادی منتفع و برخوردار شد. صنایع سنگین این کشور در دوران سقوط مارک، منافع کلان حاصله از معاملات بزرگش را صرف تکمیل و توسعه کارخانهها و سازمانهای تولیدی خود نمود. در سال ۱۹۲۳ قانون هشت ساعت کار روزانه لغو شد. سرمایههای خارجی که به آلمان سرازیر شده بود تماماً در صنایع فولادسازی، بمصرف نوساختن سازمانها و تطبیق وسائل و کارخانهها با جدیدترین روشهای علمی و فنی شده سازمان عظیم صنعت شیمی و رنگسازی (فاربن) را توسعه داد و در ازدیاد بهره کارخانجات ذغال سنگ و بالاخره ساختمان بخریه تجارتي کوشیدند. بزودی آلمان در بازارهای بین المللی و اقتصاد عمومی بصورت وزنه مهم و قاطعی جلوه گر شد. قدرت کارخانجات عظیم در ماوراء سرحدات سیاسی محسوس گردید. در بروکسل در سپتامبر ۱۹۲۶ کارتل فولاد با مشارکت آلمان، بلژیک، فرانسه، لوگزامبورگ و سارو کمی بعد «تروست پتاسی» از کارخانههای مولد آلمان و فرانسه تشکیل شد. استخراج ذغال سنگ ۱۳۰ درصد از ماخذ قبل از جنگ ترقی کرده، بحریه تجاری آلمان پس از آمریکا، انگلستان و ژاپن درجه چهارم را در عالم احراز کرد. عده بیکران که در ۱۹۲۶ از دو میلیون نفر تجاوز می کرد در سال ۱۹۲۸ به ۱'۳۸۵'۰۰۰ نفر تنزل یافت.

پشتوانه رای شمارک که در ۱۹۲۳ از پانصد میلیون مارک طلا تجاوز

نمی‌نمود در نوامبر ۱۹۲۶ از دو میلیارد مارک طلا تجاوز نمود. دولت و شهرداری به فعالیت ساختمانی عظیمی مبادرت نموده ، در سرتاسر کشور ، شبکه راه‌های بزرگ ، میدان‌های وسیع ورزش آغاز گردید دولت در نتیجه بهبود وضع مالی از قید نفوذ اربابان صنایع بزرگ‌برهائی بخشید و حتی عکس قضیه صورت گرفت . بدین معنی بانکهای خصوصی و نیمه‌رسمی در نتیجه تنزل مارک دچار اشکالاتی شده سرمایه‌هایشان تحلیل رفته بود، در صورتیکه رایش بانک بکمک سرمایه‌های خارجی در نهایت رفاه و فراوانی سرمایه بوده در تحت ریاست شاخت ، زمام پخش و توزیع سرمایه را تقریباً بخود منحصر نمود . در نتیجه سقوط مارک صنایع متوسط بطوری توسعه یافت که همه در مضیقه سرمایه بودند . رایش بانک از فرصت استفاده نموده سرمایه‌های کافی بین اربابان حرف و صنایع متوسط توزیع نمود و بدین ترتیب رفته‌رفته زمام اقتصاد بدست دولت متمرکز شد: گرچه با این سیاست جدید سیستم «تروست» یا اتحادیه‌های صنعتی از بین نرفت، ولی دولت با پادرمیانی و توزیع سرمایه و نظارت در تولیدات صنعتی ، نفوذ خود را مافوق اتحادیه‌های صنعتی سابق قرار داده ، در واقع ماوگ الطوایفی اقتصادی را از بین برده بر سندیگاهای کارگری نیز کم‌کم مسلط شد و بدین قرار رفته‌رفته صنایع بک صورت ملی بخود گرفت. دولت هم حامی اربابان حرف و صنایع شد و هم از منافع کارگران حمایت می‌نمود سرمایه را در دست داشت و از مزایا و منافع کار بهره‌مند می‌شد . بدین ترتیب قانون طبیعی عرضه و تقاضا عملاً منتفی شده، فرد، اعم از اینکه صاحب کارخانه باشد یا کارگری در آن کار می‌کرد ، شخصیت و هویت انفرادی خود را از دست داد . ارزش و منزلتش در جامعه بستگی پیدا کرد به خدمتی که انجام می‌داد . چیزی که بدولت آلمان اجازه داد چنین نهضتی در جامعه خود پدیدار سازد ، این مسئله بود که در نتیجه سقوط ارزش مارک «قشر متوسط جامعه» تقریباً بکلی محو شده بود . همه با فعالیت و شور فوق‌العاده کمک کردند و قدرت حیرت‌آور اقتصاد آلمان را احیا نمودند . دخالت دولت در تمرکز صنایع بدست خود ، در تثبیت دستمزد ، از صنایع آن تحرك را ساقط نمود . كلرتل‌های صنعتی سیستم اقتصادی آلمان را که باوچ تعالی و قدرت رساند ، در عین حال دچار يك خشکی و خاصیت

غير قابل تحرك و انعطاف نمود<sup>۱</sup> از طرف ديگر چون اساس احياي اقتصادي بر سرمايه هاي نقدي مستقر نبود . بـعكـس روي زمينه و وفور قرضه هاي خارجي قرار داشت ، اصولاً ، در عين تعالي مورد تهديد يك نوع تزلزل بسر مي برد .

ولي نتيجه اجتماعي كه از اين تمرکز فوق العاده سازمان اقتصادي و مالي بدست دولت تحصيل شد اين بود كه مانند سالهاي قبل از ۱۹۱۴ ، اقتصاد آلمان باز يك جنبه امپرياليستي بخود گرفت منتها اين بار ، اين امپرياليسم اقتصادي به پايه سرمايه هاي خارجي بخصوص آمريكائي استقرار يافت .

نتيجه مستقيم اين تمرکز و امپرياليسم اقتصادي اين شد كه دولت محرمانه به احياي تسليحات و بحريه جنگي خود پرداخت . همه احزاب باستثناي كمونيست ها به اعتبارات فوق العاده

### تسليحات محرمانه آلمان

سنگين كه صرف امور نظامي و بحري مي شد رأی دادند . از ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۳۰ جمع اين اعتبارات به ۴۶۶۸ ميليون رايش مارك بالغ شد . پيمان ورساي وزن نبردناوهاي آلمان را به ده هزار تن محدود نموده بود . دريا سالار « ريندر » به ساختمان نبردناوهاي ده هزار تني بسيار جالب و متحرك كه به « نبرد ناوهاي جيبی » مشهور شده بود اقدام نمود . فن سيكت نیز بنوبه خود ، از وجود افسران هوائي كه در آرتش شوروي تربيت يافته بودند استفاده نموده نيروي هوائي جديدي برپاساخت . جمهوري آلمان برخلاف انگلستان ، كلرخانه هاي توليد مواد و مصالح جنگي خود را از بين نبرد ، بلكه تغيير شكل داد ، نتيجه اين شد كه در ظرف يك سال توانست آنها را دوباره بصورت زراد خانه هاي وسيمي درآورد و چون بواسطه تخليه نواحی رنان كنترل متفقين عملاً از بين رفته بود ، تجديد سلاح آرتش زميني نیز آغاز شد .

بهبود وضع اقتصادي و تجديد تسليحات و احياي قدرت نظامي در آلمان زمينه را براي جنبش احزاب ملي و افراطي هاي جناح راست

مساعدتر نمود. در مجلس، احزاب جناح راست، از تصویب لایحه قانونی پیمان لوکارنو، بدین عنوان که آلمان از دعاوی خود بر آلتزاس و لورن صرف نظر نموده خودداری و دولت ناچار سقوط کرد. احزاب دست راست فرصت را برای تبلیغات پرشور و رجعت بقدرت مرکزی را ادامه دادند. لوتر در ژانویه ۱۹۲۶، کابینه مرکب از احزاب اقلیت تشکیل داده برای جلب نظر سوسیالیست‌ها قراردادی با روسها امضا کرد تا موازنه بین شرق و غرب در برابر عهدنامه «لوکارنو» حفظ شده باشد و ضمناً ۳۶۰ میلیون مارک طلا به روسها وام داد. آلمان که وارد شورای عالی مجمع ملل شده و در جرگه قدرت‌های بزرگ داخل شده بود فرصت مناسبی برای هندنبورگ بود که بیرق جمهوری را با بیرق قدیم سلطنتی سیاه، سفید، قرمز تمویض کرد. جناح چپ اعتراض نمود و کابینه لوتر سقوط یافت و مارکس کابینه جدید را البته با حضور اشتراک‌زمن در رأس وزارت امور خارجه تشکیل داد. مارکس گرچه نماینده سیاست معتدل بود معذالک مورد حمله جناح چپ واقع شد. در واقع احزاب افراطی چپ تقاضا داشتند که اموال خاندان سلطنتی مصادره شود هندنبورگ مصلحت چنین دانست که موضوع به آراء عمومی مراجعه شود و در ۱۹۲۶، نتیجه مراجعه بضرر جناح چپ شد، زیرا از مجموع ۳۹۵ میلیون رأی دهنده ۱۵ میلیون فقط طرفدار مصادره بودند.

«بریان» که موقعیت کابینه «مارکس» را بسبب ورود آلمان به مجمع اتفاق ملل، محکم و مناسبی دید خواست مسئله ارتباطات دو کشور آلمان و فرانسه بر پایه قطعی بنا نهد لذا از اشتراک‌زمن دعوت کرد که در «تواری» سپتامبر ۱۹۲۶ ملاقات نمایند. اشتراک‌زمن بسا نقشه‌های مطالعه شده قبلی عازم شد. فرانسه و بلژیک سخت دست‌بگیر بیان مشکلات مالی و اقتصادی و بخصوص سقوط خطرناک فرانک بودند. اشتراک‌زمن پیشنهاد کمک مالی در حدود یک میلیارد و نیم مارک طلا نمود که فرانسه در هوض ناحیه سار و بلژیک اوپن و مالمدی را مسترد دارند. بدین ترتیب اشتراک‌زمن با نهایت زیرکی می‌خواست بدین تمهید، هنوز مرکب پیمان لوکارنو خشک نشده، در سرحدات غربی تجدیدنظر شود. ولی عقاید عمومی در دو کشور فرانسه و بلژیک قیام نمود. یوانکاره برای تثبیت فرانک احتیاجی به کمک خارجی نداشت کنفرانس به نتیجه منتهی نشد.

ولی احزاب جناح راست مرتباً تقاضای تعویضات و تسهیلاتی داشتند دولت مارکس بر سرحقوق و مزایای شاهزادگان سابق سقوط نمود ولی دوباره با انکاء احزاب مرکزی روی کار آمد .

کابینه جدید مارکس مواجه شد با ایامی که ناسیونالیست‌های افراطی «کاسک فولادین» با نمایشات متعدد و سنگین ، در صدد بودند بهر وسیله در دولت رخنه و نفوذ یابند . بموازات کاسک فولادین حزب متشکل «ناسیونال سوسیالیست» در تحت رهبری هیتلر که در ۱۹۲۴ مورد عفو قرار گرفته و از آن به بعد با تشکیل دستجات مختلف حمله وغیره موفقیت فراوانی در توسعه و کسب اهمیت حزب خود یافته ، کوس رقابت می‌نواخت .

ولی در برابر جنبش‌های ملی ، سوسیالیست‌ها نیز آرام ننشسته و اعتصاب عمومی جریان امور را تهدید می‌کرد . مارکس ناچار شد از هندنبورگ انحلال پارلمان را تقاضا نماید . در انتخابات ماه مه ۱۹۲۸ ، پیروزی نصیب احزاب جناح چپ شده کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها مجموعاً ۲۰۸ کرسی بدست آوردند در صورتیکه احزاب ملی ۳۳ کرسی از دست دادند . هیتلر در این انتخابات ۱۲ کرسی بدست آورد . این جنبش در واقع بدست جنگجویان قدیمی یعنی کاسک پولادین زمینه سازی شده بود نه «پیراهن قهوه» های نازی . البته احزاب ملی دیگر نیز در تحت رهبری هوگنبرگ فعالیت شدیدی داشتند .

در حال «مولر» که از سوسیالیست‌های قدیمی بود کابینه جدید را با ائتلاف سوسیالیست‌ها و پوپولیست‌ها تشکیل داد ولی باز نتوانست در برابر تحریکاتی که ملی‌ها و نازیها برپا ساخته و احیای اقتصادی و سیاسی سریع آلمان را بهانه کرده علیه اجرای پیمان صلح تلاش می کردند مقاومت کنند . در جناح دیگر ، کمونیست‌ها با هر نوع جنبش و اغتشاش که مایه رکود اوضاع می‌شد موافق بوده . آتش را دامن می‌زدند .

در این جنبش سریع و عمومی که بوسیله احزاب جناح راست و افراطی‌های راستی از یک طرف و جناح چپ و کمونیست‌ها بر پا شده به جنگ داخلی تهدید می‌نمود ، فقط احزاب بی‌طرف و اعتدالی یعنی کاتولیک‌ها می‌توانستند با اوضاع سروسامانی بدهند . و در واقع



« برونینگ » و « کاسی » از زعمای مبرز کاتولیک زمام امور را بدست گرفتند .

**در انگلستان رقابت  
آلمان مشکلات  
اجتماعی جدیدی  
بوجود آورد**

بطوریکه تذکر داده شد، انگلستان بیش از سایر متفقین، بمنظور احیای تجارت خارجی خود که آلمان یکی از مشتریهای بزرگش بود برستاخیز اقتصادی آلمان علاقمند و حتی بضرر فرانسویان بآن کمک کرد . اما ورود ذغال سنگ آلمانی به بازارهای بین‌المللی، منجمله لندن، باقیمت ارزانتر، مشکلات اقتصادی مهمی فراهم ساخت که روز بروز آثار آن محسوس‌تر می‌شد. و تذکر دادیم که حکومت محافظه کار «بالدوین» با اهدای کمک مالی به صاحبان معادن غائله را موقه مسکوت بوریسنگی امر را به کمیته فنی مخصوصی واگذار نمود. کمیسیون مذکور گزارش خود را در مارس ۱۹۲۶ تسلیم داشت. در این گزارش تذکر داده شده بود که ذغال سنگ از حیث ارزش یک‌دهم و از حیث وزن یک چهارم کل صادرات انگلستان و مایه حیاتی کشور و نیمی از اهالی از آن وسیله زندگانی خود را تأمین می‌نمایند. اما سیصد معدن از مجموع ۵۶۸ معدن، بسبب عدم تناسب در عرضه و تقاضا در حال ورشکستگی است. چاره‌ای که پیشنهاد نمودند عبارت بود از ازدیاد ساعات کار، تقلیل دستمزد کارگران و حذف موقت هرگونه منافع صاحبان معادن و بالاخره اصلاح وضع معادن و تطبیق و تکمیل وسائل استخراج با ترقیات جدید. دولت و اربابان معادن پیشنهادها را قبول کردند ولی کارگران در تحت القابلات اقلیت کمونیستی که آتش را دامن می‌زد نیز پذیرفتند. در اول ماه مه ۱۹۲۶ کمک دولت پایان یافت. کارگران که از طرف «تریدیونیون» تحریک می‌شدند نیز کار را تعطیل نموده، اعتصاب عمومی اعلام شد. تعطیل معادن ذغال بمنزله فلج شدن زندگانی اقتصادی و حتی عمومی انگلستان بود لذا دولت اعتصاب را خلاف قانون و حاکمیت و آزادی ملت اعلام نمود. اختیارات تام از مجلس تحصیل کرد تا بمبارزه با آن بپردازد. جمعا ۳۷۰۰۰۰ نفر اعتصاب نموده بودند. دولت تقاضا کرد داوطلبان از هر صنفی به کار استخراج ادامه دهند. چهارصد هزار نفر داوطلب کار را انداخته

و اعتصاب عمومی مقهور شد. بالدوین هر نوع اعتصابی که پس از مراجعه به آراء عمومی صورت بگیرد غیر قانونی اعلام کرد معذالک اکثر اعتصابیون با کمک مالی مسکو که از دو میلیون لیره تجاوز می کرد به اعتصاب ادامه دادند بطوریکه در مدت ۷ ماه لاقلاً ۵۰۰ میلیون لیره برای کشور تمام شد .

مسئله اجتماعی که اعتصاب عمومی کارگران ذغال سنگ مطرح کرد این بود که آیا کارگران مجاز هستند در تحت تحریکات يك اقلیت محدود و مخصوص ، بدون مراجعه به آراء عمومی ملت اقدام نمایند یا خیر . دولت منکر حق اعتصاب کارگران نبود و حتی مجاز می دانست که اعتصاب عمومی را اعلام نمایند ولی نمی توانست اجازه دهد که اقلیت مخصوصی چنین تصمیمی را به کارگران القاء نماید . در واقع دولت آزادی کارگران را محترم می شمرد ولی بانفوذسندیکاها که می خواستند آراء و نظرات خود را بر کارگران تحمیل نمایند مخالف بود .

از طرف دیگر مداخله مسکو در امر داخلی يك جنبه انقلابی داشت لذا دولت در ماه مه ۱۹۲۷ روابط خود را با شورویها قطع کرده بالدوین قانونی از تصویب گذرانند که اعتصاب عمومی غیر قانونی بوده و سندیکاها حق ندارند کمک مالی به احزاب سیاسی بنمایند .

وضع دولت بسیار دشوار بود . از يك طرف با کارگران وارد کارزار سختی شده از طرف دیگر آزادی خواهان عنتمت می کردند که چرا آزادی تعرفه های محصولات رازیرپا گذاشته ، نسبت به مسئله بین المللی فرامات سهل انگاری پروا داشته است در ۱۹۲۶ کنفرانس ممالک مستعمراتی و «دومی نیون» ها در لندن تشکیل و در آنجا نیز علیه توافق نظر هلنی دولت نسبت به سیاست فرانسه (لوکارنو) و موسولینی ، اعتراض شد . علاوه بر این مشکلات سیاسی و اجتماعی ، دولت انگلستان در ایرلند شمالی ، در مصر و در هندوستان مواجه بانهضت های مختلف شده و در چین مجبور شد قوای مسلح به هنگ کنگ و شانگهای اعزام دارد بالاخره در پارلمان موضوع «کتاب ادعیه» رسمی بحران منعبی وعقیده شدیدی بوجود آورد .

در انتخابات ۱۹۲۹ محافظه کاران شکست سختی متحمل شدند .

حزب کلرگر ، باوجود دخالت علنی که در اشاعه اعتصاب نموده بود ۲۸۷ کرسی در برابر ۲۵۵ کرسی محافظه کاران و ۵۸ کرسی آزادی خواهان بدست آورد<sup>۱</sup>. بالدوین ناچار به استعفا شده ماکدونالد، در رأس کابینه سوسیالیستی باهندرسن به سمت وزیر خارجه و اسنودن وزیر دارائی زمام امور را بدست گرفت . ماکدونالد که به آزادی خواهان وعده اصلاح قانون انتخابات داده بود همکاری شان را جلب نموده ، قوانین بالدوین را نقض کرد . بدین معنی که روابط سیاسی را بسا شورویها مجدداً برقرار ساخته، قانون تحریم اعتصابرا لغو، هندرسن رامأمور مذاکره در موضوع خلع سلاح نموده، باتفاق اسنودن علیه نظر فرانسویها راجع به مسئله غرامات، باینکه مورد پشتیبانی مطبوعات و عقاید عامه بود، اقدام نمود. راجع به مسئله مصر سیاست و روش ملایم - تری اتخاذ نمود ولی در مجلس اعیان رد شد.

ماکدونالد صرف نظر از این اقدامات ، در مسئله بحران اقتصادی ، بیش از گذشتگان دچار مشکلات متمادد و فراوان شد بخصوص که در ۱۹۲۹، رونق اقتصادی جهان بسبب بحران بزرگ امریکا مورد تهدید سختی قرار گرفت . عده بیکاران در انگلستان روبه تزايد گذارد (۱۲۶۲۰۰۰۰ نفر) و پشت سر امریکا وارد بحران عالمگیر اقتصادی شد .

فرانسه نیز مانند انگلستان با مشکلات مالی وضع ناگوار مالی و اقتصادی روز افزون مواجه بود ، کابینه فرانسه مانع سیاست «پنلو» چون خواست مانند هریو سهمی از سرمایه های خصوصی برداشت کند سقوط کرد

«بریان» در نوامبر ۱۹۲۵ که شهرتش در نتیجه عقد پیمان لوکارنو عالمگیر شده بود کابینه جدید را تشکیل داد و او هم با مشکلات اقتصادی درگیر و دار بود و لایحه قانونی اش مبنی بر ازدیاد مالیات در مجلس رد شد و سقوط کرد . در کابینه دومش ، دولت امریکا فشار آورد که مبلغ قطعی قروض فرانسه تعیین شود . بموجب قرارداد

۱- سیستم انتخابات باین منتهی می شد که کارگران يك نماینده در برابر ۲۸۰۰۰ رأی و محافظه کاران يك نماینده در برابر ۳۵۰۰۰ و آزادی خواهان يك نماینده در برابر ۹۱۰۰۰ رأی داشتند .

فعلون - پراتزه» مبلغ قطعی قروض دولتی به ۳۵ میلیارد و قابل پرداخت در ۶۲ سال تعیین شد که هر سال از ۳۰ تا ۱۲۵ میلیون فرانک طلا پردازد. با وجود تنزل مبلغ، چون با وضع درهم اقتصادی پرداخت چنین مبالغی سخت ناگوار بود، فرانک تنزل سریمی نمود (۱۷۴ فرانک برابر یک لیره) و دولت ساقط شد. «بریان» در کابینه سیمش که باز بدون مشارکت سوسیالیست‌ها تشکیل داد، با انگلیس‌ها وارد مذاکره شده میزان قروض فرانسه به ۶۷۵ میلیون لیره قابل پرداخت در ۶۲ سال تعیین شد. ولی انگلیس‌ها بخلاف امریکائیه شرط فرانسوی‌ها را که قرارداد در صورت پرداخت غرامات از طرف آلمان قابل اجرا است پذیرفتند. قرارداد جدید ارزش فرانک را به ۲۰۲ فرانک برابر یک لیره تنزل داد. دولت سیم «بریان» نیز ساقط و هریو با زحمت فراوان کابینه جناح چپ را تشکیل داد. عقیده عمومی مردم در برابر این بی‌ثباتی سیاسی و محرومیت‌های اقتصادی سخت تحریک شد و در مدتی که هر یوم مذاکرات طولانی و عبث خود را برای تشکیل کابینه ادامه می‌داد، فرانک باز تنزل نموده به ۲۴۳ فرانک برابر یک لیره رسید. دولت «هریو» در برابر هو و جناح مردم به مجلس حاضر شد ولی همان روز سقوط کرد.

بدین قرار سیاست جناح چپ از اعتبار و رونق افتاد. یوانکاره کابینه خود را با ائتلاف احزاب ملی تشکیل داد و تصمیم گرفت وضع ناگوار و بفرنج رانجات بخشد. همه احزاب پیشنهادش

### تثبیت فرانک بدست یوانکاره

را پذیرفتند با استثنای سوسیالیست‌ها که موافقت کردند عجالتاً از مبارزه حزبی صرف نظر نمایند و مهلتی به دولت بدهند. بدیهی است مراجعت شخص یوانکاره، در رأس دولتی با ائتلاف احزاب، کافی بود که اعتماد عمومی مردم جلب شود. عملاً نیز فرانک ناگهان از ۲۴۳ به ۱۹۹ فرانک برابر یک لیره ترقی کرد. یوانکاره اختیارات وضع تصویب نامه‌های قانونی را از مجلس گرفته به اتکاء تصویب نامه صندوق مخصوص اوراق دفاع و استهلاك قروض عمومی احداث نمود. فرانک به ۱۱۲ فرانک برابر یک لیره ترقی کرد. زیرا سرمایه‌هایی که بسبب عدم اعتماد به خارج کشور کوچ داده شده بود، ناگهان مانند سیل بداخلة سرازیر شد. یوانکاره با اتکاء تصویب نامه کاری کرد که پارلمان از عهده آن بر نیامده و دولتها

یکی پشت سر دیگری سقوط می نمود . بموجب تصویب نامه مالیاتها و عوارض جدیدی وضع و یازده میلیارد فرانک هاید شد . مردم که دیدند بالاخره مردی زمام امور را بدست گرفته که بر اوضاع مسلط و از راه و روش مملکت داری و اداره کشور آگاه است ، باین قبیل تحمیلات تن دادند و حتی در انتخابات آوریل ۱۹۲۸ اکثریت نصیب احزاب اعتدالی و موافق شد . یوانکزه که از پایداری و موافقت ملت خود برخوردار بود با اتکاه باصل پشتوانه طلا ، فرانک را در ژوئن ۱۹۲۸ - ۱۲۴۲۱ فرانک برابر یک لیره و ۲۵۵۲ فرانک برابر یک دلار تثبیت نموده آنرا از سقوط و زوال نجات داد .

تثبیت فرانک که بسبب ازدیاد عایدات مالیاتی تسهیل شد ، اجازه داد که بودجه متعادلی تنظیم شود . این موفقیت های درخشان اقتصادی ، شهرت فرانسه را در دنیا بالا برد و بریان که پیوسته در رأس سیاست خارجی قرار داشت موفق شد فرانسه را با امریکا نزدیک ساخته و با «کلوگ» وزیر خارجه ممالک متحده پیمانی که به پیمان - «بریان - کلوگ» مشهور است منعقد نموده و بموجب آن جنگ را غیر قانونی اعلام نمایند . ( ۲۸ اوت ۱۹۲۸ ) این پیمان هیچگونه معنی و مفهوم سیاسی نداشت اما قدرت این قبیل سخنان بعضی اوقات مؤثر واقع میشود . کما اینکه در امریکا که فرانسویان را انتقام جو و امپریالیست می نامیدند آرامشی برقرار ساخت بانظر بهتری نسبت به فرانسویان قضاوت نمودند . متأسفانه احزاب مختلف سیاسی درک نکردند که تثبیت فرانک و احراز اولویت اقتصادی وقتی ثمربخش و قابل دوام است که از مظاهر و منافع خصوصی خود بکاهند و به ارتقاء کشور خود بکوشند بلکه چون خطر آنی مرتفع شد ، دوباره جنجال های سیاسی را آغاز نمودند . رادیکالها در کنگره «آنزر» اتحاد ملی را درهم شکسته و زراه رادیکال از کابینه کناره گیری و این امر منجر بسقوط دولت یوانکزه شد .

یوانکزه کابینه جدید خود را در نوامبر ۱۹۲۸ ، بدون مشارکت رادیکالها تشکیل داد . کابینه جدید متمایل به جناح راست و متکی به کاتولیک ها بود «یوانکزه» جهت جلب موافقت آنان بعضی تمویضات مالی از اوقاف مذهبی قائل شده به بسط و توسعه میسیونهای مذهبی در مشرق زمین و سوریه منجر می شد .

معدالتك پوانكاره تكليف خود را در تشبیت فرانك كافي وانجام یافته نمی‌دانست . هنوز مسائل مهمی در پیش داشت . عدم اطمینان به تأدیبه غرامات از طرف آلمان از يك طرف ، پرداخت اقساط كمرشكن قروض جنگی به امریکاییها وانگلیسها بموجب قراردادهای منعقدہ ، از طرف دیگر ، اوضاع اقتصادی کشور را جداً تهدید می‌کرد . با فشاری وكوششی كه در استقرار تعادل بین مطالبات فرانسه از آلمان بابت غرامات وقروض کشور به طلبكاران ، يك بار دیگر سبب شد كه مسئله غرامات دوباره مطرح و اختلاف نظر و جنجال‌های جدیدی برپا شود . باید دانست كه در بلژيك نیز كه از سیاسی شبیه به سیاست فرانسه در تشبیت فرانك پیروی می‌کردند ، هانری ژاسپار دولتی از اختلاف احزاب تشكيل داده و در ژوئیه ۱۹۲۶ فرانك بلژيك را ۱۷۵ فرانك برابر يك لیره تشبیت نمودند

### ۳ - نقشه یونگ و تخلیه نواحی رنانی

پس از امضاء نقشه «دوس» و مبادله پیمان «لوکارنو» كشمکش سیاسی بین فرانسه و آلمان بنحو محسوسى تقلیل یافت . جرح و تعدیلهای مكرر در موضوع حساس غرامات ، بالاخره بفرانسه نوید داد كه تا درجه ای از محل غرامات بمرمت خرابی‌ها و جبران خسارات جنگی بپردازد و بآلمان نیز كمك مؤثری در تشبیت و تعالی وضع اقتصادی کشور نمود . بنابراین آرامش و اصلاح روابط بین المللی موقوف باین شد كه مقررات نقشه دوس اجرا شود . برای نظارت در اجرای نقشه ، کمیسیونى مركب از دول بیطرف و متفقین در تحت ریاست متخصص امریکائی موسوم به یونگ تشكيل و کمیسیون مزبور مراقب بود كه مالیاتهای مربوطه ، اسهام بانك ، اوراق مربوط به راه آهن و سایر عواید كه به عنوان تضمین اجرای قرارداد معین شده بود بنحو مطلوب جریان یابد . کمیته دیگری در تحت ریاست «پاركر» ژیلبرت ، امریکائی مراقب پرداخت منظم اقساط بود . در اوائل كار اوضاع مرتب بود . آلمان مرتباً اقساط نقدی و جنسی خود را می‌پرداخت کمیسیونهای نظارت نیز دخالتی در جریانهای سیاست داخلی آلمان نداشتند .

اما «پارکرزیلبرت» در دسامبر ۱۹۲۷ اطلاع داد که در نتیجه کثرت سرمایه های خارجی در آلمان، وضع اقتصادی آلمان سر و صورت کاهلی گرفته و دولت دست بکرمخارج سنگینی شده که از عایدات عادی تجاوز می کند . اما بودجه کشور بنحوی تنظیم شده بود که نمی توانستند آنرا دقیقاً بررسی نموده ستون مخارج را تعیین و عایدات را صریحاً تفکیک نمایند . دولت مرکزی بصورت بانکی درآمده بود که عایدات دولت دیگر را در خود جمع آوری، عایدات بلدی را متمرکز ساخته، با ربح فراوانی بمصرف کارهای زائد و تجملی می رساند. حقوق کارمندان را از ۱۰ تا ۲۵ درصد افزایش داده، مبالغ خطیری بابت غرامات معلولین جنگی می پردازد . زیلبرت چند بار دولت را خاطر نشان ساخت که با اینهمه اسراف و تبذیر، مخاطرات عظیمی متصور است ولی گوش شنوایی نبود. کمیته قرضه های خارجی در رایش بانک نیز توجهی باین حرفها نداشت. واضح بود دولت آلمان در تمقیب همان سیاستی که سابقاً به سقوط ارزش مارک منجر شد نااز پرداخت قروض خود شانه تهی کند، حالا از راه تمرکز سرمایه های خارجی و سیاست استقرار و اسراف در مخارج دربی بهانه و فرصتی است تا از اجرای تمهیدات خود سرپیچی کند و قرارداد داور را مهمل سازد. بالاخره زیلبرت در دسامبر ۱۹۲۷ اعلام داشت که «کمیته انتقالات» مسئولیت پرداخت اقساط را متعهد نمی شود .

دولت آلمان که دربی فرصت بود، موقع را مناسب دانسته در سپتامبر ۱۹۲۸، «هرمان مولر» صدراعظم و اشترزمن وزیر امور خارجه باتکاء روح پیمان لوکارنو، تقاضا نمودند که در نقشه داور تجدید نظر شده، آخرین منطقه رنانی تخلیه، ناحیه سارواگذار، مسئله الحاق اطریش به آلمان عملی، باقلیت های آلمانی در کشورهای مجاور اجازه داده شود مقدرات خود را خود تعیین نموده و بالاخره برای آلمان در همه جاتساوی حقوق برقرار شود، بمباره آخری در پیمان ورسای باید تجدید نظر کلی عمل آید. متفقین اول به این تقاضاها اهمیت قائل نشدند و حال آنکه همین تقاضاها بود که منجر به جنگ جهانی دوم شد. پوانکاره که سرگرم سیاست مالی داخلی بود و مخاطرات ارتباط و تبادل غرامات را باقروض جنگی خود روشن و برقرار سازد به پیشنهاد کمیسیون مرکب از متخصصین مالی در تحت ریاست «یونگ» روی موافق نشان داد. این

کمیسیون درپاریس تشکیل و این بار خود ساخت از طرف آلمان در آن مشارکت نمود .

ساخت پیشنهاد کرد عده سنوات بجای ۶۰ به سی سال تقلیل واقساط سالیانه بجای ۲۵ تا ۳ میلیارد مارک به ۱۰۵۰ میلیون مارک طلا تنزل داده شود و خاطر نشان ساخت اگر توقع وانتظار بیشتری از آلمان دارند، باید قسمتی از کلنی ها و همچنین دالان دانتزیک را مسترد نمایند. بالاخره مبلغ کل غرامات به ۴۰ میلیارد یعنی ۸۳ درصد مبلغ نقشه «داوس» تعیین شد ولی مدت همان ۵۹ سال باشد. در عوض در نقشه یونگ کلیه اقدامات احتیاطی و نظارت و کمیته انتقالات که در قرارداد داوس وجود داشت حذف شده ، قرار شد آخرین منطقه رنسانی در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ تخلیه شود. برای تأمین پرداخت غرامات «بانک بین المللی غرامات» در برلن تأسیس شد و بدین ترتیب غرامات آلمان بمنزله سرمایه در بانک مخصوصی متمرکز و دولت دیگر عملاً از راه سرمایه گذاری صرفه جوئی های خود بآن کمک می کردند . نسبت به قروض جنگی ابدأ صحبتی بمیان نیامد .

یوانکاره پس از فراغت از این کار متوجه امریکائیها شده درخواست کرد که بهمین نسبت در مطالبات جنگی خود تخفیف دهند. ولی امریکائیها حتی ازدادن جواب استنکاف نمودند. مجلس فرانسه ، با وجود این اشکالات ، اصلاح نقشه یانگ را تصویب و مقرر داشت که در هر حال حدود قروض فرانسه به طلبکاران نباید از میزان غراماتی که از آلمان وصول می شود تجاوز نماید .

یوانکاره که دیگر بکلی فرسوده شده بود، در ژوئیه ۱۹۲۹ استعفا داده دولت جدید در تحت ریاست «بریان» تشکیل و باین سلسله مشکلات جدید بین المللی مواجه شد .

بمنظور اجرای مقررات نقشه «یانگ» ،  
**تخلیه نواحی «رنانی»** کنفرانسی از وزراء دارائی کشورهای درلاسه تشکیل شد . در شروع مذاکرات، محیط نامساعدی بین دو وزیر دارائی انگلستان و فرانسه جلب توجه می کرد و حتی روابط «اسنودن» و «شرون» به مبادله سخنان درشت منتهی شد. آلمان شرط اجرای قرارداد را تخلیه فوری نواحی «رن» اعلام نمود . سه



دولت متفق تصویب کردند ولی مجلس فرانسه در اکتبر ۱۹۲۹ رأی موافق نداد و ناچار کابینه سقوط نمود. کابینه جدیدی تحت ریاست «آندره تاردیو» تشکیل و بریان پست وزارت امور خارجه را حفظ کرده بمحض تشکیل حکومت جدید یادداشتی از طرف شاخت منتشر شد و علیه بعضی مقررات نقشه «یانگ» اعتراض شد. کنفرانس جدیدی در لاهه تشکیل و آلمان اطمینان حاصل کرد که هیچگونه تضمین اجرائی در قرارداد «یانگ» وجود نداشته و چنانچه از اجرای تمهیدات سرپیچی کند وسیله در دست متفقین باقی نخواهد ماند تا او را ملزم به انجام تمهید خود نمایند (زانویه ۱۹۳۰) یگانه ضامن اجرائی که برای خود قائل شدند این بود که موضوع به دیوان داوری بین المللی احاله شود. شاخت به عنوان اعتراض به این شرط محضران، از مقام خویش مستعفی و بیار دیرینه خود هیتلر پیوست.

در فرانسه، بدبینی روزافزون نسبت به آلمان، سبب شد که بفکر دفاع خود از حملات احتمالی آلمان بیفتند. لذا اعتبارات هنگفتی به «هاژینو» وزیر جنگ اعطا شد که يك سلسله استحکامات زیرزمینی بر طبق آخرین اصول سوق الجیشی احداث نمایند که بنام خود او مشهور شد. کابینه «تاردیو» در موضوع کوچک بودجه معلق شد (فوریه ۱۹۳۰) جانشین او «کامیل شوتان» کابینه باتکاء جناح چپ معرفی کرد که همان روز معرفی به مجلس ساقط شد. متعاقب او، تاردیو، کابینه جدید خود را به عنوان اقتصاد ملی معرفی و برنامه خود را احیای مقدمات ملی قرارداد. در ماه مه همین سال نقشه «یانگ» وارد مرحله اجرائی شده و بانک بین المللی غرامات تأسیس و در ژوئن ۱۹۳۰ آخرین سرباز متفقین سرزمین اشغال شده رنانی را ۵ سال قبل از موعدی که در پیمان پیش بینی شده بود تخلیه کرد.

در همان تاریخ که آلمان خود را برای پرداخت اولین قسط نقشه یانگ آماده می ساخت، بحران اقتصادی عظیمی در نیویورک دنیا را تکان داد. آلمانها فرصت رامنتنم شمرده تقاضای مهلت نمودند و دنیا وارد بحران و جنجال بزرگی شد و چون دوران آن به پایان رسید تغییرات فاحشی سیمای او را بکلی عوض کرده بود.